

۱۵

۱۵

تازه‌ترین
تفکرانقلابی
از عاشورا
با اسلام

۱۵



تفکرانقلابی از عاشورا با اسلام

نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه محرم الحرام

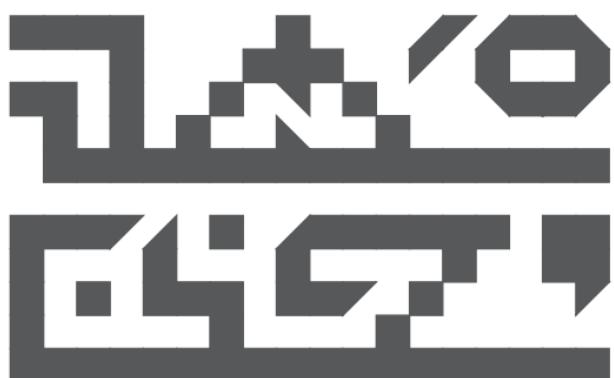
۱۴۳۸ق.

مرکز رسیدگی به امور مساجد، معاونت فرهنگی و اجتماعی





۱۰



تفکرانقلابی

از عاشورا
تا انقلاب اسلامی

نمونه‌فیش سخنرانی
ویژه ماه محرم الحرام
۱۴۳۸ ه.ق

عنوان کتاب	تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی
نامه و تبلیغات	نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه محرم الحرام ۱۴۳۸ ه.ق
تهریه و تنظیم	مرکز رسیدگی به امور مساجد، معاونت فرهنگی - اجتماعی اداره تأمین و تولید محتوا
تحقیق و تألیف	موسسه فرهنگی، هنری سفیران انقلاب کارگاه طراحی و گرافیک کمان
کتاب آرایی	اول، مهرماه ۹۵
نوشت چاپ	۳۰۰ جلد
شمارگان	شمایل
نشانی	قم، ۴۵ متری آیت الله صدوقی حجت‌الله، ۲۰ متری حضرت ابوالفضل (علیهم السلام)، پلاک ۱۰۳
کد پستی	۳۷۱۳۱۶۳۴۳۱
تلفن	۰۲۵ - ۳۲۹۲۳۸۳۵ - ۰۲۶
دورنگار	۰۲۵ - ۳۲۹۲۳۸۳۷
نشانی اینترنتی	asar.masjed.ir



الفصل اول

فصل اول

۱۱.....	شب اول محرم آشنایی با انقلاب حسینی علیهم السلام و نفوذ یزیدی
۲۷	شب دوم محرم ریشه ها و زمینه های انقلاب حسینی علیهم السلام
۴۳	شب سوم محرم نمادها و شعائر در انقلاب حسینی علیهم السلام
۶۱	شب چهارم محرم توبه انقلابی انقلاب عاشورایی
۷۹	شب پنجم محرم اهمیت تربیت نسل انقلابی
۹۵	شب ششم محرم آثار و دستاوردهای انقلاب حسینی علیهم السلام
۱۱۳	شب هفتم محرم شاخصه های انقلاب حسینی علیهم السلام

۱۳۱	شب هشتم محرم	خطرهای نفوذ دشمن در جوانان
۱۵۳	شب نهم محرم	اهداف دشمنان برای نفوذ در انقلابیون
۱۷۳	شب دهم محرم	بازارهای نفوذ دشمن برای تضعیف انقلاب حسینی <small>علیهم السلام</small>
۱۹۱	شب یازدهم محرم	پیامدها و عواقب بی تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن
۲۰۹	شب دوازدهم محرم	راهکارهای مقابله با نفوذ دشمنان انقلاب
۲۲۷	شب سیزدهم محرم	نقش بانوان حسینی <small>علیهم السلام</small> در مقابله با نفوذ دشمنان یزیدی

فصل دوم		
۲۴۳	بانوان عاشورایی ۱	ولایت پذیری زنان عاشورایی
۲۵۹	بانوان عاشورایی ۲	صبر و استقامت بانوان انقلابی عاشورا
۲۷۷	بانوان عاشورایی ۳	حجاب و عفاف و امر به آن
۲۹۵	بانوان عاشورایی ۴	همراهی و همیاری امام عصر <small>علیهم السلام</small>
۳۱۳	بانوان عاشورایی ۵	بصیرت انقلابی

سچ

تاریخ مدرسه بس بزرگی است مدرسه‌ای ناطق و گویا، گوش شنوا می خواهد و چشم عبرت بین، تادر لوح بنگاشته آن، ماجراها بخواند و در داستان گویای آن حادثه‌ها بشنوند.

تاریخ سنت‌های متداوم در زندگی بشری است، با آنکه در زمان‌های مختلف این سنن پدیده‌می‌آیند ولی به دلیل قانون‌مند بودن، قابل تکرارند و به همین جهت قابل عبرت اند و ختن، پیش‌بینی کردن و تصمیم گرفتن درباره حوادث و چگونگی جریان آن.

از جمله حوادث و رویدادهای تاریخی که نه تنها جوامع اسلامی و تاریخ اسلام را متأثر ساخته و اساساً سرآغاز یک جریان تاریخی شده و بشریت را امدادار خود کرده است، تاریخ عاشورا و انقلاب کربلاست. کربلا و عاشورا تنها نام یک سرزمین و یک روز پر حادثه در لابه‌لای صفحات تاریخ نیست، بلکه یک فرهنگ، آرمان و ایدئولوژی در میان امت اسلامی، به ویژه پیروان ائمه

اهل بیت علیهم السلام به شمار می‌رود. فرهنگ عاشورا، فرهنگ پایداری، مقاومت و زیست‌شرافتمندانه و مرگ باعزم در روزگار سلطه‌ی ستم است و این فرهنگ همانند خون در شریان حیات آگاهانه و طبیبه بشری جریان دارد. شاید تعبیر «شارالله» نسبت به امام حسین علیه السلام نیاز‌ازاین جهت باشد، همچنان که بقاء و دوام هستی قائم به ذات باری تعالی است، دوام و ترویج حاکمیت الهی و اخلاق و رفتار خدایی نیز نیازمند جریان فرهنگ عاشورایی و دمیدن روح انقلاب حسینی در آحاد بشری است. همان‌گونه که یاران امام حسین علیه السلام در این فرهنگ آفرینی به وجود امام تأسی کرده و در آستان او حلول کرده‌اند. از همین روست که انقلاب عاشورا به عنوان قرائتی اصیل از اسلام انقلابی، بعد از گذشت ۱۴ قرن، هرسال پرشورتر و پرغوغاتراز سال پیشین یادآوری می‌شود، اهداف آن بازگو می‌گردد، کلمات و سخنان خالق عاشورا حسین بن علی علیه السلام بازخوانی می‌شود و علیرغم همه مخالفت‌ها و تحریف‌هایی که در گذر تاریخ بر آن تحمیل شده است، شور می‌آفریند و شعور می‌بخشد و همه مظلومان را برای ایجاد صفائحه فشرده و متعدد در برابر ظالمان دنیا فرامی‌خواند تا آنجا که در دوره معاصر، انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری خلف صالح حسینی، امام خمینی علیه السلام نماد و نمود عینی این قرائت بود.

انقلاب اسلامی واقعه‌ای درامتداد واقعه عاشورا است و همچون نهضت کربلا میثاقی جاوید و عهدی استوار با خداوند دارد.

نمی‌توان آن را همچون رویداد و یا حادثه‌ای در مقطعی از تاریخ دانست که پایان پذیرفته است، بلکه این حرکت الهی در بستر روزگار به پیش می‌رود و ادامه دارد. دلیل زنده بودن آن، امیدواری مظلومان و دل بستگی آنان به انقلاب اسلامی و معنادار بودن شعارهای آن تا به امروز است و نشان دیگر این ماندگاری، استمرار دشمنی نیروهای شیطانی و ستمگران بین‌المللی با این انقلاب الهی است.

آنچه امروز از عربده کشی‌های کاخ‌نشینان ستم و ایادی آن شاهد هستیم همان پژواک نعره‌های نمرودها و فرعون‌ها و یزیدها و ... در تاریخ است و در مقابل قدم‌های فشرده، مشت‌های گره خورده، فریادهای پرطین و سینه‌های سپر شده، ترجمان مقاومت‌های ابراهیم و موسی و محمد و حسین علیهم السلام در طول تاریخ بشری است.

انقلاب اسلامی ایران و نهضت بیداری مردم مسلمان جهان، نشان داد که عاشورا پایان نمی‌پذیرد، انقلاب‌های عاشورایی تمام نمی‌شود بلکه هر روز تکرار می‌گردد و به پیش می‌تاخد تا سرانجام روز طلوع فرارسد و پاسدار حقیقی اسلام و قرآن ظهرور کند و رایت « جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا »^۱ را به انتزاع درآورد و آیت « وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ »^۲ را تحقق بخشد.

آنچه اکنون پیش روی شماست، مجموعه‌ای از معارف ناب و درس‌های انقلاب عظیم حسینی است که در قالب فیش منبر

ائمه محترم جماعات و به همت اداره تأمین و تولید محتوا تدارک دیده شده است. مجموعه پیش رو در دو فصل تقديم حضور می گردد، فصل اول ۱۳ نمونه فیش سخنرانی جهت مجالس عمومی و فصل دوم ۵ نمونه فیش سخنرانی جهت مجالس بانوان با موضوع های خاص ایشان. اميدواریم این اثر، در نگاه فرهیختگان به ویژه ائمه جماعات مقبول افتاد و پیشنهادات و نظرات ارزشمند خویش را ز خادمان خود در مرکز رسیدگی به امور مساجد دریغ نفرمایند.

جعلنا اللہ من عامری مساجد اللہ
مرکز رسیدگی به امور مساجد
معاونت فرهنگی - اجتماعی

دفتر مطالعات پژوهش
وارتباطات حوزوی

۱. اسراء/۸۱

۲. انبیاء/۱۰۵

فصل اول

شب
اول محرم

آشنايی با
انقلاب حسینی علیہ السلام
ونفوذ یزیدی

باقم

ایجاد انگیزه^۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... أَنَّ الْحُسَينَ يَشْهُدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَّةٌ لَا رَيْبُ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ وَأَنَّى لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَارًا وَلَا بَطَّارًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا حَرَجْتُ لِظَّالِمٍ إِلَصَالِحٍ فِي أُمَّةٍ جَدِّي^۲؛ حسین شهادت می دهد: خدا یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمد ﷺ عبد و رسول خدامی باشد که حق را از طرف حق آورد. بهشت و جهنم بر حق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد، برانگیخته خواهد کرد، من از سرشادی و سرمستی و تبهکاری و نیزبرای ایجاد فساد و ستمگری دست به این قیام نزدم، بلکه برای اصلاح و دگرگون ساختن اوضاع امت جدم قیام کردم.»

امام حسین علیه السلام در شرایط حساس آن زمان، انقلابی را آغاز کرد که توانست در همان ابتدا، عده‌ای را منقلب کند و جزء انقلابیون حسینی علیه السلام قرار دهد، عده‌ای نیز در میانه راه از انقلاب امام حسین علیه السلام درس گرفتند و همراه با لشکر عاشورایی شدند؛ افرادی هم بودند که در لحظات آخر عمر شریف حضرت، از نسیم روح بخش این انقلاب، منقلب و دگرگون شدند و توانستند اسم خود را در زمرة یاران انقلابی امام حسین علیه السلام بنویسند و در نهایت به خیل شهدای کربلا پیوستند. «ابوالحتوف بن حرث» و برادرش «سعد بن حرث» از این دسته هستند.

این دو برادر هر چند خوش ساقه نبوده و در ابتدای واقعه کربلا با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمده و در سپاه ابن سعد بر جنگیدن مصمم بودند؛ اما بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و ندای «هل من تا صریح یئصُرُنی» امام حسین علیه السلام و صدای گریه زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شده و گفتند:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حُكْمٌ وَيَرِهِ خَداوند است

واز کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد.»

آن دو بعد از این انقلاب درونی، گفتند: «حسین فرزند دختر پیامبر اسلام علیه السلام است. ما آرزوی شفاعت جدا از روز قیامت داریم، چگونه با اوی بجنگیم در حالی که آن حضرت در این حال است و یارو یاوری ندارد و تنها در صحرا کربلا کمک می‌طلبد!» سپس این دو برادر انقلابی، شمشیرهای خود را زغالف خارج

نموده و به سپاه بنی امیه و لشکر ابن سعد حمله کرده و تعداد زیادی را کشته و جمع کثیری را زخمی و مجروح نمودند و در نهایت این دو برادر در یک مکان به شهادت رسیدند.^۳

متن و محتوا

دکتر سید حسین محمد جعفری (استاد رشته مطالعات اسلامی دانشگاه‌های مالزی و بیروت) می‌نویسد: «مطالعه و تجزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا به طور کل این حقیقت را نشان می‌دهد که حسین علیهم السلام از همان آغاز نقشه ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمانان را می‌کشید. تمام اعمال و کردار حسین علیهم السلام می‌دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است. ... در اندیشه حسین علیهم السلام نیاز مبرم به فعالیت دوباره‌ای همچون عمل محمد علیهم السلام در مقابل عکس العمل کهنه عربی داشت. بنابراین نیاز به تکانی سخت به چشم می‌خورد.»^۴

نکات پیشین اثبات می‌کند، حادثه کربلا یک حرکت انقلابی بود که امام حسین علیهم السلام باوفایش آغاز کردند و اشعه فروزان آن تا امروز نیز نورافشانی می‌کند. (هر چند برخی از شاخصه‌های انقلاب‌های امروزی را ندارد).

اما در مقابل این انقلاب، یک حرکتی هم از ناحیه یزیدیان شروع شد و آن «نفوذ» در میان انقلابیون و منصرف نمودن آنان از همراهی با امام بود. یزیدیان در این هدف شوم خود تا حدودی موفق بوده و به عنوان مثال توانستند کوفیان را از همراهی با

انقلاب حسینی علیه السلام منصرف کنند.

کوفیان نامه‌های متعددی به امام حسین علیه السلام نوشتنده و همراهی و بیعت خود با امام رااعلام کردند. مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی‌الآمال تعداد نامه‌ها را ۱۲۰۰۰ هزار بیان کرده است.^۵ در آن روزها پیک‌های متعددی از کوفه به مکه می‌رفت و چنانکه نوشتۀ اندگاه یک پیک چند نامه با خود همراه داشت.

بعد از این نامه‌ها، حضرت مسلم بن عقیل که شب اول محرم به نام و یاد ایشان مزین است، به عنوان نماینده امام حسین علیه السلام وارد کوفه شد و در منزل مختارین ابی عبیده ثقفی که مورد احترام شیعیان بود، اقام‌ت کرد. پس از آن شروع به گرفتن بیعت کرد. شرایط بیعت او برای پیوستن به انقلاب حسینی علیه السلام چنین بود: «دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم عادلانه بیت‌المال میان مسلمین، یاری اهل بیت علیهم السلام، صلح با کسی که اهل بیت با او صلح کنند و جنگ با کسی که آن‌ها با او بجنگند، و پرهیزان عمل برخلاف سخن و فعل اهل بیت علیهم السلام.»^۶

محتوای این بیعت، حکایت از یک حرکت انقلابی دارد. انقلابی که جنبه‌های متعددی از زندگی آن زمان را در بر می‌گرفت.

سی و پنج روز پس از ورود مسلم، یعنی پنجم شوال سال ۶۰، حدود ۱۸ هزار نفر با او بیعت کردند و از انقلاب حسین علیه السلام اعلام حمایت نمودند که در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم غیر شیعه نیز حضور داشتند.^۷ مسلم پس از بررسی اوضاع کوفه، ضمن اعلام همراهی کوفیان،

از امام حسین علیه السلام خواست تاعازم کوفه شود. اما در همین هنگام، ابن زیاد به همراه پانصد نفر از مردم بصره، در لباس مبدل و با سرو صورت پوشیده وارد کوفه شد و توانست از طرق مختلف در بزرگان و سرکردگان کوفی، نفوذ کنند و آنان را با خود همراه نماید. تا اینکه کوفیان از اطراف مسلم پراکنده شدند و سفیر امام را تنها و در نهایت با مظلومیت تمام شهید کردند. ابن زیاد از ابزارهای متعددی همچون «خریدن خواص»، «تهدید عوام» و ... برای نفوذ در کوفیان استفاده کرد. اما مهم‌ترین شیوه نفوذ او، «نفوذ فکری» بود، یعنی ابن زیاد اعتقاد و باور آن‌ها درباره امام حسین علیه السلام و یارانش را تغییرداد، به گونه‌ای که امام حسین علیه السلام را خارجی می‌دانستند و میان حکومت امام حسین علیه السلام و حکومت ابن زیاد تفاوتی قائل نبودند و چه بسا حکومت یزیدیان را بحق می‌دانستند.

امروزهم عده‌ای به دنبال این هستند تا هویت ما را تغییر دهند و روحیه انقلابی گری را از ما بگیرند که البته به یاری خدا و تیزی بنی مقام معظم رهبری (مدخله العالی) و با هشیاری مردم ایران، دشمنان هرگز نمی‌توانند به این هدف شوم خود دست یابند. پس دریک طرف، انقلاب حسینی علیه السلام آغاز شد و از طرف دیگر نفوذ یزیدی نیز حرکت خود را پایه ریزی نمود.

امام حسین علیه السلام در این قیام، با هدف اصلاح امت جدش، انقلابی را آغاز کرد و نفرمود فقط کسانی که حاضر هستند و کسانی که هم عصر من هستند و یا بستگان نزدیک من می‌باشند؛ بلکه فرمود «امت جدم»

۱. آیا ماما جزء امت جد امام حسین علیه السلام هستیم یا نه؟
 ۲. آیا مامی توانیم از شعاع نور این انقلاب بهره مند گردیم یا نه؟
 ۳. ریشه ها و عوامل شکل گیری انقلاب حسینی علیه السلام کدام است؟
 ۴. چه نمادها و جلوه هایی در انقلاب حسینی علیه السلام وجود دارد؟
 ۵. تربیت نسل انقلابی کربلا از کجا شروع شده و چه پیام هایی برای ما به همراه دارد؟
 ۶. انقلاب حسینی علیه السلام چه آثار و برکاتی را در پی داشته است؟
 ۷. چه خطراتی این انقلاب و انقلابیون را تهدید می کرده است؟
 ۸. یزیدیان برای نفوذ در انقلابیون از چه ابزارها و امکاناتی استفاده می کردند؟
- و ...

سؤال های فوق برخی از پرسش هایی است که درباره انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی مطرح می شود. امیدواریم بتوانیم پاسخ های قانع کننده ای به آن ها را ائمه دهیم؛ اما افرادی که در جلسه اول حضور دارند، جزء خواص عزاداری محرم به حساب می آیند، از این رو، سزاوار است، بدانند آشنا شدن با انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی چه آثار و برکاتی به همراه دارد؟ اگر کسی با این انقلاب و راه های نفوذ یزیدیان آشنا نشود، با چه مشکلات و گرفتاری هایی روبرو می شود؟

آثار و برکات آشنایی با انقلاب حسینی علیه السلام و نفوذ یزیدی ۱. آماده سازی و تقویت خود

دستاورد اول آشنایی با انقلاب حسینی علیه السلام آماده سازی و تقویت

خود برای همراهی با انقلابیون و مبارزه با یزیدیان است. حقیقت این است که تاریخ تکرار می‌شود. در سال ۶۰ و ۶۱ هجری شرایط به گونه‌ای شد که امام حسین علیهم السلام انقلابی را آغاز کرد. در عصر مانیز شرایطی شبیه به همین زمان به وجود آمد و آزاد مردمی همچون امام خمینی علیهم السلام انقلاب نمود و مردم انقلابی ایران از ایشان حمایت و پرچم انقلابش را علم کردند. انقلاب امام خمینی علیهم السلام اکنون نیز با عبور از مرزهای جغرافیایی در سرزمین‌های دیگر ادامه دارد تا اینکه به انقلاب جهانی امام زمان عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف ختم شود. یعنی انقلاب خمینی علیهم السلام و انقلاب مهدوی علیهم السلام الگوگرفته از انقلاب حسینی علیهم السلام است. پس تاریخ تکرار می‌شود و ما باید خود را برای انقلاب نهایی مهدوی آماده و نام خود را در زمرة انقلابیون ثبت کنیم.

مراد از آماده‌سازی و تقویت، فقط جنبه نظامی و تسليحاتی نیست؛ بلکه باید در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی؛ اجتماعی؛ سیاسی؛ فرهنگی؛ اقتصادی و... خود را شدده‌ییم. باید در زمینه هنر، هنرمندان انقلابی؛ در زمینه‌های علمی دانشمندان انقلابی؛ در زمینه‌های مدیریتی، مسئولین انقلابی؛ در زمینه آموزشی، استادی و معلمان انقلابی؛ در زمینه تجاری، تاجران انقلابی و... داشته باشیم تا به اهداف انقلاب خمینی علیهم السلام دست یابیم و زمینه را برای انقلاب جهانی امام مهدی عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف نمائیم.

۳۱۳ نفری که یار ویژه حضرت هستند، ۳۱۳ انسان انقلابی، آماده و پا به رکاب می‌باشند.

از امام صادق علیهم السلام درباره اصحاب حضرت مهدی عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف چنین

روایت شده:

«رَجَالٌ كَانَ قُلُوبُهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ لَا يَشْوِبُهَا شَكٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُ
مِنَ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَازَلُوهَا»؛ آن‌ها مردانی هستند
که دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است، هیچگونه تردیدی
در آن‌ها راه ندارد، در اعتقادشان به خدا، از صخره و سنگ
محکم‌ترند. و اگر به کوه حمله ور گردند آن را از جای برکنند.»

امام صادق علیه السلام در ادامه همین روایت طولانی می‌فرماید:
«پروانه واربه دور امام می‌گردند و در نبردها با جان خود ازاو
حفظ و حمایت می‌کنند و آنچه را که مورد نظر ایشان می‌باشد،
عملی می‌سازند. در میان آنان مردانی دیده می‌شوند که شب‌ها
رابیدار می‌مانند و همچون زنبور عسل شب را در زمزمه (عبادت
و راز و نیاز) به سرمی برند و نیز شب‌هارا در دفاع و نگهبانی به روز
می‌رسانند.»^۹

زمانی که این روایات را مرور می‌کنیم، ناخودآگاه ذهن انسان روی
جوانان مدافع حرم می‌رود؛ این جوانان انقلابی، از همه چیز خود
گذشته و در راه ارزش‌های دینی و باورهای خود، مهاجرت کرده تا
از حرم‌های اهل بیت علیه السلام دفاع کنند. هر چند این‌ها به گردپایی
یاران خاص حضرت مهدی علیه السلام نمی‌رسند؛ اما حرکت این‌ها
یک حرکت انقلابی و نوعی آمادگی برای یاری حضرت است.
بنابراین در زمان ماهم حادثه‌ای همچون کربلا اتفاق افتاده،
همچنانکه در زمان امام حسین علیه السلام یزید می‌خواست چهره‌ای
وارونه از اسلام نشان دهد، عده‌ای این روزها دارند به اسم

اسلام و با شعار «الله اکبر» سر مردم بی گناه بمب می ریزند، اموال آن ها را غارت می کنند؛ با شعار «لا اله الا الله» سر زبان جوانان و نوجوانان بی گناه جدا می کنند؛ عده ای به اسم اسلام، خون و جان و ناموس و اموالش هر کسی که عقیده ای برخلاف آن ها داشته باشد را حلال می شمارند!

آری امروزه این تفکرات در میان عده ای از مردم مسلمان نفوذ کرده و عده ای را با خود همراه ساخته است! پس امروزه هم با دو جریان حسینی علیہ السلام و یزیدی، سرو کار داریم. یعنی اگر امروز امام حسین علیہ السلام می خواست قیام و انقلاب کربلارا تشکیل دهد، از سر زمین شام و عراق و مناطق دیگر اسلامی، انقلاب دومی را آغاز کرده و در برابر یزیدیان این زمان، موضع می گرفت.

همچنان که در زمان کربلا، انقلابیون در برابر یزیدیان ایستادند، امروزه نیز باید با تفکر انقلابی امام حسین علیہ السلام به مبارزه با انحرافات پرداخت و از ارزش های اسلامی و دینی دفاع کرد.

با جست و جوی کوتاهی در سخنرانی های مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، عباراتی همچون «من انقلابی ام»، «در مقابل جریان غیر انقلابی داخل نظام باید ایستاد»، «مجلس خبرگان باید انقلابی بماند» و جملاتی از این قبیل را می توان یافت که همگی آن ها بر استمرار حرکت های انقلابی و دوری از محافظه کاری تأکید دارد.

۲. اقدام به هنگام و به جا

دومین اثراشناختی با انقلاب حسینی علیہ السلام و نفوذ یزیدی، همراهی

و هماهنگی به موقع و به جا با انقلابیون است. طرماح پسر عدی طایی همچون من و شمایکی از دوستداران امام علی و امام حسین علیهم السلام است. او سفیر ویژه امیر المؤمنین علیهم السلام نزد معاویه بود. مورخان او را با عنوان فردی سخنور؛ فصیح السان؛ بلند قامت و قوى هیکل توصیف کرده‌اند.^{۱۰} امام علی علیهم السلام در زمان ولایتش طرماح را به عنوان سفیر ویژه خود به نزد معاویه فرستاد تا با او سخن بگوید. گفتگوی شجاعانه او در این مأموریت، از قدرت سخنوری و ایمان قویش حکایت دارد. بر اساس برخی از منابع تاریخی آنگاه که امام حسین علیهم السلام به منزل «عذیب الهجانات» رسید، چهار هزار نفر سواره از کوفه برای یاری امام آمدند که راهنمای آنان طرماح بن عدی بود. وی به امام گفت: از آنجا که مردم کوفه علیه شما متفق شده‌اند، به سمت کوفه نروید؛ بلکه همراه من به کوهستان (اجا) بیایید تا سفر صرت تصمیم مناسبی بگیرد؛ اما از آنجا که امام عهدی با مردم بسته بود و وظیفه خود را چیزیگری می‌دانست، پیشنهاد طرماح را پذیرفت.

سپس امام حسین علیهم السلام پرسید: آیا کسی راهی به غیر از جاده (اصلی) می‌شناسد؟ طرماح خود پا پیش نهاد و راهنمایی کاروان را بر عهده گرفت و در حالی که اشعاری در منقبت اهل بیت علیهم السلام می‌خواند، پیشاپیش کاروان به راه افتاد. پس از نشان دادن راه، از امام خدا حافظی کرد و وعده داد آذوقه‌ای را که همراه دارد به خانواده‌اش رسانده و فوراً برای یاری امام برگردد؛ اما او مقداری دیر کرد و پس از بازگشت خبر شهادت امام را شنید و از همانجا مراجعت کرد.

در تاریخ طبری از خود طرماح نقل شده که پس از خداحافظی، به امام حسین علیهم السلام قول دادم تا سریع بازگردم. امام حسین علیهم السلام در آن حال به من فرمود: «اگر چنین تصمیمی داری، پس شتاب کن.» طرماح می‌گوید: من از این سخن دانستم که او به یارویا و نیاز دارد. از این رو، آنگاه که به خانه رسیدم، وصیت کردم و از مسیر بنی شعلبه به دنبال قافله امام حسین علیهم السلام رفتم. اما هنگامی که به عذیب الهجانات رسیدم، سمعاوه بن بدر، خبر شهادت امام حسین علیهم السلام را به من داد و من با ناراحتی بازگشتم.^{۱۱}

حکایت طرماح نمونه روشنی است از حال و هوای مردمان عصر امام حسین علیهم السلام. او اگرچه شیعه و دوستدار امام حسین علیهم السلام بود؛ اما بر اثر تصمیم نابجا و تاخیر اندکی از قافله کربلا جا ماند. ما باید با انقلاب حسینی علیهم السلام آشنا باشیم تا بتوانیم به موقع تصمیم بگیریم و به موقع، اقدام انقلابی کنیم.

در انقلاب ما هم برخی از افراد در موقعی که باید اقدام انقلابی کنند، سکوت می‌کنند و اقدام نابهنه‌گام آن‌ها اثر آنچنانی ندارد. بنابراین اقدام به هنگام و به جالازم است.

گریزو روضه

اما اولین سفیر انقلاب حسینی علیهم السلام حضرت مسلم علیهم السلام است. مسلم همراه دو نفر به دستور امام زمانشان راهی کوفه شدند. آن‌ها از بی راهه به سوی کوفه رهسپار بودند که در بیابان، راه را گم کردند و دچار بی‌آبی و تسخنگی شدند. در این واقعه دو همراه مسلم در گذشتند و خود او نجات یافت و بعد از آن پیکی رانزد

امام حسین علیه السلام فرستاد و واقعه را شرح داد و با اشاره به اینکه این پیشامد را به فال بد گرفته، از ایشان خواست که او را زادمه راه منصرف کند؛ اما امام دستور به ادامه راه داد.^{۱۲}

تعداد زیادی از کوفیان بالوبیعت کردند و مسلم بن عقیل نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و تعداد زیاد بیعت کنندگان را تایید کرد و امام را به کوفه دعوت نمود.^{۱۳}

اما مسلم به زودی از این دعوت پشیمان شد و اوج این پشیمانی آن لحظه‌ای است که مسلم با پیشانی خونین به دیوار دارالاماره تکیه زده بود. برخی از مقاتل نوشتند تا سه مرتبه برای مسلم آب آوردند، هر بار خواست از آن بنوشد، جام از خون دهان مسلم رنگین شد تا این که بار سوم دندان‌های مبارک پیشین وی در جام ریخت و فرمود: شاید تقدیراللهی چنین است که من بالب تشنه شهید شوم.^{۱۴}

در آن حال مدام آرزو می‌کرد: ای کاش امام حسین علیه السلام از آمدن به کوفه منصرف شود. ای خدا! کاری کن امام حسین علیه السلام به سوی کوفه نیاید.

یارب یارب! حضرت مسلم علیه السلام با سرخونی و دلی پر اضطراب (یارب یارب) می‌گوید. بی تاب حسین علیه السلام است. بیقرار رقیه امام حسین علیه السلام است. خدا کند حسین علیه السلام علی اصغرش را با خود همراه نکند!...

یک باره دیدند حضرت مسلم با صدای بلند گریه می‌کند. عبیدالله بن عباس سلمی جلورفت عرضه داشت، تو که آرزوی شهادت داشتی، حال پس چرا گریه می‌کنی؟

مسلم فرمود: به خدا سوگند من بر جان خود گریه نمی‌کنم و از کشتن خودم بیم ندارم و سوگوار نیستم، هر چند دوست نمی‌دارم که به اندازه یک چشم برهم زدن عمرم تلف شود، ولی برای خوبی شاوندانم می‌گریم که به این سرزمین روی آورده‌امد.^{۱۵}

کاش با خونم به روی نامه‌ها

می‌نوشتیم یا حسین کوفه نیا

کوفه یک شهر پرآشوب و پرازنیرنگ است

میهمان داری این قوم فقط با سنگ است

رسمشان حیله‌گری است، سنتشان تزویر است

بهر قتلت به کف کودکشان شمشیر است

به دل مردم نیرنگ و ریا و احمد نیست

به لب هیچ کسی زمزمه فاطمه علیها السلام نیست

غیر چندین گل نیلوفر پژمرده تو

همه هستند حسین خسین خصم قسم خورده تو

ترسم این قوم که همه فتنه‌گرو خیره سرند

خواهر غم زدهات را به اسیری ببرند

چاره‌ای کن که زمرغان حرم پرنبرند

پیش چشمان سکینه سرا صغر نبرند

چاره‌ای کن رخ گل‌های تو نیلی نشود

سهم اطفال مصیبت زده سیلی نشود



- ١ . روش ابهامی.
- ٢ . بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩.
- ٣ . قاموس الرجال، ج ٥، ص ٢٨؛ واعيان الشيعة، ج ٢، ص ٣١٩.
- ٤ . تشیع در مسیر تاریخ، ص ٢٤٠.
- ٥ . منتهی الامال، ج ١، ص ٥٦٦.
- ٦ . الشهید سلم، ص ١٠٤.
- ٧ . حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ١٨٣.
- ٨ . «بحار الانوار»، ج ٥٢، ص ٣٠٨.
- ٩ . همان.
- ١٠ . الاختصاص، ص ١٣٨، پاورقی ٣.
- ١١ . تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٠٦.
- ١٢ . تاریخ طبری، ج ٥، ص ٣٥٤-٣٥٥.
- ١٣ . اخبار الطوال دینوری، ص ٢٤٣ و تاریخ طبری، ج ٥، ص ٣٩٥.
- ١٤ . الفتوح، ابن اعثم، ج ٥، ص ٥٥٥.
- ١٥ . روضة الوعظین، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ٢٩١.

دفتر مطالعات پژوهش حا وارتباطات حوزوی

فصل اول

شب
دوم محرم

ریشه‌ها
و زمینه‌های
انقلاب حسینی

علی شیخزاده



ایجاد آنگینه^۱

نصر بن أبي نیزر، یکی از یاران فداکار ابا عبد‌الله الحسین علیهم السلام است. برای این او را بهتر بشناسیم، باید مقداری به گذشته برگردیم. ابی نیزر فرزند نجاشی پادشاه حبشه است که مهاجران اسلام را پذیرفت. زمانی که نجاشی آیات قرآن را زبان مسلمانان مهاجر شنید، به حقانیت قرآن و مسلمانان پی برد و در برابر نمایندگان رسمی قریش، از مسلمانان دفاع کرد.

نجاشی فرزندش «ابونیزر» را به خدمت پیامبر ﷺ فرستاد تا با اسلام آشنا شود. ابونیزر بعد از مدتی به اسلام رغبت نشان داد و مسلمان شد و پس از آن تحت تربیت و توجه پیامبر اسلام ﷺ قرار گرفت. می‌گویند: پس از مرگ نجاشی، مردم حبشه به مدینه آمدند تا تنها بازمانده او (ابی نیزر) را برای نصب پادشاهی به حبشه ببرند، ولی او گفت: یک ساعت در خدمت رسول الله بودن برایم از یک عمر پادشاهی شما و حبشه برتر است.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابو نیزر افتخار یافت تا در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بماند. ابو نیزر می‌گوید روزی در منطقه «بَعَيْقَة» (منطقه‌ای که پشت بقیع فعلی می‌باشد)، مشغول کشاورزی بودم، در آن حال کسی از دور به سویم آمد. نزدیک که شد دیدم مولا امیرالمؤمنین است. آن حضرت فرمود: ابو نیزر خیلی گرسنه‌ام. آیا غذایی داری؟ من به شدت شرمنده شدم. زیرا چیزی برای پذیرایی از ایشان نداشتم. تنها خوراکی من مقداری کدو بود که در پیه شترپخته بودم و قسمتی از آن را استفاده کرده و مقدار کمی از آن باقی مانده بود که می‌خواستم آن را دور بریزم.

عرض کردم: چیزی در خورشأن شماندارم. حضرت فرمودند: هر چه هست بیاورید. با شرمندگی آن مقدار غذا را نزد ایشان گذاشتم. حضرت بر اساس رسم همیشگی خود، سه لقمه خورد و بلند شد. سپس فرمود: این غذا حقی را بر من ایجاد کرده که باید آن حق را ادا کنم. آنگاه کلنگ را برداشت و شروع به کندن نمود. پس از مدتی دیدم تمام لباس‌های حضرت خاک آلود و خیس عرق شده و حاصل تلاش ایشان چاه آبی بود که آب آن به پهناهی گردن شتر، از زمین می‌جوشید.

حضرت پس از حفر چاه و جاری شدن آب، خدارا سپاس گفت و دور کعت نماز خواند و فرمود: «ابونیزر این آب مال شماست.»

بعدها این منطقه معروف شد به منطقه ابو نیزر. ابو نیزر بعداً صاحب یک فرزند شد و اسمش را نصر گذاشت. ابو نیزر به فرزندش سفارش کرد، از آنجا که علی علیه السلام یک چشمeh

به ما بخشیده، تو نیز چشم‌های به این خانواده ببخش. نصر خطاب به پدر گفت: مگر خدا نیاموخته:
 «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرًا مِثَالِهَا»^۲ اگرایشان یک چشم‌های
 به ما بخشیده، من باید ده چشم‌های به حسین علیه السلام هدیه کنم.
 البته اگر من صد چشم‌های به او ببخشم، این پاسداشت
 محبت‌های او نیست.

نصر بن ابی نیزر با امام حسین علیه السلام به کربلا می‌آید و روز عاشورا،
 خود را سپر ابا عبدالله علیه السلام قرار می‌دهد تا اینکه براثر تیرهایی که
 به بدن او می‌خورد، ده چشم‌های خون از بدنش می‌جوشد. کنار
 ابا عبدالله به زمین می‌افتد و می‌گوید:
 «اَوَفَيْتُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ اَيْ پَسْرِرْسُولِ خَدَا! آیا وظیفه ام را
 خوب انجام دادم.»

ضرطهات پژوهش وارتباطات حوزی

امام فرمود: «نَعَمْ اَنْتَ اَمَامِي فِي الْجَنَّةِ». بله تو پیش از من به بهشت رسیدی.^۳

در تحلیل این فدایکاری نمی‌شود از چشم‌های خونی که بر بدن
 نصر بن ابی نیزر جاری شد، سخن گفت؛ اما از ضربات کلنگی
 که پنجاه سال قبل امام علی علیه السلام در ته چاه می‌زد سخن نگفت.
 نمی‌شود از عرق جبین این یار فدایی ابی عبدالله در کارزار
 صحبت کرد و از عرق جبین امیر مؤمنان در ته آن چاه صحبتی

نکرد. حقیقت این است که این چشمه‌های جاری شده در راه امام حسین علیهم السلام ریشه در ضربات کلنگ امیرالمؤمنین علیهم السلام در ته چاه دارد. ریشه این فدایکاری به آن فدایکاری گره خورده. این انقلاب در محضر ابی عبدالله علیهم السلام، ریشه در «بغیغه» دارد.

متن و محتوا

در تحلیل و بررسی بسیاری از حوادث و اتفاقات سرخ‌هایی به دست می‌آید که انسان را به ریشه‌های کهن‌تری وصل می‌کند که گاهی فاصله زمانی بسیاری میان آن دو وجود دارد. البته گاهی فدایکاری در فدایکاری ریشه دارد و گاهی ظلمی در ظلمی دیگر. نمونه‌ای از تاثیرگذاری در جریان‌های مثبت ارائه می‌شود، اما ظلمی که در عاشورا رقم خورد و زمینه‌ای شد تا امام حسین علیهم السلام انقلابی را آغاز کند، نه یک اتفاق و نه یک حادثه، بلکه یک جریان است که باید به دنبال ریشه‌های آن گشت. باید به دست آورد که این شجره از کدام چشم خبیثه آب می‌خورد. سرخ‌هایی به دست آمده از حادثه عاشورا، ما را به ریشه‌های کهن پنجاه ساله در سقیفه و جریان غصب خلافت از خاندان پیامبر علیهم السلام متصل می‌کنند و نشان می‌دهد، جریان انحرافی که در مسأله رهبری و جانشینی پیامبر پیش آمد، به تدریج، جامعه را از سرچشمہ زلال مکتب دور کرد و دشمنان دیرین اسلام و پیامبر علیهم السلام، کم کم قدرت یافتند و با سلطه بر سرنوشت مسلمین و حکومت، اهداف و نیات شوم خود را تحقق بخشیدند.

مرحوم محقق اصفهانی معروف به علامه کمپانی رهنما به بهترین شکل ممکن واقعه عاشورا را ریشه یابی کرده و نسبت به نگاه ظاهری و دیدن این واقعه تنها در روز دهم محرم ۶۱ هجری، هشدار داده و مارا به دیدن افق‌های بلند تر و سرچشمه اصلی که این شجره خبیثه از آن آب می‌خورد، دعوت می‌کند.

علامه کمپانی در شعر بسیار زیبایش، چنین روشنگری نموده است:

فَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرَمَلَه
وَأَنَّمَا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَه

آنگاه که حرمله (لعنة الله عليه) در کربلا تیرانداخت، این حرمله نبود که تیر می‌انداخت. بلکه کسی که زمینه ساز این حادثه بود، تیراندازی کرد. یعنی تیر حرمله، سال‌ها پیش واز کمانی دیگرو با ضرب شصت ظالمی دیگر به حرکت درآمد و به دنبال هدف خود می‌گشت. این تیر، ۵۰ سال جاده کربلا را در نور دید و دهم عاشورا ۶۱ هجری به هدف نشست.

«سَهْمٌ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيفَةِ وَقَوْسٌ عَلَيْ يَدِ الْخَلِيفَةِ» تیری از سوی سقیفه آمد که کمانش به دست «اول ظالِّم ظلمَ حق محمد» بود!

حقیقتاً بهتر از این نمی‌شود این صحنه معادله گونه تاریخ را، حل کرد و واکاوی نمود.

اگر چشم‌مehr شوم سقیفه نبود، هرگز جنایت‌های بعدی که اوچ آن در عاشورا است، پیش نمی‌آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به

گونه دیگری رقم می‌خورد.
و دریک کلام:

همان‌هایی که از حیدر بریدند!
حسین ابن علی را سر بریدند!

در سقیفه چه کردشت؟

در سقیفه مسیری را که خداوند منان برای انسان‌ها معین کرده بود، منحرف و مولاً علی ﷺ و فرزندان معصومش ﷺ را خانه‌نشین نمودند و خود را به جای آنان معرفی کردند! نتیجه این شد که مردم در مکتب پاک اهل بیت ﷺ تربیت نشدند و باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند برایشان باز شد. مشکل از آنجا شروع شد که مردم تصور کردند، برای اداره حکومت، نیازی به امام معصوم ﷺ نیست و خود می‌توانند جامعه را اداره کنند! در واقع انسان کاملی که خلیفه‌تام خداوند بروی زمین بود را کنار زدند!

مشکل از آنجا نشأت گرفت که اداره حکومت را فقط یک امر مادی دانستند که می‌خواهد فقط نظم اجتماعی را در جامعه برقرار کند و برای برقراری نظم اجتماعی، به اسم دموکراسی، امام معصوم ﷺ که مجری احکام الهی در زمین است را کنار زدند. نتیجه تفکر سقیفه‌ای این شد که در روز عاشورا خلیفه خدارا به بدترین وجه ممکن به شهادت رسانندند.

اگر پیمان مردم با «ولی» بود
 اگر پیوند با آل علی بود
 نه فرمان نبی از یاد می‌رفت
 نه رنج و زحمتش بر باد می‌رفت
 نه زهرا کشته می‌شد در جوانی
 نه می‌شد خسته از این زندگانی
 نه خون دل نصیب مجتبی بود
 نه پرپر لاله‌ها در کربلا بود

فرهنگ سقیفه‌ای

باید بدانیم هر نوع فرهنگی که از جنس سقیفه باشد، و انسان آن را بپذیرد و به آن فرهنگ عمل کند، حال چه آن شخص کافترین اشخاص و یا از نظر ظاهری موجه‌ترین افراد از نظر دین باشد، جایی اهل سقیفه گذاشته است. اهل سقیفه اهل عبادات طولانی بوده و پس از اعمال حکمیت نیز از دین دم می‌زند؛ اما کدام دین؟ دین بی‌ولايت. دینی که حاکمیت آن با معصوم و جانشین معصوم نباشد!

مگر باطن دین، چیزی جزو لايت است؟

در فرهنگ سقیفه‌ای، هرجامی دیدند نظر اسلام برای امور کافی نیست، به جای اینکه دستشان را به اسلام بدھند و خود را بالا بکشند، نظر خود را بر اسلام ترجیح می‌دادند.

آری، در این فرهنگ است که حسین بن علی علیهم السلام، انسان کامل و بالاترین مقام معنوی عالم به مسلخ می‌رود و با تیر سه شعبه

گلوی طفل شش ماهه اش را پاره پاره و بدن علی اکبر او را تکه می‌کنند و دودست ابوالفضل العباس علیهم السلام را جدا و یاران باوفای امام حسین علیهم السلام را با فجیع ترین وجه به شهادت می‌رسانند.

معاویه و یزید بستر ساز جنایت

بنابراین شورای سقیفه، سرچشمه ظلم و جنایت به اهل بیت علیهم السلام است و معاویه و یزید دست نشانده برگزیدگان شورای سقیفه بودند و دستور العمل شان همان دستور العمل آن‌ها بود. معاویه و یزید برای رساندن آب زهر آلو آن سرچشمه به درخت خبیثه، بسترها را بسیار مناسب و خوبی بودند، البته دستگاه حکومت معاویه، هم از نظر مرکزی با حکومت یزید کاملاً تفاوت دارد، هم از نظر اطرافیان و کارگردان‌ها.

معاویه مردی عوام فریب، سیاستمدار، با تجربه و دارای سوابق فراوانی در کار ملک و ملکداری است، اما یزید یک جوان خام، بی تجربه و خوشگذرانی است که ریاست و حکومت را هم برای می و معشوق و شعرو شرابش می‌خواهد.

اطرافیان معاویه مانند عمر بن عاص، مردمی با سابقه و ریشه دار بودند که در کوران‌های سیاسی گذشته، کاملاً پخته شده و بسیاری از آنان دست کمی از خود معاویه نداشتند و برای نگهداری دنیای خود از هر نقشه‌ای استفاده می‌کردند و به همین دلیل امام حسین علیهم السلام تاروی کارآمدن یزید دست به قیام و انقلاب نزدند و منتظر ماندند تا بستر لازم فراهم شود تا در شرایط مناسب با جاری کردن خون پاک خود و یارانش شجره طیبه

اسلام را به ثمر بنشاند. همه جانفشنانی و ایثارها در کربلا برای جلوگیری از این نوع تفکر و فرهنگ سقیفه‌ای است. اما مهم‌ترین سؤال این است: اگر ما در آن زمان بودیم، چه می‌کردیم؟

جواب: مگر سقیفه فقط در آن زمان بوده است؟ ممکن است، مانیز امروزه جزء تابعین آن فرهنگ بوده و ازولی برحق خود، اطاعت محض نداشته باشیم! یا هر کجا فرمان ولی، مخالف منافع ما باشد، ازاو سرپیچی کنیم و ارزش‌های دینی و الهی را زیر پا بگذاریم!

آیا چنین تفکری امروزه وجود ندارد؟ آیا عده‌ای به دنبال این نیستند که همان آشی که در سقیفه پخته شدو عده‌ای زیادی را مسموم کرد امروزه‌هم برای ما بپزند و فکرها را نسبت به ولایت فقیه مسموم کنند؟

حضرت امام خمینی ره اصل ولایت فقیه را برمبنای عقلی و نقلی بودن آن در حاکمیت دینی مطرح فرمودند و تأکید کردند: «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد.».

اصل ولایت فقیه در دوران امام بزرگوار، اصالت خود را در اداره نظام اسلامی و دفاع از حقوق مسلمانان و مستضعفان به روشنی نشان داد و این اصل مترقی اسلام، استحکام واستمرار خود را در دوران رهبری پربرکت مقام معظم رهبری به اثبات رساند و تلاش‌های ناموفق مخالفان ولایت فقیه در حذف این اصل با بصیرت مردم و درس آموزی از فرهنگ عاشورا به سنگ خورده است.

گریزو روضه

اما فرهنگ برآمده از سقیفه و دست اندر کاران آن، روز دوم ماه محرم کاروان ابی عبد الله الحسین علیهم السلام را به کربلا کشاندند و بستر مناسبی را برای یزیدیان فراهم نمودند تا این عزیزان را به شهادت برسانند.

ابن اثیر جزری در کتاب *أسد الغابة* فی معرفة الصحابة از زبان راوی نوشه: *بِالْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْدِيمْ كَنَارَهُ فَرَاتْ، اَزْمَسِيرْ كَنَارَهُ گَرْفَتْ وَايِسْتَادْ وَمَادُورْشْ رَاگَرْفَتِيمْ*. با دست به نقطه‌ای اشاره کرد و فرمود:

«هذا موضع رواحهم، ومناخ رکابهم و مهراق دمائهم؛ خوابگاه شتران آن‌ها اینجاست. اینجا از مرکب پیاده می‌شوند. اینجا خون‌های مبارکشان به زمین می‌ریزد.»

آن حضرت در انتهای یک جمله سوزنا کی هم گفت: «بأبى مَنْ لَا ناصِرَهُ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا اللَّهُ؛ پدرم فدائی آن کسی که نه در زمین و نه در آسمان یاوری جز خدا ندارد.»

می‌دانید این پیش‌بینی امیر المؤمنین چه زمانی محقق شد. آنگاه که کاروان امام حسین علیهم السلام رسید به مکانی که یکباره دیدند اسب ابی عبدالله قدم از قدم برنمی‌دارد.

«فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقَيَّلَ كَزِيلَاءُ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبَ وَالْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبَ وَبَلَاءِ انْزِلْوا هَاهُنَا مَحَظِّ رِحَالِنَا وَمَسْقَلُ دِمَائِنَا وَهُنَّا مَحْلُ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ وقتی به کربلا رسیدند، امام حسین علیهم السلام پرسید:

«نام این زمین چیست؟» گفته شد: کربلا. فرمود: خدایا من پناه می برم به توازنده و بلا. سپس فرمود: «اینجا محل اندوه و بلا است، فرود آید». در همین جا فرود آید، سوگند به خدا همین جا جای پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است. سوگند به خدار همین جا اهل بیت من به اسیری برده می شوند. جدم رسول خدا ﷺ به من چنین خبر داده است.»

ای زمین کربلا من ارمغان آورده ام
دُرْكُوچك اصغر شیرین زبان آورده ام
ای زمین کربلا آخرین مأواي ما
دست بگشا بهراستقبال ما

ای زمین کربلا اين خواهرغم پرورم
ای زمین کربلا اين شيرخواره اصغرم

اما يك روزی هم رسید که دختر امير المؤمنین علیه السلام در همین سرزمین به يك نحوی جملات آن دو امام را تکرار کرد.
کدام روز؟ همان روزی که زینب علیه السلام آمد کنار قتلگاه، «تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ؛ شروع کرد بر امام حسین گریه کردن.» «تَنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَقَلِيلٍ كَئيْبٍ؛ با صدای پراز درد و با دلی شکسته فریاد کشید: «بِأَيِّ مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا؛ پدرم به فدای آن کسی که خیمه هایش را غارت کردند.» «بِأَيِّ الْعَظْشَانِ حَتَّى مَضَى؛ پدرم فدای آن آقا یی که کنار نحر آب بالب تشنه سر

از بدنش جدا کردن» «بِأَيِّ مِنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ إِلَيْهِ؛ پدرم فدای آن آقایی که خون از محاسن شریفش می‌چکید.»
 اما یکباره لحن کلام را عوض کرد، فریاد کشید: «وَأَمْحَمَّدَاهُ وَجَدَاهُ هَذَا حُسْيِنٌ مَجْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاعَةِ مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّداءِ»^۶





١. روش داستانی.
٢. انعام / ١٦٠.
٣. الكامل فی اللغة والادب، ج ٣، صص ٢٠٧ - ٢٠٨.
٤. اسد الغابه، ج ٤، ص ١٦٩.
٥. الھوف علی قتلی الطفوف، ص ١٣٣ - ١٣٤.
٦. همان، ص ١٣٣.



فصل اول

شب
سوم محرم

نمادها
وشعائر در
انقلاب حسینی

علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

ایجاد انگیزه^۱

آنگاه که اقوام و ملل و ادیان بزرگ با گرایش مختلف مذهبی را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که هریک به فراخور آداب و تعالیم خویش، نمادها و سمبل‌هایی را برای خود انتخاب و معرفی کرده‌اند. این نمادها در فرهنگ دینی، همان «شعائر مذهبی» هستند.

نمادها و سمبل‌های دارای دو ویژگی مهم و اساسی می‌باشند: یکی از این ویژگی‌ها «قدرت تداعی معانی» است؛ یعنی به محض اینکه فردی چشمش به آن نماد می‌افتد، بلا فاصله پیام و محتوای آن نماد را ندیشه‌اش جاری می‌شود و با ظهور و هویدا شدن نمادها و شعائر دینی، به تمدن و یا فرهنگی که نماد براساس آن شکل گرفته، می‌رسد. از این رو، مکتب و مذهبی پایدار و تأثیرگذارتر است که حالت تداعی معانی در آن قویی‌تر باشد.

ویژگی دوم نمادها «پرمزو رازبودن آن‌ها» است که حاکی از امری سری و درونی است و هر چه دایره آداب، شعائر و افعال

در فرهنگی وسیع باشد، نشان از گستردگی و عمیق بودن شکل درونی آن است که به تعبیرات دینی از آن به حکمت و فلسفه تعبیر می‌شود و براساس این حکمت و فلسفه، اعمال و عبادات شرعی به صورت نمادین انجام می‌پذیرد و در بردارنده مفهوم و ایده‌ای می‌شود که آن را از سایرین متمایز می‌کند.

بنابراین نمادها تأثیر فراوانی در انتقال پیام و ترویج یک فرهنگ دارند و در حقیقت شناسنامه‌ای برای شناسایی آن مکتب یا فرهنگ هستند. حال با توجه به اهمیت و آثار نمادها در انتقال پیام و ترویج فرهنگ، شایسته است، نمادها و شاعرانقلاب حسینی علیله مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا ببینیم چه نمادهایی در انقلاب حسینی علیله وجود داشته که سبب پایداری این جریان سرخ شده است؟

کدام شعائر پر رمز و راز از انقلاب سرخ حسینی علیله در ذهن ما شکل گرفته است؟
دشمنان انقلاب حسینی علیله، چگونه با این نمادها برخورد می‌کنند؟

متن و محتوا

بی‌شک در انقلاب حسینی علیله نمادها و شعائر مختلفی وجود دارد که حاکی از مظلومیت و حقانیت قیام سرخ حسینی علیله است؛ اما از مهم‌ترین نمادها، پاییندی به پوشش کامل اسلامی برای بانوان حتی در سخت‌ترین شرایط است. این استقامت سبب تداعی معانی بلند و حاکی از پر رمز و راز بودن حکمت

پوشش اسلامی است. بر اساس منابع تاریخی، واقعه کربلا حاکی از پاییندی به پوشش کامل اسلامی برای بانوان انقلاب حسینی علیهم السلام حتی در سخت‌ترین شرایط است. در اینجا به برخی از این گزارش‌ها اشاره می‌شود:

گزارش اول: تقاضای چادر

شیخ مفید نقل می‌کند که زنان حسینی علیهم السلام در صحرای کربلا از عمر سعد چنین درخواستی داشتند:

«وَسَأَلَتُهُ النِّسْوَةُ لِيُسْتَرِجِعَ مَا أَخِذَ مِنْهُنَّ لِيَسْتَرِزَنَ بِهِ؛ زنان از او خواستند آنچه از آنان گرفته شده بازگردانده شود تا خود را با آن بپوشانند» اما چون آن خواسته اثربار نداشت و دستور عمر سعد کارساز نشد و کسی چادرها را بازنگرداند، این بار تقاضای خود را به گونه‌ای دیگر و به شخصی غیر از ابراز کردند و این درخواست دوم زمانی اتفاق افتاد که عمر سعد اسرای اهل حرم را به کوفه برد. اهل کوفه برای تماشای اسرا اجتماع کردند. یکی از زنان کوفی که بربامی ایستاده و برآنان مشرف بود، پرسید: «مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَنْتُنْ؟؛ شماها از کدامین اسرا هستید؟»

جواب دادند:

«نَحْنُ أَسَارَى مُحَمَّدٍ؛ ما اسراي آل محمد هستيم» زن از بام پایین آمد و هر چه چادر، مقنعه، روسری و پارچه‌ای که داشت جمع کرد و به آنان داد و آنان خود را پوشانیدند.^۲

سؤال مهم و قابل تأملی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا کاروان اسرابا آنکه گرسنه بودند، نان و خرما را قبول نکردند؛ ولی چادر و مقنعه ها را قبول کردند؟ آیا نمی خواهند بفهمانند که حجاب اهمیتش بسیار زیاد است و حتی می توان عطیه های دیگران را قبول کرد و با آن خود را از دید نامحرم حفظ کرد؟ آیا پاییندی زنان عاشورایی به حجب و حیانمی توانند نمادی با تداعی معانی بلند در انقلاب حسینی علیهم السلام باشد؟ آیا این ها زنان ما را به رعایت حجاب در هر حال و هر موقعیت و با هر سیله دعوت نمی کند؟

پر واضح است که حجاب نشانه کرامت و ارجمندی زن مسلمان است و زنان عاشورایی و زینب گونه که پیامبران حریت و آزادگی و آیات عصمت و عفت بوده و هستند، حفظ کرامت و شخصیت خود را برهمه چیز مقدم می دارند.

گزارش دوم: پنهان داشتن خود از نامحرمان

پس از چند روزی که اسرادر کوفه ماندند، آنان را به سوی شام روانه کردند. در هنگام حمل و نقل اسرالازمکانی به مکان دیگر، آنان را همانند اسرای کفار و گاه بدون پاسداشت حرمت آنان از نظر امکان حفظ کامل حجاب، انتقال می دادند و این کار، اعتراض اهل بیت علیهم السلام و حضرت سجاد علیهم السلام را برانگیخت و آنان برای حفظ حجاب از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند و حتی اگر لازم بود به خواهش و تمنّی نیز متولّ می شده اند، در حالی که هیچ سراغ نداریم، امام حسین علیهم السلام یا اهل حرم برای امور مادی

به دشمن متوصل شده یا التماس کرده باشند و باز هیچ موردی نمی یابید که اهل حرم پس از اسارت از دشمن تقاضای نان، آب و سایر امور مادی را داشته باشند، ولی دقت در حوادث شام، اصرار بانوان بر حفظ پوشش و حجاب و دورنگه داشتن خود را از انتظار تماشاجیان روشن می کند.

سید بن طاووس نقل می کند که «وقتی اسرابه دمشق نزدیک شدند، ام کلثوم به شمر نزدیک شد و گفت: از تو درخواستی دارم. شمر گفت: درخواست چیست؟ گفت: هنگامی که خواستی مارا به شهر وارد کنی، از دروازه‌ای که تماشاجیان آن کمتر باشند، وارد کن و به مأموران پیشنهاد کن، سرها را از بین کجاوه‌ها بیرون ببرند و از ما دور کنند، زیرا ما از بس در چنین حالتی و چنین وضعی مورد دید واقع شدیم خوارو ذلیل گشتبیم. ولی شمر از بس ظالم و یاغی بود، دستورداد سرها را بر نیزه‌های درین کجاوه‌ها قرار دهنده و آنان را با آن حال از بین تماشاجیان عبور داد.»^۴

از این حوادث، پلیدی، خبائث و کفر و کینه بیش از حد مخالفان آنان روشن می شود. دشمنان با برنامه نفوذ نیز در صدد محو آثار اسلام بودند و تلاش می کردند حجاب و پوشش شرعی را بی ارزش و منسوخ نشان دهند. از این روست که با تقاضای ام کلثوم مخالفت می کردند.

گزارش سوم: تقاضای حضرت سکینه از سهل بن سعد
صاحب مناقب از سهل بن سعد نقل می کند که در مسیر بیت المقدس، به شام رسیدم. دیدم مردم شادند و به یکدیگر

بشارت می‌دهند. زنان به دف زنی و پای کوبی مشغولند. پیش خود گفت: اکنون ایام شادی و عید شامیان نیست، کسی را دیدم و از علت این شادمانی سؤال کردم ... گفتند: این سر حسین علیه السلام است که از عراق به شام هدیه شده است. گفت: عجبا! سر حسین علیه السلام رامی آورند و مردم چنین شادی می‌کنند. ناگهان اسب سواری را دیدم که بر نیزه‌اش سری است که بسیار شبیه سر رسول الله علیه السلام است و ناگهان پشت سرا وزنانی را دیدم که بر شتران بدون جهاز سوارند. به اولین نفر آنان نزدیک شدم و عرض کردم: «ای دخترک، تو کیستی؟» گفت من سکینه دختر حسینم.

گفت: حاجتی داری؟ من سهل بن سعد هستم. جدّ تو را دیده‌ام و سخن‌ش را شنیده‌ام.

گفت: ای سعد! به کسی که این سربه دست او است بگو سر را جلو تر ببرد تا مردم مشغول تماشای آن شوند و چشم‌شان به اهل بیت رسول الله علیه السلام نیفتند. سهل می‌گوید: نزد صاحب سر رفتم و گفت: خواسته‌ای دارم که اگر برآوری چهارصد دینار به تو خواهم داد. گفت: خواسته‌ات چیست؟ گفت: این سر را از کجاوه جلو تر ببر، او نجام داد و من طبق و عده‌ام چهارصد دینار به او دادم.^۵

هر دینار طلا تقریباً معادل یک مثقال است و هر مثقال بیشتر از ۴/۲۵ گرم است؛ بنابراین چهارصد دینار بیش از هزار و ششصد گرم طلا خواهد شد و اینکه کسی این مقدار طلا را می‌بخشد تا تنها بعضی از زنان اهل بیت رسول الله علیه السلام کمتر در معرض دید

نامحرمان قرار گیرند، اهمیت حفظ حجاب را به خوبی روشن می‌سازد.

گزارش چهارم: اعتراض به سلب پوشش از اهل حرم
وقتی اسرای اهل بیت علیهم السلام را وارد شام کردند و آنان را به مجلس یزید بردند. او با تکریب به بیان افتخارات و پیروزی‌های خود پرداخت. آنگاه حضرت زینب علیها السلام به پا خاست و با بیان آیات از قرآن، استهزا گری یزید را ناشی از تکذیب آیات الهی و مهلت دادن خداوند به او را برای افزون شدن گناهان او و سرانجام گرفتار شدنش به عذاب الهی دانست. سپس فرمودند:

«أَمِنَ الْعَدْلِ يَا أَبْنَ الْظُّلْقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَإِمَاءَكَ وَسُوْقُكَ
بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَّكْتَ سُتُورُهُنَّ وَأَبْدِيَتْ وُجُوهُهُنَّ
تَحْدُو بِهِنَّ الْأَغْدَاءُ مِنْ بَلَدِ إِلَيْ بَلَدٍ؟ ای فرزندان آزاد شده! آیا
این عدل است که توزنان و کنیزکان خود را در پشت پرده و
حجاب نگاهداری و دختران رسول الله علیهم السلام را به عنوان اسیر
بدین سوی و آن سوی کشانی، پرده حرمت آنها بدري روی آنان
رابگشائي و دشمنان، آنها را از شهری به شهری بزنند؟!»

نکته مهمی که حضرت زینب علیها السلام از آن سخت آزده شده این است که زنان یزید پوشیده‌اند و او و زنان دیگر پوشش کامل ندارند و به همین جهت نمی‌گوید، زنان تودر کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیرو اسیران گرسنه‌اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب اصرار می‌کند. علاوه بر این، باید توجه داشت که پوشش

به طور کامل برداشته نشده، اما آن حضرت این چنین نسبت به آن حساسیت به خرج می‌دادند و جزع و فزع می‌کردند.

هدف از نقل این گزارش‌ها هم نشان دادن اهمیتی است که خاندان امام حسین علیهم السلام نسبت به حجاب و عفاف خویش داشتند و هم رسوای ساختن دشمن است؛ زیرا یزیدیان حريم حرمت عترت پیامبر علیهم السلام را نگاه نداشته و زنان و دختران حسینی علیهم السلام را در معرض تماشای مردم قرار داده بودند!

آری، زنان و دختران عاشورایی با آنکه زیردست دشمن بودند و داغدار و مصیبت‌زده و از منزلی به منزلی واژ شهری به شهری وارد می‌شدند، بانهایت دقت، نسبت به حفظ حجاب و عفاف مراقبت داشتند و در همان حال نیز سخنرانی‌های افشاگرانه و انجام رسالت و تبیین و دفاع از اهداف شهدا بازنمی‌ماندند. این درسی برای بانوان در همه دوران و همه شرایط است که بانوان ما از انقلاب امام حسین علیهم السلام می‌توانند بیاموزند. از طرفی دیگر برنامه نفوذ یزیدی در هتك حرمت بانوان و ترویج بی‌حجابی قابل تأمل است که این نفوذ در هر زمانی شکل خاص خودش دارد.

بعد از انقلاب ایران نیز دشمن از طریق جنگ نرم به دنبال ترویج بدحجابی در ایران است، حال آیا عده‌ای با بدحجابی خود به تکمیل پازل دشمن در پیروزه نفوذ کمک نمی‌کنند؟ ما چه جوابی در برابر شهدا حجاب خواهیم داشت؟ چه پاسخی در برابر اهل حرم حسینی علیهم السلام که در سخت‌ترین شرایط اسارت، این شعائر و نماد اسلامی را حفظ کرده‌اند، خواهیم داد؟

حجاب و غیرت دور روی یک سکه

حجاب و غیرت دور روی یک سکه هستند، نمی‌شود از حجاب صحبت کرد و از غیرت صحبتی به میان نیاورد. نمی‌شود از غیرت مردی صحبت کرد و از حجاب همسراو سخنی نگفت. اگر از حجاب زنان عاشورایی کلامی می‌گوییم، جا دارد از غیرت مردان عاشورایی هم بگوییم. بنی‌هاشم، غیرتمدنان روزگار خویش بودند و جوانان بنی‌هاشم پیوسته اهل بیت امام حسین علیهم السلام را در طول سفر به کربلا محافظت می‌کردند. شب‌های نیز با حراست این جوانان به ویژه قمر بنی‌هاشم، زنان حرم آسوده و بی‌هراس می‌خوابیدند. امام حسین علیهم السلام و دیگر مردان غیرتی عاشورا، در حفظ امنیت اهل بیت و جلوگیری از تعرض دشمنان به زنان تدبیری اندیشیدند که به آن اشاره می‌کنیم:

الف) گندن خندق در اطراف خیمه‌ها

امام حسین علیهم السلام دستور داد تا چادرها و خیمه‌ها را به هم نزدیک گندن و در اطراف خیمه‌ها خندقی حفر گندن و در درون آن خاشاک، هیزم و نی بریزند تا هنگام شروع جنگ، خندق‌هارا مشتعل سازند و دشمن، تنها از یک طرف با آن‌ها بجنگد. به هر حال مسئله حفر خندق و یا وضع خاشاک در آن وضع بحرانی با تعداد نفرات کم، علاوه بر نشان دادن تاکتیک‌های نظامی حضرت ابا عبد الله علیهم السلام، نشانه دقت ایشان در حمایت از اهل بیت خویش است.^۷

ب) نحوه برپایی خیمه‌ها

برپا ساختن خیمه‌ها به صورت نزدیک به هم و تودرتو ساختن طناب‌های آن‌ها و بالاخره هلالی قراردادن آن‌ها نشان ازغیرت حسینی علیهم السلام است.

مردان عاشورای لحظه‌ای از حفظ امنیت خیمه‌ها غافل نشدند و علاوه بر دستور آتش زدن هیزم‌های خندق، در شب عاشورا مأموریت یافتند خیمه‌ها را به هم نزدیک کنند تا دشمن نتواند از لابه‌لای خیمه‌ها رد شود.

شیخ مفید این حادثه را از قول حضرت سجاد علیهم السلام چنین نقل می‌کند: «در شب عاشورا نشسته بودم و عمه‌ام زینب به پرستاری من مشغول بود. پدرم و جوئین -که قبل‌آگلام ابوذر بود- به کناری رفتند و او شمشیر پدرم را اصلاح می‌کرد و پدرم اشعار «یاد هر را ف لَكَ مِنْ خَلِيلٍ ...» را می‌خواند و تکرار می‌کرد تا من مراد پدرم را دریافتم [اشعار از بی‌وفایی دنیا و کشته شدن افراد خبر می‌داد] و دانستم که بلا نازل شده است. عمه‌ام نیز شنید و به گریه افتاد واژجا پرید. در حال حرکت جامه‌اش به زمین می‌کشید، به نزد حسین علیهم السلام شتافت و سربه گریه و ندبه گذاشت. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: «ای خواهر، شیطان بر دباری تو را نباید» و چشم‌های پدرم پرازاشک شد... سپس حضرت بر صورت زینب آب پاشید و... آنگاه حضرت از نزد خواهرش به نزد اصحاب رفت و به آنان دستور داد تا خیمه‌ها را به هم نزدیک کنند و طناب‌ها را در یکدیگر داخل کنند و خودشان بین چادرها واقع شوندو با دشمن از یک طرف مواجه شوند؛ در حالی که خیمه‌ها پشت

سرشان و جانب چپ و راستشان واقع شود و آنان را حاطه کرده باشد، مگر از طرفی که دشمن به سوی آنان می‌آید.^۸ روشن است که تاکتیک نظامی، بسیار دقیق بوده است؛ زیرا علاوه بر خندق که مانع از تجاوز دشمن به خیمه‌ها می‌شده، طناب‌های چادرها تودرتو واقع می‌شده تا دشمن نتواند از بین آن‌ها عبور کند و محدوده میدان را نیم هلالی قرار داده‌اند و خودشان نیز در دهانه آن نیم هلال واقع شده‌اند و علاوه بر مواجه شدن با دشمن از یک سو، خیمه‌ها از هرگونه گزند و تجاوز درامان می‌ماند.

ج) سخنان امام حسین علیهم السلام در قتلگاه

پس از شهید شدن اصحاب و اقوام، همگان به سوی حضرت اباعبدالله علیهم السلام حمله و رشدند. هر کس جلو می‌آمد از حضرت شکست می‌خورد تا اینکه عمر سعد فریاد زد: «این مرد فرزند علی است. این فرزند شجاع ترین مرد عرب است» و دستورداد تا از هر طرف به حضرت حمله کردن و بین او و خیمه‌ها فاصله انداختند. در این هنگام امام حسین علیهم السلام فریاد کشید و فرمود:

«وَيَحْكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفِيَّانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَخْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَارْجِعُو إِلَى أَخْسَابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْرَابًا فَنَادَاهُ شِمْرُقَفَالَّ مَا تُقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ قَالَ أَقُولُ أَنَّ الَّذِي أَقْاتَلُكُمْ وَتُقَاتِلُونِي وَالنِّسَاءُ أَئِسَّ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَأَمْنَعُوا عُثَاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُضِ لِحَرْمِي مَا دُمْتُ حَيًّا؛ وَإِنْ بَرَشَمَا إِنْ پَيْرَوَانَ آلَ أَبِي سُفِيَّانَ! أَگْرَدِين نَدَارِيدْ وَازْمَعَادْ هَرَاسِي نَدَارِيدْ،

در دنیا یتان آزاد مرد باشید و به حسب و شرافت خود نگاه کنید، چون شما عرب هستید. شمندا برآورد که چه می‌گویی فرزند فاطمه؟ حضرت فرمود: می‌گوییم من با شمامی جنگم و شما با من، زنان گناهی ندارند. تا من زنده ام طغیان گران خود را از حرم و اهل بیت من بازدارید.»

آری، امام حسین علیه السلام با اینکه می‌داند تالحظه‌ای دیگر هیچ مدافعی برای اهل بیتش نیست و تنها مدافع آنان نیز تالحظات دیگراز پادرمی‌آید، ولی باز حاضر نیست، ببیند اهل بیتش مورد هجوم دشمن واقع شوند و شرافت عربی آنان را گوشزد می‌کند تا شاید بدین وسیله آنان را از تعرض به زنان بازدارد. آیا این عمل حضرت درس حمیت، غیرت و دفاع از تمام خانواده برای تمام مردان جهان نیست؟ آیا دوستداران حضرت نباید برای حفظ خانواده از تعذر دیگران تلاش کنند؟

گریزو روضه

در کتاب مناقب آل ابی طالب، نقل شده حضرت ابا عبد الله علیه السلام پس از تنهایی و کشته شدن اصحاب و یاران، برای رفع تشنگی و تجدید قوا، به سوی فرات رفت. صف دشمن را شکافت و خود را به آب رساند. همین که کنار شریعه ایستاد و دست خود را به سوی آب دراز کرد، یکی از لشکریان عمر سعد فریاد زد:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! تَتَلَدَّدُ بِشَرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هُتَكْثُ حُرْمَثَ فَنَفَضَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ وَ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَكَشَفَهُمْ فَإِذَا الْخَيْمَةُ سَالِمَةٌ»:

ای حسین! آیا از نوشیدن آب بهره مند شده ولذت می بری، در حالی که اهل بیت تو مورد تعرض واقع شده‌اند؟! حضرت آب را ریخت و بر قوم حمله کرد، صف آنان را درید و خود را به خیمه رسانید، دید خیمه‌ها سالم است و مورد هجوم واقع نشده است.»

درست است که حضرت می توانست یک لحظه در نگ کند و آب بیاشامد و سپس به سراغ خیمه‌هارود، ولی این عمل (ریختن آب و برگشتن با سرعت) نشانگر اوج اهتمام حضرت به حفظ حریم خویش از تعرض بیگانگان است به طوری که آشامیدن آبی که بارنج فراوان خود را به آن رسانیده، در نظرش کم اهمیت جلوه می کند و مهم تر اینکه دشمن نیاز از این روحیه امام آگاه است و از آن سوء استفاده می کند و به دروغ شایع می کند، به خیمه‌ها حمله شده است.

آری، همه حسینیان در کربلا به فکر پوشش مناسب برای زنان و دختران اهل حرم بودند و حتی دختران خردسال عاشورایی نیز نسبت به مسئله حجاب احساس تکلیف می کرد. نقل شده دختر کوچک امام حسین علیهم السلام بعد از اسیری بی هوش شد و آنگاه که به هوش آمد، اولین درخواستی که داشت این بود که عمه جان چیزی هست که با آن خودم را پوشانم.

یک نیمه شبی هم دختر سه ساله امام حسین علیهم السلام از خواب بیدار شد و صدا می زند پدرم کجاست؟ الان او را دیدم. اهل خرابه دورش را گرفتند؛ اما هر قدر نوازش کردند آرام نشد. دختر عزیز

پدر است، اگر نازی کند خریدارش پدر است؛ اما این دختر بابا ندارد. صدای شیون از همه بلند شد. گویا مصیبت هاتازه شده و بر سرو صورت می زدند. یک مرتبه دیدند خرابه نورانی شد طبقی را وارد کردند و جلوی رقیه گذاشتند.

پارچه‌ای روی آن قرار دارد. بادست‌های کوچک پارچه را کنار زد.

یا الله! چشمش به سر بریده بابا افتاد.

نازدانه ابا عبدالله، ناله‌ای زد و سر را به دامن گرفت و همچون حضرت زهرا علیها السلام برای حسین مادری کرد.

یک باره شروع کرد به درد دل کردن.

بابا! تا که با عمهٔ خود راهی بازار شدم
مورد مرحمت خندهٔ اغیار شدم

تا که در بزم شراب تو گرفتار شدم
حالصانه متوصّل به علمدار شدم
من نگویم چه به روز سر من آوردند
چادری را که برایم تو خریدی بردن

نگفت من را زدند. بدنم کبود شده، نه! بلکه مانند مادری که در دیدار عزیزش همه دردهای خودش را فراموش می‌کند. صدا زد: «یا ابَتَاهَ مَنْ ذَالِّذِي قَطَعَ وَرِيدَيْكَ؟» ای پدرم چه کسی سرتو را زبدن جدا کرده؟ «یا ابَتَاهَ مَنْ ذَالِّذِي خَصَبَكَ بِدِمَائِكَ؟» چه کسی محاسنت را به خونت رنگین کرد؟ سر را به سینه چسبانید و گریه می‌کرد. دیدند لب‌های را بربل‌های بابا گذاشت ناله‌ای زد و به زمین افتاد.



١. روش ابهامی.
٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١١٣.
٣. مثير الأحزان، ص ٨٥.
٤. اللهوف على قتل الطفوف، ص ١٧٤.
٥. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٢٧.
٦. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ٢، ص ٣٠٨.
٧. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٩٥.
٨. همان، ص ٩٣.
٩. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥١.
١٠. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ٥١.
١١. نفس المهموم، منتخب طريحي.
١٢. منتهي الآمال به نقل از کامل بهائی.

دفتر مطالعات پژوهش
و ارتباطات حوزوی

فصل اول

شب
چهارم محرم

توبه انقلابی
انقلاب عاشورایی

پنجم

ایجاد انگیزه^۱

مرحوم آیت الله العظمی سید احمد خوانساری ره در موقع ارتحالش می‌فرماید: «از دنیا می‌روم در حالی که دستم خالی است، ولی به یک چیزامیدوارم و آن گریه بر امام حسین علیه السلام است. به عقیده من همه چیز مردانه اش خوب است الا گریه، که زنانه بودنش لطفش بیشتر است.»^۲

هرانسان که دست به اقدامی می‌زند شایسته است، مردانه اقدام کند، اگرایثارجانی یا مالی است، مردانه پای ایثار خود ایستادگی کند و اگر انقلاب می‌کند، مردانه پای انقلاب خود بماند.

در طول تاریخ افراد زیادی بوده‌اند که با اعتقادی راسخ بر حرکت، جهاد و عقیده خود ایستادگی کرده‌اند و همان تاریخ گواه است که افراد زیاد دیگری هم بوده‌اند که در ابتداحرکتی مردانه داشته، اما در طول زمان، مرد باقی نمانده‌اند! به تعبیری گروهی از افراد بوده‌اند که «توبه انقلابی» داشته‌اند و گروهی هم که از انقلاب، توبه نموده‌اند. حال ممکن است انقلاب درونی باشد و یا انقلاب بیرونی.

وقتی تاریخ انقلاب اسلامی ایران را مطالعه می‌کنیم، با کسانی آشنا می‌شویم که غیر از این دودسته بوده‌اند. این گروه سوم افرادی هستند که اصلاً انقلابی نبوده‌اند؛ اما وقتی با انقلاب همراه شده‌اند، در مسیر انقلاب کم نگذاشته و مردانه پای انقلابی‌گری خود ایستاده‌اند. «شاهرخ ضرغام» یکی از این افراد است که به «حُرّ انقلاب ایران» معروف شده است.

شاهرخ پسر بچه‌ای بوده که حداقل هفته‌ای یک مرتبه، پایش به کلانتری محل، باز می‌شده و برای آزادی‌ش، سندخانه پدرش بابت لات بازی‌های او گرومی‌ماند. او کسی بوده که بارفتارهای نابجایش سزاوار نفرین مادر پیرو مؤمنه‌اش شده بود، اما مادرش به جای نفرین، برای اودعای عاقبت به خیری و سربازی امام زمان عَزَّوجَلَّ الشَّرِيف می‌کند؛ دعایی که آن روزها، اطرافیان و فامیل رابه خنده و امی دارد.

شاهرخ هرسال ماه رمضان را روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؛ اما در دیگر ماه‌ها، آنچنان اهل نمازن بود. او با وجود اینکه قبل از بهمن پنجاه و هفت انقلابی شده بود، اما از بس که پرونده سیاهی داشت، بعد از انقلاب، دادستانی حکم اعدامش را تأیید کرده بود. البته قبل از انقلاب بعد از اثبات توبه و پشیمانی‌اش، حکم اعدامش لغو گردید.

شاهرخ بعد از توبه واقعی‌اش، در دوران دفاع مقدس، فرماندهی عملیات‌های مختلفی در جبهه‌های غرب و مبارزه با منافقین در کردستان و گیلان و گلستان و جنگ تحمیلی در منطقه آبادان را بر عهده گرفت.

کتاب «شاهرخ، حرانقلاب اسلامی»^۳ شرح زندگانی اوست که روزی گنده لات شرق تهران و محله پیروزی بود؛ اما عنایت ویژه امام حسین علیه السلام و ندای انقلاب آن حضرت، شاهرخ را از گذشته ننگین خود پیشیمان کرد، حکایت زندگی شاهرخ ضرغام ناخودآگاه ذهن آدمی را به سوی تواب کربلا، حرابن یزید ریاحی می‌برد.

متن و محتوا

شب چهارم ماه محرم، شب بزرگداشت و پاسداشت توبه گری انقلابی است. همان کسی که مردانه پای توبه خود ایستاد. به نظر می‌رسد قدم اول در انقلاب و انقلابی گری توبه است؛ چراکه توبه، انقلابی درونی است که درنتیجه اصول معرفت و بیداری در قلب آدمی پدیدار می‌شود و روی دل را به درگاه الهی می‌گرداند و در حقیقت قیامی است علیه هوس‌های پست خود، توبه یکی از ویژگی‌هایی است که انسان را از سایر جمادات و حیوانات ممتاز می‌گردد.

خداآوند متعال در قرآن، ۹۱ بار خود را با اوصاف: غفور، «بسیار آمرزنده» و ۵ بار غفار، «بسیار بخشندۀ» یاد شده و در آیات بسیاری، مردم به استغفار و طلب آمرزش از درگاه خدا دعوت شده‌اند و بیش از ۸۰ بار سخن از توبه و پذیرش آن به میان آمده است. برخی از این آیات به شرح ذیل هستند:

۱. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا وَيَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدُ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا»: کسی که کار بدی انجام دهد، یا به خود ستم

کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خداوند را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

۲. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که برخود اسراف و ستم کرده اید، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد و او بسیار بخشنده و مهربان است.

تعبیراتی که در این آیه آمده مانند: «بندگان من»، «نامید نشوید»، «رحمت خدا»، «آمرزش همه گناهان»، «غفور و رحیم بودن خدا»؛ همه حکایت از وسعت دامنه استغفار و پذیرش توبه و گستردگی رحمت الهی می کند و تعبیر به «عبدی»؛ «بندگان من»، بیانگر آن است که همه از خوب و بد، بندگان خدا هستند و خداوند به آن ها آنچنان مهربان است که آنان را بندگان خودش خوانده است. بنابراین چشم انداز امید به آمرزش، بسیار وسیع و گسترده است.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصْوَحَّاً؛ اِيْ كسانی که ایمان آورده اید، توبه حقیقی و خالص کنید.»

از پیامبر اسلام ﷺ سؤال شد: توبه نصوح چیست؟ آن حضرت فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الصَّرْعِ»؛ توبه نصوح آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آنچنان که شیر هرگز به پستان بر نمی گردد.»

باید توجه داشت اولین مرحله از مراحل سیر به سوی خداوند،

توبه است که سبب زنده شدن دل‌ها و پاکی نفوس می‌شود.

حضرت علی علیہ السلام می فرماید:

«الْتَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ»؛ توبه دل‌ها را پاک

می‌کند و آثار گناهان را می‌شوید.

البته باید توبه انقلابی باشد، و توبه انقلابی است که سبب پاکی نفس و تقرب به خداوند می‌شود.

حضرت رضا علیہ السلام می فرماید:

«الْمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَ يَفْعُلُهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ بِرَبِّهِ»؛ کسی که

از گناه آمرزش می‌طلبید، در حالی که آن را نجام می‌دهد،

همانند کسی است که پورودگار خویش را مسخره کند.»

به قول شاعر:

توبه بر لب، سُبحه بر کف، دل پر از شوق گناه
معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

اگر فردی بخواهد توبه انقلابی کند، باید از خاکریز خود، وجود، خون، مال، هوس‌ها، و خواهش‌های درونی گذر کرده و در صدد جبران گناه‌های گذشته باشد تا انقلاب درونی علیه هوس‌هار خ دهد. به تعبیری، باید مردانه و انقلابی پای توبه‌اش بایستد و از میدان انقلاب درونی فرار نکند.

انقلابی شدن، نیازمند دگرگونی و تحول در باورها و اعتقاد و

ایمان به خداست.

انقلاب یعنی خودشناسی و بعد از آن، خود را فراموش کردن و حاکم کردن خداره‌مه امور خود. این نقطه شروع عاشورایی شدن است، حتی اگر کسی هرگز در کربلا نباشد، حسینی شده و در کنار امام زمانش قرار گرفته است.

این که در منابع دینی از «جهاد با نفس» تعبیر به «جهاد اکبر» شده، دلایلی دارد از جمله:

اول: در جهاد اصغر دشمن گاهی دست به اقدام نظامی زده و وارد میدان کارزار می‌شود؛ اما در میدان «جهاد اکبر» وجود هوی و هوس همیشگی است.

دوم: در میدان جنگ، مردانه نامردو دوست از دشمن جداست؛ اما در جهاد اکبر آنکه در مقابل مارج زمی خواند، نه یک دوست؛ بلکه جلوتر ازاو یعنی «خود» قرار دارد و بیشتر انسان‌ها متوجه این دشمن نمی‌شوند. دشمن خارجی را می‌توان شناخت، ولی ضربه دشمن مخفی مهلک تراست. تو به واقعی و صادقانه آثاری دارد:

بخشیدن گناهان، وارد شدن به بهشت، محفوظ ماندن از خواری و رسایی روز قیامت، روشن شدن عرصه محشر در قیامت با نور توبه کنندگان، رستگاری و فلاح در قیامت^۱ و محبوب خدا واقع شدن، چنان که خدای سبحان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ^۲؛ خدا توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد» و ... تقوا قبل از توبه است

ناگفته نماند که بهتر از توبه پیشگیری از گناه است. داشتن تقوای در زندگی فردی و اجتماعی و تقویت آن در رفتار کردار و تفکرمی تواند راه انسان به سعادت را هموار سازد. اسلام علاوه بر تقوای فردی، به تقوای اجتماعی نیز دعوت می‌کند و منظور این است که در راه تحقق اهداف و ارزش‌های اجتماعی اسلام تلاش کنیم. تقوای سیاسی جزئی از تقوای اجتماعی است و بدین معنی است که انسان از لغزشگاه‌هایی که دشمن بیرونی می‌تواند از آن استفاده کند، پرهیز نماید.

در سال‌های اخیر اصطلاح «تقوای سیاسی» توسط مقام معظم رهبری دامنه و دیگر مسؤولان دلسوز نظام فراوان تکرار شده است و این به دلیل اهمیت این نوع تقوای آثار و برکات آن در جامعه است.

توبه و انقلاب عاشورایی

در طول تاریخ افراد فراوانی به واسطه نور امام حسین علیه السلام هدایت شده و افراد زیادی نیز به واسطه هدایت امام حسین علیه السلام به دین مبین اسلام مشرف شده‌اند. از همین جهت است که **«إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَىٰ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِضْبَاحٌ هَادِ وَ سَفِينَةٌ نَجَّاءٌ؟»** در طرف راست عرش نوشته شده است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.

در انقلاب اسلامی ایران امثال «رسول ترک»، مرحوم «طیب» و «ضرغام». که ابتدای سخن به زندگی ایشان اشاره شد. در پناه امام حسین علیه السلام و مجالس روضه، هدایت شدند.

«احمد راسم النفيس»^{۱۳} و «احمد حسين يعقوب»^{۱۴} دو تن از علمای الازهر مصر هستند که با مطالعه کتاب «ابناء الرسول فى كربلاء» نوشته خالد محمد خالد به مذهب تشیع مشرف شده‌اند. امادر لشگر عمر سعد هم مردانی بودند که مردانه پای توبه خود ماندند و جان خود را در راه امام حسين علیهم السلام فدا کردند:

۱. «يزيد بن زياد بن محاصر(مهاجر)» معروف به «ابوالشعثاء كندي» از مردان شریف و شجاع و بی باک بود و پیش از آن که امام حسين علیهم السلام به سپاه حرب خورد کند، از کوفه به سوی امام شتافت و به کاروانش پیوست. هنگامی که «مالك بن نسر»، فرستاده ابن زیاد، برای حرپیام آورد که از حرکت امام علیهم السلام جلوگیری کند، یزید بن زیاد به وی گفت: «تو مالک بن نسر هستی؟ گفت: «بله»

يزيد بن زياد گفت: «مادرت در عزایت بگرید. اين چه پیامی است که آورده ای؟»
مالک گفت: «من از پیشوای خودم اطاعت کردم و به بیعتم وفا نمودم».

يزيد بن زياد گفت: «خیر. تو پروردگارت را نافرمانی کردي و اطاعت از پیشوایت برایت موجب هلاک و ننگ و آتش دوزخ خواهد شد! مگر نشینیده‌ای که خدای تعالی فرموده است: «و آنان را پیشوایانی قراردادیم که به آتش دوزخ دعوت می‌کنند و روز قیامت یاری نخواهند شد!»^{۱۵}
مالک از جواب درمانده شد.

روز عاشورا نیز یزید بن زیاد ابتدا سواره مبارزه می‌کرد و پس از آن

که اسب او را پی کردند، در مقابل امام علیهم السلام زانوزد و صد تیر به سوی دشمن رها کرد. از آنجا که یزید بن زیاد تیرانداز ماهری بود، صد تیر به سوی سپاه ابن سعد پرتاب نمود.

امام در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمیَتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ»^{۱۶}؛ (خدایا، تیرش رابه هدف بنشان و بهشت را پاداشش قرارده. او پس از تمام شدن تیرها برخاست و گفت: ازان همه تیرهایم تنها پنج تیر به خطارفت. سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت او شجاعانه شمشیر می زد تا آنکه به فیض شهادت نایل آمد.^{۱۷}

هنگامی که تیرهای یزید تمام شد، برخاست و گفت: «جز ۵ تیر همه به هدف نشست».

آن گاه با شمشیر به سپاه دشمن حمله برد و رجز خواند و می گفت: «منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تراز شیربیشه. خدایا من یاور حسین ام و از ابن سعد دور و بیزارم».

و پیوسته جنگ کرد تا به شهادت رسید. نام وی در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است.^{۱۸}

۲. «سعد بن حارث» و «ابوالحروف بن حارث» هردو از خوارج بودند. بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لا حُكْمَ لِإِلَهٍ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ»؛ (حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد). سپس گفتند: «این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم پس چگونه با

او بجنگیم.» آنان با گفتن این حرف به سپاه کوفه حمله برند و آنقدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند.^{۱۹} ۳. «حرابن یزید ریاحی» یکی از مشهورترین افرادی است که ابتدا فرمانده سپاه عمر سعد بود، اما مدتی بعد، افتخار سربازی در رکاب حضرت سیدالشهداء را به دست آورد و در همین مقام به شهادت رسید.^{۲۰}

گریزو روضه

شاه اسماعیل صفوی قرن‌ها بعد از شهادت حزیر، قبر او را شکافت و دستمالی که امام حسین علیه السلام بر پیشانی او بسته بود را باز کرد، ناگهان خون تازه از محل زخم کهنه جاری گشت، با هر پارچه‌ای که بستند خون بند نیامد، تا اینکه مجبور شدند با همان دستمال یادگار امام حسین علیه السلام ببندند.^{۲۱}

این یک نشانه است که وقتی یک مرد، انقلابی توبه می‌کند تا ابد پای حرف خود ایستاده و بر توبه خود باقی است.

آنگاه که حربا امام حسین علیه السلام روبرو شد، حضرت دستورداد او و همراهانش را و حتی اسب‌های آنان را سیراب کنند و خود نیز با دستان مبارک خویش، به عده‌ای از آن‌ها از جمله، حرآب داد. سپس امام حسین علیه السلام نماز جماعت برپا نمود و حربه حضرت اقتدا کرد. آرام آرام، زمینه نفوذ محبت حسین علیه السلام در او فراهم گشت، اولین گام نفوذ محبت این بود که حراز روی دلسوزی عرض کرد: «اگر بخواهی به راه خویش ادامه دهی و کار را به جنگ بکشانی، کشته می‌شوی»

حربه غلامش «قرّة بن قيس» فرمود: که اسبم رآب بده و آماده کن، مهاجر بن او س به او گفت: به خدا قسم در هیچ جنگی تورا چنین ندیده بودم که این گونه برخود بلرzi واگر به من می‌گفتند که شجاع‌ترین مرد کوفه کیست؟ تو را معزّفی می‌کردم، پس این چه ترسی است که در تو می‌بینم؟ حُرگفت: به خدا سوگند خود را بین بهشت (یاری حسین...) و دورخ (طرفداری ازیزید...) مخیر می‌بینم، و سوگند به خدا که هیچ چیز را بر بهشت (و عشق حسین) برتری نمی‌دهم، اگرچه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.^{۲۲}

سپس حرپرچم سفیدی در دست گرفت و بر اسب خویش سوار شدو با خود چنین زمزمه می‌کرد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْبَثُ فَتْبَ عَلَيَ فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أُولَيَائِكَ وَأَوْلَادِ
بِنْتِ نَبِيِّكَ^{۲۳}: خدایا! من توبه کردم، پس تو توبه مرابیذیر، به راستی من اعتراف می‌کنم که خطا کردم و من دوستانت را (با مسدود کردن راه و نیروی نظامی) ترساندم و همین طور فرزندان دختر پیغمبرت را.»

خودش را به محبوبش حسین عائیله رساند و روی پای آن حضرت افتاد، عرض کرد: آمده‌ام توبه کنم، آیا توبه من پذیرفته می‌شود یا نه؟

حسین عائیله را متوجه ساخت که محبت در درون او شعله ورشده و گویا با تمام وجود فریاد می‌زند:

عرض کرد: من حربن یزید هستم. امام فرمودند:
 «أَنْتَ الْحُرُكَمَا سَمِّنَكَ أُمُّكَ حُرَّاً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةٌ»؛ توحّری و
 آزاد مردی چنان که مادرت حرنامید، تودر دنیا و آخرت، حرّی»

یا ابا عبدالله!
 سوارگمشده را زمیان راه گرفتی
 چه ساده صید خودت را به یک نگاه گرفتی
 شبیه کشتی نوحی، نه! مهربان تراز او بی
 که حزب شده را هم تو در پناه گرفتی
 چنان به سینه فشدی مرا که جزو اگر بود
 حسین فاطمه! می‌گفتم اشتباه گرفتی
 من آمدم که تو را با سپاه و تیر بگیرم
 مرا به تیر نگاهی توبی سپاه گرفتی
 بگو چرانشوم آب که دست یخ زده ام را
 دویدی و نرسیده به خیمه‌گاه گرفتی
 چنان تبسم گرمی نشانده‌ای به لبانت
 که از دل نگرانم مجال آه گرفتی
 رسید زخم سرم تا به دستمال سفیدت
 تو شرم را هم از این صورت سیاه گرفتی^{۲۵}
 برخی از صاحبان مقاتل نوشته‌اند که از همان جا اجازه خواست تا
 به سوی میدان رود و جان خویش را فدای حسین نماید. حضرت
 فرمود:

«إنزل؛ بيا پائين»^{۲۶}

ولی اصرار کرد که به میدان رود حضرت فرمود:

«فَاصْنُعْ يَرْحُمُكَ اللَّهُ مَا بَدَأْتَكَ»؛^{۲۷} (هرچه می خواهی) انجام
بده، خداوند تو را مورد رحمتش قرار دهد در آنچه برای تو ظاهر
شده (و تصمیم گرفته ای).»

آنگاه حربه سوی میدان حرکت کرد. همان حرّی که می لرزید،
آنچنان شجاعانه و مردانه جنگید به حدّی که چهل نفر از مردان
جنگی دشمن را زی پا درآورد، و سرانجام خود به شهادت رسید.
هریک از شهدای کربلا، وقتی لب تشنه و بی رمق میان انبوه
دشمنان به زمین می افتاد، دیگر منتظر خنجر خلاص دشمن
بود. اگر کسی دست به سرش می زد، با خود می گفت: آمده‌اند که
کارم را یکسره کنند و سراز بدنم جدا سازند.

دستی به سر حرکشیده شد. با خود گفت: آمده‌اند که...؛ امانه،
این دست، دست ظلم نیست. خیلی مهربان است. چشمانش را
باز کرد. چه می بیند؟ باورش نمی شود! مولايش را بالای سرش
دید. سر حررا به دامن گرفت و دستمالی به سرش بست. حر
هنوز باورش نمی شد. من کجا و دامن امام حسین علیهم السلام کجا؟! با
زبان حال می گفت: آقا جان! می دانستم که خیلی آقایی. شنیده
بودم، ولی دیگر توقع نداشتم، بیایی و سرم را به دامت بگیری!
اینچه امام حسین علیهم السلام بالای سر حر حاضر شد و دستمال به سر حر
بست؛ ولی وقتی خود امام حسین علیهم السلام لب تشنه و بی رمق میان
انبوه دشمنان به زمین افتاد، کسی نبود بیاید بالای سرش، جز
اینکه شمر خنجر به دست وارد گودی قتلگاه شد ...



١. تلقیقی از ابهام و داستان.
٢. آداب الطلاق، ج ١، ص ٣٦٨.
٣. شاهrix حرانقلاب اسلامی؛ زندگینامه و خاطرات شهید شاهrix ضرغام. به کوشش گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی. چاپ سیزدهم. امینیان، ۱۳۸۹، ص ۱۵۰.
٤. نساء/ ۱۱۰.
٥. زمر/ ۵۳.
٦. تحریر/ ۸.
٧. مجمع البيان، طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۱۸.
٨. غرر الحكم و درر الكلم، ص ۱۹۵.
٩. الكافی، ج ۲، ص ۵۰۴.
١٠. الكافی، ج ۲، ص ۴۳۱.
١١. بقره/ ۲۲۲.
١٢. إعلام الورى، ص ۴۰۰.
١٣. احمد راسم ابتدا سنی مذهب بود، ولی با خواندن کتاب هایی چون «ابناء الرسول فی کربلا» و نیز کتاب «لماذا اختارت مذهب الشیعه» از علامه امین انطاکی مذهب شیعه را پذیرفت. وی همچنین استاد دانشگاه منصورة است.
١٤. استاد «احمد حسین یعقوب» در سال ۱۳۵۸ هـ. ق در شهر جرش کشور اردن در خانواده‌ای شافعی مذهب چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش آغاز و سپس در کشورهای مصر، سوریه و لبنان تا مرحل عالیه به ادامه تحصیل پرداخت و در مشاغل گوناگونی همچون «مقام شهرداری»، «وکالت» و همچنین «امامت جمعه» فعالیت کرد.
١٥. سوره قصص/ ٤١.
١٦. بخارا الانوار، ج ٤٥، ص ٣٠؛ عوالم بحرانی، ج ١٧، ص ٢٧٢؛ تاریخ طبری، ج ٧، ص ٣٥٥؛ الامالی، شیخ صدق، مجلس ٣؛ مقتل الحسين، خوارزمی، ج ٢، ص ٢٢.
١٧. تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٤٠؛ امالی صدق، مجلس ٣؛ بصار العین، ص ۱۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٧٣.
١٨. بصار العین، ص ۱۰۲.
١٩. اعيان الشیعه، ج ٢، ص ٣١٩؛ رجوع شود به: مقتل الحسين مفترم، ص ۲۴۰ و بصار العین، ص ٩٤.
٢٠. علاوه بر افراد بیان شده فوق عده دیگری نیز در کربلا به مقام توبه نائل شدند: «جُوین

بن مالک تمیمی»، «حُلَاسُ بْنُ عُمَرَ الرَّاسِبِيُّ»، از اصحاب امیر مؤمنان و فرمانده نیروهای آن حضرت در کوفه، که ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمده بود، ولی بعد از توبه انقلابی توفیق همراهی سپاه امام حسین علیه السلام را به دست آورد. «عُمَانُ بْنُ عُمَرَ الرَّاسِبِيُّ»، «عُمَرُ بْنُ ضَبَیْعَهُ (مشیعه)»، از سوارکاران دلیر کوفه، که از کوفه همراه سپاه عمر سعد بیرون آمد.

۲۱ . مقتل العوالى، ص ۸۵

۲۲ . موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۳۸

۲۳ . الھوف على قتلى الطفوف، ص ۱۰۳

۲۴ . همان، ص ۱۰۴ و مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰

۲۵ . قاسم صرافان.

۲۶ . مقتل الحسين خوارزمی، ج ۲، ص ۱۱

۲۷ . بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۷

فصل اول

شب
پنجم محرم

اهمیت تربیت
نسل انقلابی

سازمان

ایجاد انگیزه^۱

بستر زمانه، رویدادهای بسیاری را به خود دیده است. بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین رویدادی که اتفاق افتاده، کربلا نام دارد. این جریان محصور به مرزهای کشور عراق نیست، بلکه آثارش، همچون خورشید فروزانی تمام گیتی را به تماشا نشسته و هر کسی در پرتواین خورشید عالم تاب قرار گیرد، به اندازه ظرفیت وجودی خویش از آن بهره جسته و درسی از آن می‌آموزد. در طول تاریخ نیز شهادت طلبان درس شهادت و آزادگان درس آزادگی و مصلحان درس اصلاح از آن آموخته‌اند.

اما هر چند از زوایای مختلفی به این واقعه پرداخته شده و دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان مطالب بسیاری درباره این واقعه بیان کرده‌اند؛ اماً زوایای ناشناخته آن بسیار است و امید می‌رود این زوایای پنهان به مرور زمان، آشکار شود.

یکی از زوایای این واقعه عظیم، تأمل از منظر روانشناسی و تربیت است. کسانی که در انقلاب کربلا و در جبهه حق حضور

داشتند، آن چنان تربیت شده بودند که با وجود تهدیدات فراوان از سوی دشمن، تسلیم مطلق مقام ولایت امام زمان خود بودند و در راه دفاع از امام و آرمان‌های او جانشان را به کف دست سپرده و مجاهدانه در دفاع از اسلام، سینه سپر کردند. نوجوانی همچون چون قاسم علیه السلام، خطاب به امام خود می‌گوید:

«رُوْحٌ لِرُوْحِكَ الْفِدَاءِ وَنَفْسٌ لِنَفْسِكَ الْوِقَاءِ؛ رَوْحٌ فَدَاءٌ
روح شما و جانم به قربان جان شما!»

مسلم بن عقیل پیشاهنگ آزادی و آزادی خواهی بود. وی در هنگام رویارویی با سپاه ابن زیاد این رجز را خواند:

«أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرَّاً وَإِنْ رَأَيْتُ الْمُؤْتَ شَيْئاً نُكْرَا؛ هَرْچَنْد
مرگ را چیزناخوشایندی می‌بینم، ولی سوگند خورده‌ام که جز با آزادگی کشته نشوم.»

همین رجز را نیز عبدالله، پسر مسلم بن عقیل در روز عاشورا هنگام نبرد می‌خواند.

حال جای این سوال‌ها است که:
تربیت نسل انقلابی عاشوراییان از کجا شروع شده است؟
چه کسانی در تربیت این نسل دخیل بوده‌اند؟
این نوع تربیت حامل چه پیامی برای زندگی‌های امروزی است؟

متن و محتوا

نسل انقلابی عاشورا، تربیت یافته دامن مادرانی است که با

رعایت حدود الهی چنین سربازان شایسته‌ای را برای پاسبانی از دین و آرمان‌های الهی آمده نموده‌اند؛ زیرا در پناه تربیت دینی، تربیت انقلابی صورت می‌پذیرد و انقلابی بودن، همان داشتن صفات دینی است.

بدون شک مادران مؤثرترین عامل در تربیت کودکان به شمار می‌روند. حتی رفتارهایی که مادر تحت تأثیر عناصر و ارزش‌های فرهنگی، در زمان حمل چنین از خود بروز می‌دهد، در کودک او اثر می‌گذارد. امام خمینی ره فرمود: «دامن مادر دامنی است که انسان از آن باید درست شود.... (بچه‌ها) آن قدر که تحت تأثیر مادر هستند، تحت تأثیر معلم نیستند، تحت تأثیر استاد نیستند. از این جهت بچه‌های این را در دامنه این تربیت اسلامی [و] تربیت انسانی بکنید تا وقتی تحويل می‌دهید شما این بچه را به دستان، یک بچه صحیح تحويل بدهید»^۴

و در جای دیگر می‌فرماید: «مادرها مبدأ خیرات هستند و اگر خدای نخواسته، مادرانی باشند که بچه‌ها را بد تربیت کنند مبدأ شرّند. یک مادر ممکن است یک بچه را خوب تربیت کند و آن بچه یک امت رانجات بدهد و ممکن است بد تربیت کند و آن بچه موجب هلاکت یک امت بشود». ^۵

یکی از مطالبی که روانشناسان در رابطه با شیر مادر تأکید کرده‌اند این است که فرزند، نه تنها از شیر مادر استفاده کرده و باعث رشد و نمو می‌شود، بلکه خصوصیات شخصیّت مادر، همراه با محبت‌ها، عواطف و نوازش‌های او به فرزندش انتقال می‌یابد و به رشد روانی او کمک می‌کند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«خُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانٌ كَرَمُ الْأَعْرَاقِ؛ خُوي نکو، نشان وراثت نیکوست.»

اگر در دین اسلام این اندازه به انتخاب همسرشایسته تأکید شده و معیارهای دقیقی برای این بخش زندگی بیان شده، به خاطر تأثیر بیش از حد مادر در فرزندان و خانواده است.

امام حسن علیهم السلام در جنگ چنان به دشمن حمله می‌کرد که امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: الله اکبر! حسن چه شجاعتی دارد؛ اما امام حسن علیهم السلام از مادر دیگری یک برادرداشت که نام او محمد حنفیه بود. در جنگ جمل امیرالمؤمنین علیهم السلام صفوں لشکر را منظم کرد و پرچم سپاه خود را به پرسش محمدداد و به او گفت: پرچم را ببر. محمد مدت کوتاهی درنگ کرد و آن حضرت دوباره فرمود: پرچم را ببر! او گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا نمی‌بینی که تیرها مثل باران می‌بارد؟ حضرت به سینه او زد و فرمود: اصل وریشه ما درت بر تو اثر گذاشته است. (یعنی توازن مادری که رگ ترس داری) سپس پرچم را با دست خود گرفت و آن را به اهتزاز درآورد.^۷

حضرت علی علیهم السلام در سیره عملی و زندگانی فردی خویش، این موضوع را مورد توجه قرارداد. پس از شهادت حضرت زهرا علیهم السلام، از برادرش عقیل، که از آگاهان به انساب عرب بود و طوایف و قبایل شبه جزیره عربستان و نقاط مجاور را به خوبی می‌شناخت، خواست که برای وی همسری پیدا کند که از دلاوران به دنیا آمده باشد تا اینکه فرزندی شجاع به دنیا آورد. عقیل پس از تحقیق،

فاطمه دختر حرام بن خالد بن ربيعه را به برادرش معرفی نمود و خاطرنشان کرد: پدران و دایی‌های این زن از دلاوران عرب در قبل و بعد از اسلام بوده و موّرخان از آنان در هنگام نبرد، شجاعت و دلیری و رادمردی‌ها نقل کرده‌اند؛ آن‌چنان که حاکمان زمان آنان در برابر شان سرتسلیم فرود می‌آورده‌اند. در میان عرب شجاع‌تروقهرمان تراز پدرانش یافت نشود و مقصود امیر مؤمنان علیهم السلام نیز چنین همسری بود. چنین بود از این مادر فرزندانی شجاع و دلیر همچون عباس علمدار علیهم السلام به دنیا آمد. آری مادران پارسا و باحیا می‌توانند فرزندانی با ایمان و با تقوا تربیت کنند، فرزندانی که لیاقت حضور در کنار امام حسین علیهم السلام را داشته و تا پای جان از حریم اهل بیت علیهم السلام محافظت نمایند. در کربلا نقش تربیتی چند زن بسیار کلیدی بوده و صحنه‌های عجیبی از آن‌ها ثبت شده است. در اینجا گوشه‌هایی از نقش آفرینی برخی از این بانوان شاخص را مرور می‌کنیم:

الف) حضرت زینب علیهم السلام

زینب کبری علیهم السلام یکی از مادران کربلایی است که توسط پنج تن اصحاب کساء تربیت یافته و غذای خود را از وجود مطهر مادری همچون زهرای مرضیه علیهم السلام تناول نموده است.

این تربیت است که زینب کبری علیهم السلام را آماده نموده تا در فرزندش محمد و عون؛ را بادستان خویش کفن پوش نموده و فدیه راه حسین علیهم السلام کند. زینب کبری علیهم السلام، به فرزندان خود تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی

غلام سیاه را از قتال بر حذر می‌داشت - دائی خود را به مادرش فاطمه علیها السلام قسم دهد تا اجازه میدان رفتن بگیرید.^۸

ب) حضرت ام البنین علیها السلام

ام البنین پیش از حضور در خانه ولايت، فاطمه نام داشت. بسیار با ایمان و دارای خصلت‌های نیکوبود. او از بانوان ارجمند و با معرفت نسبت به جایگاه اهل بیت علیهم السلام است. از آنجا که امیر المؤمنین علیهم السلام در همسرش خردمندی و صفات نیکو مشاهده کرد، در تکریم و احترامش از صمیم قلب کوشید.

تمام تلاش ام البنین این بود که جای خالی مادر را برای سوران جوانان بهشت پر کند. ام البنین فرزندان دختر پیامبر را بر کودکان خود مقدم می‌داشت و عمدۀ محبت و عاطفه خود را نشار آنان می‌نمود و این رفتار رانه تنها وظیفه‌ای عاطفی، بلکه فریضه‌ای دینی می‌شمرد. وی با درک چنین عظمتی، کمر به خدمتشان بست و حقشان را در حدّ توان ادا کرد.

ثمره زندگی مشترک ام البنین با حضرت علی علیهم السلام، چهار پسر بود به نام: «قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس»، «عبدالله»، «عصر» و «عثمان» تربیت صحیح چنین مادری، هر چهار فرزند را فدای امام حسین علیهم السلام کرد. در زیارت نامه حضرت ام البنین می‌خوانیم: «خدا و رسولش را گواه می‌گیرم که تو با اهدای فرزندانت و قربانی کردن آن‌ها در راه آرمان‌های حسین علیهم السلام جهاد نمودی؛ گواهی می‌دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی طالب علیهم السلام در سختی‌ها، مشکلات و مصیبت‌ها بوده‌ای؛

گواهی می‌دهم که به خوبی از عهده سرپرستی و نگهداری فرزندان زهرای اطهر علیها السلام و ادای امانت ایشان برآمدی؛ تو در نزد خداوند از مقام و منزلت بالایی برخورداری؛ سلام برتو و بر فرزندان شهیدت!«

ج) حضرت رباب علیها السلام

رباب دختر عاقله و عالمه «عدی بن اووس» از انصار ساکن شام بود. رباب یکی از مادرانی است که کلامش به فصاحت مشهور وزبانش به شاعری مشهور شده بود. هشام کلبی مورخ مشهور درباره رباب می‌گوید:

«وَالرِّبَابُ مِنْ خِيَارِ النِّسَاءِ وَأَفْضَلُهُنَّ أَدَبًا وَ جَمَالًا وَ عَقْلًا؛
رباب از بهترین زنان و از برترین آن‌هاد رادب، زیبایی و عقل بود.»

رباب پس از ازدواج با حسین بن علی علیها السلام مورد توجه و علاقه ایشان قرار گرفت تا جایی که آن حضرت درباره رباب علیها السلام و دخترش، سکینه علیها السلام دو بیت شعر سروده است:

«لَعْمَرُكِ إِنِّي لَا حِبٌ دَارِتَ حُلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَالرِّبَابُ أَحْبَهُمَا وَ
أَبْدُلُ جُلَّ حَالِي وَلَيْسَ لِلَّائِمِ فِيهَا عِتَابٌ؛ به جان توقسم
من آن خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند.
من ایشان را دوست دارم و بیشتر مال خود را برای آنان بذل و
بخشنیش می‌کنیم و کسی نمی‌تواند مرا مورد عتاب قرار دهد.»

حضرت رباب نیز علاقه وافری به امام حسین علیها السلام داشت. او در

سفر کربلا همراه امام علی علیهم السلام بود و فرزندش علی اصغر علیهم السلام را به آستان حسینی تقدیم کرد و بعد از شهادت فرزندش شش ماهه اش، برای آنکه مبادا حضرت ابا عبدالله علیهم السلام با دیدن حضرت رباب متأثر شوند، از خیمه بیرون نیامد و صبر نیکوی خویش را نشان داد.^{۱۲}

د) مادر عمرو

مادر عمرو، به همراه همسرو پسرش با کاروان امام حسین علیهم السلام همسفر شد. همسرا در کارزار عاشورا به شهادت رسید و پسراو نیز، با تشویق مادر راهی میدان شد. مادر عمرو، پس از شهادت پسرش، ستون یکی از خیمه‌ها را برداشت و با آن دونفر از اشرار قوم حرامیان را به دوزخ فرستاد و چنین رجز خواند: «من پیرزنی ضعیف هستم که قدم خمیده و پیکرم لاغر و پوسیده شده است، ولی ای گروه کافران! دریاری فرزندان عزیز حضرت فاطمه علیهم السلام عزتمند، ضربه سختی به شما می‌زنم.»^{۱۳}

امام حسین علیهم السلام پس از این رجزها، او را به خیمه‌ها بازگرداند و در حق او دعای خیر فرمود. او پس از شهادت امام حسین علیهم السلام همراه با باقی زنان و کودکان، به دست گرگ صفتان اسیر شد.

در زمان جنگ تحملی هم مادرانی بودند که زینب وارد رجهت تربیت فرزندان انقلابی فرزندانشان اقدام کردند، مادرانی که حتی برخی از آنان چهار فرزند خود را تقدیم انقلاب اسلامی ایران نمودند و ذره‌ای از بابت شهادت فرزندانشان پشیمان نبوده و نیستند. برخی از این بانوان چنان ایمان قوی داشتند که حتی با دستان خویش، فرزندان شهیدشان را به خاک سپردهند.

آثار تربیت نسل انقلابی

سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است: «تربیت نسل انقلابی، چه آثاری در جامعه دارد؟»

ضرورتی که همواره در جوامع اسلامی وجود داشته، تربیت نسل انقلابی، مؤمن و ولایی است، نسلی که به منافع اسلام و مسلمانان بیندیشد و در هر مقطعی که قرار بگیرد، همواره انقلابی و مجاهد در میدان حاضر شود. چنین تربیتی است که افراد را برای مبارزه با طاغوت‌های درون و بیرون آماده می‌سازد و در نهایت زمینه ساز عصر ظهور مهدی عَزَّوجَلَّ اللَّهُ عَالَىٰ فِرَحَةُ الشَّرِيفِ می‌باشد. چنین تربیتی در جامعه، آثار فراوانی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. تقویت اخلاق در جامعه

وجود اخلاق در جامعه، از ضروری‌ترین مسائل است. چراکه سعادت بشر به امنیت اخلاقی و معنوی وابسته و انسانیت انسان‌ها با اخلاق معنا می‌یابد. از این‌رو اخلاق مبنایی است برای زندگی نیک و پرفضیلت.

کسانی که تربیت انقلابی شده‌اند، بر اساس آموزه‌های دینی، اخلاق را رعایت می‌کنند و حاضر نیستند در هیچ صورتی اصول و آرمان‌های دینی را زیر پا بگذارند. جامعه‌ای که با چنین افراد انقلابی تشکیل گردد، امورات آن با پایبندی به اخلاق اداره شده و همین سبب امنیت و آرامش در فضای این جامعه می‌شود. در چنین جوامعی آسیب‌های اجتماعی همچون طلاق، بی‌عفتی، تجاوز به عنف و ... بسیار کم است.

کسی که تربیت انقلابی شده است، در مواجهه با انحرافات جامعه نمی‌تواند سکوت کند. چنین شخصی براساس دستور خداوند و اهل بیت علیهم السلام، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه شرعی خود می‌داند و از کسی نمی‌ترسد. او با صراحة و بدون سیاست حرف خود را می‌زند. این روحیه، روحیه انسان‌های انقلابی است. مضمون بعضی از روایات این است که: «کسانی که با امر به معروف به دنبال رشد جامعه و توسعه ایمان و کار نیک می‌باشند و با نهی از منکر بینی فاسقان را به خاک مالیده و از سقوط جامعه جلوگیری می‌کنند خلیفه و جانشین خدا و پیامبر در زمین هستند و اهداف الهی به وسیله آن‌ها در جامعه تحقق پیدا می‌کند.»^{۱۳}

انسان انقلابی به سادگی از کنار انحرافات جامعه عبور نمی‌کند، بلکه با دلسوزی و با صراحة نسبت به این قضیه عکس العمل نشان داده و با امر به معروف و نهی از منکر خود زمینه برچپیده شدن انحرافات اجتماعی را فراهم می‌سازد.

مقام معظم رهبری می‌فرماید: «من دیپلمات نیستم، من انقلابی ام، حرف را صريح و صادقانه می‌گویم. دیپلمات یک کلمه‌ای را می‌گوید، معنای دیگری را اراده می‌کند. ما صريح و صادقانه حرف خودمان را می‌زنیم؛ ما قاطع و جازم حرف خودمان را می‌زنیم.»^{۱۴}

نمونه بارز انقلابی را می‌توان در وجود نازنین ابا عبدالله الحسین علیهم السلام دانست که آنی حاضر نشد اخلاق را فدای قدرت و انقلاب گری خود نماید و برای اصلاح امت جدش به صحنه

کارزار کربلا قدم نهاد.

امروزه هم هر کشوری با سرمشق گرفتن از امام حسین علیه السلام، نسل انقلابی تربیت کند، اصول اخلاقی در آن کشور حاکم است و انحراف و تباہی در آن جامع جایی ندارد.

۲. دفاع از حريم ولايت

دومین اثر تربیت انقلابی، دفاع از حريم ولايت است. در طول تاریخ تنها انقلابیون بودند که تا نفس داشتند در راه ولايت ایستادند. نمونه های این انقلابیون را می توان در طول حیات پیامبر اکرم علیه السلام و زندگانی اهل بیت علیه السلام مشاهده نمود. این انقلابیون در کربلا زیاد هستند. یکی از آن ها «عبدالله بن الحسن علیه السلام» است.

عبدالله بن الحسن علیه السلام نمونه ای از نوجوان انقلابی در صحنه کربلا است. هر چند او سن کمی داشت؛ اما با تمام قدرت در برابر دشمن ایستاد تا از حريم ولايت دفاع نماید.

در آخرین لحظات حیات شریف ابا عبدالله علیه السلام، در حالی که سپاه کفر، حضرت را محاصره کرده بودند و به بدن آن حضرت هفتاد و دو زخم وارد نمودند، امام حسین علیه السلام ایستاد تا اندکی استراحت کند، ضعف بر بدن شش غالب شده بود و دیگر قدرت جنگ نداشت، در این هنگام ناگاه از سوی دشمن سنگی آمد و بر پیشانیش خورد، دامنش را بلند کرد تا خون پیشانی را پاک کند، ناگاه قلب او هدف تیر سه شعبه زهرآسود قرار گرفت.

فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» سپس سرش را به

طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد:
 «اللَّهُمَّ إِنِّي تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَّيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِنْ
 بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرُهُ؛ خَدَايَا تُوْمِي دَانِي اِيْنَانَ مَرْدِي رَامِي كَشِنْدَ كَهْ دَرْ
 سَرَاسِرْ زَمِينَ، جَزاً وَپَسْرَدَ خَتْرِي پَيْامِبَرَ ﷺ نِيْسَتَ».»

سپس با دست آن تیر را زیشت بیرون آورد، خون همچون ناودان
 جاری شد، دیگر نتوانست جنگ کند، همانجا ایستاد، در این
 وقت، ناگاه عبد الله بن حسن علیه السلام که یازده سال بیشتر نداشت
 و آبچهای نابالغ بود، از خیمه بانوان بیرون آمد و دوان خود
 را به عمومیش رسانید و در کنار عموم ایستاد.

ای عموم من هواییت هستم
 بعد اصغر فداییت هستم
 از علی تو کم ندارم من
 روی دست توجان سپارم من
 تاتورا بین دشمنان دیدم
 دست در دست عمه لرزیدم
 تاصدای توراشنیدم من
 یا حسن گفته و دویدم من
 دیدمت که زیای بنشستی
 صید گرگ در ندهای هستی
 دیدمت روی خاک افتادی
 تشنه و سینه چاک افتادی
 باید از بهر تو کنم کاری
 خون زاعضای تو شده جاری

امام حسین علیه السلام وقتی که او را دید صدرازد: «خواهرم، اورانگه دار، زینب علیه السلام از خیمه خارج شد تا اورانگه دارد و به خیمه برگرداند، او به شدت خودداری کرد و گفت: «وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي؛ سوگند به خدا از عمومیم جدا نشوم». یکی از دشمنان به نام بحر بن کعب - و به قولی حرملاه بن کاهل - شمشیرش را به طرف امام حسین علیه السلام فرود آورد، عبد الله به او گفت: «وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؛ وَإِنِّي بِرْتَوَى فَرِزْنَدَ زَنَ نَابِكَ آيَا عَمَوِيمَ رَامِي كَشِى؟» آن ظالم، شمشیر را به سوی امام حسین علیه السلام فرود آورد، عبد الله دستش را سپر شمشیر قرارداد، دستش بریده و آویزان شد، صدزاد: «یا عَمَّاهِ! ای عمو جان.» [وبه نقل دیگر گفت: «یا اماه، ای مادر جان.»] امام حسین علیه السلام عبد الله را به سینه اش چسبانید و فرمود: «ای برادرزاده! در برابر این مصیبت صبر کن و به وسیله آن از درگاه خداتقاضای خیر و سعادت کن، که خداوند تو را به نزد پدران شایسته ات ملحق می‌کند.

در این هنگام حرملاه (لعنت خدا بر او باد) گلوی او را هدف تیر قرار داد، آن تیر، سراور از بدن جدا کرد و او در آغوش عمومیش حسین علیه السلام جان سپرد.^{۱۵}

در زیارت ناحیه مقدسه از این کودک شهید یاد شده و مورد سلام و درود امام جواد علیه السلام قرار گرفته است. در این زیارت آمده: «السلام علی عبد الله بن الحسن بن علی الزکی» و سپس بر قاتل او حرملاه بن کاهل اسدی لعن شده است.



١. تلقيقي ازروش ابها وسؤال.
٢. مدينة معاجز الأئمة الإثنى عشر، ج ٣، ص ٣٦٩.
٣. امالی صدوق، ص ١٦٢.
٤. صحیفہ نور، ج ٨، ص ١٦٢.
٥. همان.
٦. عيون الحكم والمواعظ، ص ٢٨٨.
٧. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحیدد، ج ١، ص ٢٤٣.
٨. سوگنامه آل محمد ﷺ، ص ٢٩٢.
٩. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ٣، ص ١٧٨.
١٠. البدایه والنھایه، ج ٨، ص ٢١١.
١١. بلخاری قمی، ١٣٧٨، ج ٣، ص ٥٠.
١٢. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ٢، ص ٢١.
١٣. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ١٢، ص ١٧٩. (عن الشیعی ص قال: مَنْ أَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِهِ)
١٤. بيانات مقام معظم رهبری (مدظلہ العالی)، ۱۹ بهمن ۱۳۹۱.
١٥. غمنامه کربلا: ترجمه اللھوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۴۸.

دفتر حالات پرونده
و ارتباطات حوزی

فصل اول

شب
ششم محرم

آثار و
دستاوردهای
انقلاب حسینی علیهم السلام

پیغمبر

ایجاد انگیزه^۱

پس از رحلت رسول اکرم ﷺ، منافقان توانستند با سوء استفاده از غفلت مردم ساده، ظلم و ستم خود را به جامعه اسلامی که با تلاش بی وقه پیامبر ﷺ به بار نشسته بود، افزایش دهندو احکام و عقاید اسلام را به سود خود تفسیر کنند تا منافع بیشتری به دست آورند. با خانه نشین کردن ولایت و به دست گرفتن قدرت، روز بروز بر ظلم خود افزودند و اوج این استبداد در زمان امویان رخ داد. روایات انحرافی فراوانی در بین مردم به اسم پیامبر ﷺ رواج داده و اهل بیت علیهم السلام را کنار زدند و روایت‌های واقعی آن بزرگواران را محون نمودند. مردم نیز با تبلیغات فراوان، کم کم با انحرافات ایجاد شده در جامعه اسلامی، خوگرفتند و از خود حرکتی نشان نمی‌دادند.

در چنین شرایط، احیاء مکتب نورانی پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، نیاز به جراحی داشت.

از این‌رو، امام حسین علیه السلام انقلاب عاشورایی خود را آغاز نمود و فرمود:

﴿أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لَيَرْغِبُ الْمُؤْمِنُ فِي لِقاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا﴾ آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و کسی از باطل روی گردان نیست؛ در چنین شرایطی مؤمن باید لقاء پروردگارش را بر چنین زندگی ترجیح بدهد.»

این جراحی هزینه بسیار بالایی برای اسلام داشت، از جمله اینکه بهترین انسان روی زمین، ابا عبدالله الحسین علیهم السلام به همراه تعدادی زیادی از یاران باوفای آن حضرت به شهادت رسیدند و اهل بیت علیهم السلام به اسارت برده شدند.

حال این سوال هابه ذهن می‌آید: آیا بهترنبوود که امام حسین علیهم السلام همچون برادرش با صلح قضیه راتمام کند؟ امام حسین علیهم السلام بعد از این اقدام انقلابی که با شهادتش ختم شد، به چه دستاوردهایی دست یافت؟

متن و محتوا

اگر بخواهیم با آثار و دستاوردهای انقلاب امام حسین علیهم السلام آشنا شویم، ابتدا باید اهداف این انقلاب را مرور کرده، سپس موارد حاصله را با آن اهداف تطبیق دهیم.

حضرت ابا عبدالله الحسین علیهم السلام هدف از قیام انقلابی خود را این گونه اعلام کردند:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرَّاً وَ لَا بَطَرَّاً وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِتَلْبِيَ الْإِصْلَاحَ فِي أُمَّةٍ جَدَّى عَلَيْهِ اللَّهُ أُرِيدُ أَنْ آمُرَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرِ سِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلَى
بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ مِنْ ازْرُوی خُودخواهی وَخُوشگذرانی وَیا بَرَای
فَساد وَسُتمَگری قیام نکردم؛ بلکه قیام من برای اصلاح در
آفت جدم می‌باشد، می‌خواهم امریبه معروف و نهی از منکر
کنم و به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام
عمل نمایم.»

اما برخی از آثار انقلاب امام حسین علیه السلام که با توجه به اهداف آن،
درجات اسلامی ایجاد شده، عبارتند از:

الف) رسوایی بنی امیه و اوج گرفتن نفرت عمومی نسبت به
آنان

بعد از واقعه عاشورا، هرچند بیزید در ابتدا بسیار خوشحال و مغورو
شده بود و فکرمی کرد با کشتن ابا عبد الله علیه السلام و بهترین یارانش و
همچنین تحقیر اهل بیت علیه السلام، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام وارد
کرده و ریشه اسلام را خشکانده است؛ اما در واقع این شهادت امام
حسین علیه السلام بود که بزرگ‌ترین ضربه را به بنی امیه وارد کرد؛ زیرا
پس از جریان عاشورا، بنی امیه به طرق مختلف رسوا شدند و
نفرت عمومی نسبت به سران بنی امیه ایجاد شد.

از آنجاکه سپاه کفر، به جز جنایت بزرگ خود، جنایات دیگری
مانند اسیر کردن اهل بیت علیه السلام، اذیت کودکان و کشتن بعضی از
آنان و تحقیر و تهدید را سرلوحه کارخویش قراردادند، مردم به
شدت از این رفتار جنایتگران نفرت به دل گرفتند.

مورخان می‌گویند: «یزید پس از حادثه عاشورا به پاس خوش خدمتی عبیدالله بن زیاد، اورابه دمشق دعوت کرد و اموال فراوان و تحفه‌های بزرگی به او بخشید و اورانزد خود نشانید و مقام اورابالا برده (ترفیع رتبه و درجه) و اورابه حرم سرای خود و نزد زنان خویش برد وندیم آنان قرار داد؛ اما از آنجا که فشار افکار عمومی اوج گرفت، یزید با یک چرخش سریع، خود را تبرئه کرد و مسئولیت را به گردن عبیدالله افکند.»^۴

«ابن اثیر» می‌نویسد: هنگامی که سرحسین علیهم السلام را نزد یزید برداشتند، موقعیت ابن زیاد نزد او بالا رفت و از اقدام او خوشحال شد و به اوی جایزه داد، ولی طولی نکشید که به اوی گزارش رسید که مردم نسبت به او خشمگین شده و به او لعن و ناسازی می‌گویند. بعد از این گزارش، او از کشتن حسین پشیمان شد و می‌گفت: ای کاش! حسین علیهم السلام را به منزل خود می‌آوردم و به خاطر پیامبر اسلام علیه السلام و رعایت حرمت قربات حسین با او، اختیار را به اوی واگذار می‌کردم، هر چند موجب ضعف حکومتم می‌شد. خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند! او حسین را مجبور به این کار کرد، در حالی که حسین ازوی خواسته بود اجازه بدهد، به یکی از مناطق مرزی برود، ولی پسر مرجانه با پیشنهاد او موافقت نکرده او را به قتل رساند و با این کار مرآمورد بغض و نفرت مسلمانان قرار داده و تخم دشمنی مرادر دل‌های آن‌ها افشا شد. اینک هر کس و ناکس به خاطر قتل حسین با من دشمن شده است. این چه گرفتاری بود که پسر مرجانه برای من درست کرد! خدا اور لعنت و گرفتار غصب خویش سازد!»^۵

همچنین با آنکه یزید نخست با کودکان وزنان و بازماندگان امام حسین علیه السلام با خشونت غرور و تکبر برخورد کرد و دستور داد آنان را در خانه مخروبه‌ای جای دهند؛ اما زیر فشار افکار عمومی، به فاصله کمی با آنان، بنای نرمش و ملاطفت نهاد و محل سکونتشان را تغییر داد و به دستور او برای اسراهدايی را آوردند و خود یزید گفت: «اگر مایل هستید شما را روانه مدینه کنم؛ اما آنان هرگز قبول نکردند.»^۶

بنت الشاطی، نویسنده معروف مصری می‌نویسد: زینب، خواهر حسین بن علی علیه السلام، لذت پیروزی رادر کام ابن زیاد و بنی امية خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت. در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبدالله بن زیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دو اندر مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزانده داشت.^۷

اگرام روزهم کسی نسبت به مكتب اهل بیت علیه السلام بی احترامی کند و یا با این مكتب دشمنی داشته باشد، عاقبت رسومی شود و در نزد مردم خوار و ذلیل می‌گردد. کسانی که در فتنه ۸۸ به عزاداران امام حسین علیه السلام حمله کردند و آبروی خود را برداشتند، برخی از این افراد هستند.

ب) احیای سنت شهادت طلبی

یزید بر منبر پیامبر خدا علیه السلام می‌نشست و به نام اسلام بر مسلمانان حکومت می‌کرد و خود را امیر المؤمنین می‌خواند. او هر آنچه با

زحمت و فداکاری به دست آمده بود را ابزاری برای حکومت قرار داده بود. افراد بی‌گناهی را به قتل رساند و نوامیس مردم را هتک حرمت نمود و با خوش‌گذرانی و سگ بازی حکومت‌داری می‌کرد و از مردم سلب آسایش و آرامش کرده بود.

این حکومت ظالمانه در زمان امام حسین علیهم السلام اوج گرفت. در این شرایط امام حسین علیهم السلام نمی‌تواند سکوت نماید و نه می‌تواند همراهی کند؛ چراکه چنین یزید، اصل دین را نشانه گرفته بود. اینجا بود که امام حسین علیهم السلام از یک سو با سخنان خود، فرهنگ شهادت را در بین مردم احیا کرد و با نوشیدن شربت شهادت، به تمام دین داران و عاشقان اسلام آموخت که در برابر چنین ظالمانی باید ایستاد و جان خود را در راه خدا هدیه کرد.

حرکت شهادت طلبانه‌ای که امام حسین علیهم السلام در قرن اول هجری آغاز کرد، امروز بعد از حدود ۱۴ قرن توسط مدافعان حرم زینبی علیهم السلام ادامه یافته است و عده‌ای از جوانان انقلابی در کشورهای اسلامی جمع شده و معتقدند تنها راه نجات امت اسلام، ایستادگی تاریخته شدن خون‌ها در برابر ظالمان است. نویسنده‌گان، پژوهشگران و حتی متفکران جهان، اظهار نظراتی نسبت به درس شهادت ابا عبد‌الله علیهم السلام در عاشورا داشته‌اند که قابل تأمل است:

جرج جرداق مسیحی: وقتی یزید، مردم را به قتل حسین علیهم السلام مأمور به خون‌ریزی تشویق می‌کرد، آن‌ها می‌گفتند: چه مبلغی به ما می‌دهی؟ اما انصار حسین علیهم السلام به او گفتند: ما با تو هستیم و اگر هفتاد بار کشته شویم، بازمی خواهیم در رکابت جنگ کنیم

و کشته شویم.^۸

موریس دو کبری نویسنده آمریکایی: در مجالس عزاداری حسین گفته می‌شود که حسین برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیربار استعمار و ماجراجویی بیزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه اوراسمشق قرار دهیم و از زیردستی استعمارگران خلاصی یابیم و مرگ باعزم را بروزندگی با ذلت ترجیح دهیم.^۹

بنابراین شهادت طلبی امام حسین علیه السلام و یارانش چنین تفکری را در تاریخ ایجاد کرده است. برای نمونه در عصر حاضر می‌توان از جنبش‌های شهادت طلبانه‌ای نام برد که با تأسی از حضرت امام حسین علیه السلام در مقابله با ظلم و جور ایجاد شده است. جنبش‌های اسلامی که در کشور ایران شکل گرفته نمونه‌ای از این موارد می‌باشند.

مثل جنبش تنباكو؛ جنبش مشروطیت؛ جنبش سردار جنگل؛ قیام خیابانی در تبریز؛ جنبش آیة الله کاشانی؛ جنبش فدائیان اسلام و جنبش امام خمینی ره.

ج) بیدار نمودن خواص کوفه از خواب غفلت

عده‌ای از مسلمان از قافله کربلا عقب مانده و نتوانستند رسالت سنگین خود را ایفانمایند. اما پس از عاشورا، از خواب غفلت بیدار شدند و تصمیم گرفتند تا اشتباه خود را جبران نمایند. هر چند سکوت و اقدام نکردن به موقع شیعیان کوفه باعث شد که حرکت‌های پس از عاشورا نتیجه چندانی نداشته باشد، اما برخی

از آن انقلاب‌ها دل اهل بیت علی‌الله‌را شاد کرد و انتقام خون‌های ریخته شده را گرفت. برخی از قیام‌هایی که پس از عاشورا برادر بیدارشدن خواص شکل گرفت، عبارتند از:

قیام توابین

پس از جریان عاشورا، عده‌ای از خواص به رهبری سلیمان بن صُرد خزایی، توبه کردند و قیام توابین را تشکیل دادند؛ اما از آنجا که از بصیرت سیاسی، شجاعت، زمان‌شناسی، اقتدار و ثبات در تصمیم و عمل بی‌بهره بودند و همین امر باعث شد تا درباره حضور به موقع خود در کربلا دچار تردید و اشتباه شوند، همچنان موجب شد برای جبران آن اشتباه نیز ناموفق باشند.

واقعه حره

پس از شهادت امام حسین علی‌الله‌اویلین شهری که عليه دستگاه اموی قیام نمود و خاندان بنی امية را از شهر بیرون راند، مدینه بود. هدف مردم مدینه، از بین بردن حکومت بنی امية بود که اساساً برای نابودی اسلام پایه‌ریزی شده بود. شاید بتوان گفت تنها عاملی که باعث این انقلاب شد، شهادت حسین بن علی علی‌الله‌اویل است. زینب کبرا علی‌الله‌اویل که بعد از اسارت به مدینه بازگشته بود، نیز در به وجود آوردن این انقلاب نقش مؤثری داشت و مردم را بر ضد حکومت یزید تحریک نمود.

وقوع این حادثه بدین ترتیب بود که سران مدینه دورهم جمع شدند و به مشورت پرداختند و به این نتیجه رسیدند که یزید را

از حکومت خلع و باعبدالله بن حنظله انصاری به عنوان رهبر نهضت، بیعت نموده و فرماندار یزید و عناصر وایادی آن‌ها را از شهر اخراج کنند. همین کار را هم کردند و تمام عناصر اموی را از شهر بیرون نمودند و باعبدالله بن حنظله انصاری بیعت نمودند. یزید پس از آنکه از ماجرا اطلاع یافت، سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه و به جهت سرکوب مردم مدینه، عازم آنجا کرد. مسلم هم با نهایت خشونت، شهر را به محاصره درآورد. مردم انقلابی مدینه جهت جلوگیری از سپاه یزید، خندقی در اطراف شهر حفر کردند، اما چون بنیه دفاعی قوی نداشتند، شهر مدینه سقوط کرد و مدینه به دست مسلم بن عقبه افتاد. وی و فرماندهانش مردم را قتل عام کردند و سه روز جان و مال و ناموس مردم را مباح شمردند. این واقعه در سال ۶۳ هجری اتفاق افتاد و به واقعه حره مشهور است.^{۱۰}

دفتر مطالعات پژوهش حا

قیام مختار

مختار ثقفی در جریان کربلا در زندان بود و نتوانست به همراه امام حسین علیه السلام باشد. پس از آزادی، با قیام توابین همکاری نکرد؛ زیرا او می‌دانست آنان روش قیام و سیاست رانمی دانند. در سال ۶۶، مختار با همکاری ابراهیم فرزند مالک اشتراقیام کردند و موفق شدند قاتلان ابا عبدالله علیه السلام و اصلی ترین سرکردگان کربلا را به سزای عمل خود برسانند. برخی آمار کشته شدگان در قیام مختار را ۳۰۰۰ نفر گفته‌اند از جمله: عمر بن سعد و پسرش، شمرین ذی الجوشن، حکیم بن طفیل، زیاد بن مالک، خولی، منقد بن

مره، عبدالله بن اسید، سنان و ...)

(د) احیای روحیه استکبارستیزی در برخی از امت‌های اسلامی یکی از برجسته‌ترین درس‌های مکتب حسینی علیهم السلام، ظلم‌ستیزی و آزادگی است. این روحیه در ذات حرکت و انقلاب امام حسین علیهم السلام قرار داشته که شعار «هیهات منا الذله» را می‌توان تجلی آشکار این پیام عاشورا دانست. این انقلاب ماندگار با توجه به ماهیت اسلامخواهی و ظلم‌ستیزی‌اش، همواره الهام‌بخش نهضت‌های ظلم‌ستیز و آزادی خواه جهان بوده است.

انقلاب و نهضت امام خمینی علیهم السلام یکی از انقلاب‌های الهام‌گرفته از قیام عاشورا است. امام خمینی علیهم السلام در کلام گهرباری به این مهم اشاره کرده است: «انقلاب اسلامی ایران، پرتویی از عاشوراست.»^{۲۷}

بدین ترتیب اصلی‌ترین عامل فرهنگی محرک تأثیرگذار بر انقلاب اسلامی ایران را باید ایدئولوژی انقلابی شیعه مبتنی بر فرهنگ عاشورایی دانست. نهضت امام و انقلاب اسلامی در همه ابعاد خود و امدادار نهضت امام حسین علیهم السلام و فرهنگ عاشوراست.

هدف و انگیزه مردم ایران از قیام علیه ظلم و ستم و حمایت از رهبری شجاع، برپایی حکومت عدل بوده است. حکومتی که در آن احکام اسلامی رعایت شود و آزادی و استقلال را برای مردم هدیه آورد. این اهداف والا و متعالی، همان اهداف و انگیزه قیام حسینی علیهم السلام بود که حاضر شد جان خود و بهترین یارانش را در

طبق اخلاص بگذارد. امام راحل علیه السلام درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه‌های انقلاب اسلامی می‌فرماید: «حضرت سیدالشہدا علیہ السلام به همه آموخت که در مقابل ظلم و ستم در مقابل حکومت جائزه باید کرد.»^{۱۲}

گیزروضه

اما تعدادی از دشمنان و قاتلان در صحنه کربلا به هلاکت رسیدند. از جمله ظالمانی که در کربلا کشته شدند، قاتل قاسم بن الحسن علیہ السلام بود.

قضیه به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» صحنه بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیہ السلام یکی از جوانان کم سال سپاه امام حسین است. نوجوانی است که «لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمْ؛ هنوز به حدّ بلوغ و تکلیف نرسیده بود.» در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیہ السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: «عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟» امام حسین علیہ السلام خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: «عزیزم! کشته شدن در ذائقه تو چگونه است؟» گفت: «احلى من العسل»؛ از عسل شیرین تراست.

بینید؛ این، آن جهت‌گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده‌های اهل بیت این‌گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار

ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربّی به تربیت امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عموم آمد. مقاتل این گونه ذکر می‌کنند: «قَالَ الزَّاوِيُّ: وَخَرَجَ غُلَامٌ^{۱۳}; يكى ازراویان می‌گوید:

«همین طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد: «کَانَ وَجْهُهُ شِقَّةُ قَمَرٍ؛ چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. «فَجَعَلَ يُقَاتِلُهُ آمد و مشغول جنگیدن شد.»

این راهم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اوّل زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه این‌ها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می‌گفتند: «سرق القطیفه»! بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فَضَرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَقَلَقَهُ؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فَوَقَعَ الْغُلَامُ لِوَجْهِهِ؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وَصَاحَ يَا عَمَّاهُ؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ كَمَا يُجلِّي الضَّفَر» به این خصوصیات و زیبایی‌های تعبیر دقّت کنید! صقر، یعنی باز شکاری. می‌گوید حسین علیه السلام همچون باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثُمَّ شَدَّ شَدَّةً لَيْثٌ أَغْصَبَ» شد، به معنای حمله کردن است. می‌گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد.

«فَصَرَبَ أَبْنَ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ؛ أَوْلَ كَهْ آنَ قاتِلَ رَابَا يَكْ شَمْشِيرْ زَدَ وَبَهْ زَمِينَ اندَاخْتَ. عَدَدَهِ آمَدَنَدَ تَاهِ آنَ قاتِلَ رَانِجَاتْ دَهَنَدَ؛ اما حَضُرَتْ بَهْ هَمَهِ آنَهَا حَمْلَهِ كَرَدَ.

جنگ عظیمی در همان دوره بربدن «قاسم بن الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آن‌ها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می‌گوید: «وَأَنْجَلَتِ الْعُبْرَةَ؛ بَعْدَ از لحظاتی گرد و غبار فرونشست. این منظره را که تصویر می‌کند، قلب انسان را خیلی می‌سوزاند: «فرأيَتُ الحسِينَ عَلَيْهِ الْكُفْرَ»؛ من نگاه کردم، حسین بن علی عَلَيْهِ رَادِرَ آن جادیدم. «قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْعَلَامِ؛ امام حسین بالای سراین نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می‌کند. «وَهُوَ يَفْحَصُ بِرْجُلِيهِ؛ آن نوجوان هم با پاها یش زمین رامی‌شکافد.» یعنی در حال جان دادن است و پاراتکان می‌دهد.

«وَالْحُسَيْنُ عَيْقُولُ بُعْدَ الْقَوْمِ قَتْلُوكِ؛ كسانی که تورابه قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند.»

این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان دهنده عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و در عین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفای آن مردمی که با این نوجوان هم اینگونه رفتار کردند.^{۱۴}

مرکب سوار کوچک کرب و بلاشدى
 زهراشدى، علی شدی و مصطفی شدی
 وقتی عسل زلعل لبت بوسه‌ای گرفت
 تنها سواره حسن مجتبی شدی
 از بس عزیز هستی و از بس که محشری
 بین قنوت زینب کبری دعا شدی
 دل‌ها شکست و غصّه حرم را فرا گرفت
 وقتی که از کنار عمومیت جدا شدی
 بند رکاب حسرت پای تورا کشید
 تاراهی میانه دشت بلاشدى
 دانه به دانه موی عمومیت سفید شد
 وقتی زمین فتادی وقتی که تاشدی
 در بین معركه چقدر نیزه خوردی و
 پرپرشدی خلاصه شدی نخ نما شدی
 یک نیزه‌دار جسم تورا بر زمین زد و
 بر زیر نعل کشته بی‌انتها شدی
 تشییع پیکرت چقدر در درس رشد و
 آخر میان تگه حصیری توجا شدی
 آن خاطرات کوچه دوباره مرور شد
 وقتی به زیر پای عدو جابه جا شدی^{۱۵}



١. روش ابهامی.
٢. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ٧٩.
٣. عوالم العلوم والمعارف والاحوال من الآيات والاقوال، ج ١٧، ص ١٧٩.
٤. تذکره الخواص، ص ٢٩٠.
٥. الكامل فی التاریخ، ج ٤، ص ٨٧.
٦. کامل بهائی، ص ٣٠٢.
٧. مجله پاسدار اسلام، دی ۱۳۸۷، شماره ۳۲۵.
٨. مجله موعد جوان: آذر و دی ۱۳۸۱، شماره ۲۳.
٩. مجله شمیم یاس: دی ۱۳۸۶، شماره ۵۸.
١٠. کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ١١١.
١١. صحیفه امام ع، ج ۱۸، ص ۲۲.
١٢. بیانات امام خمینی ره در آستانه محرم در جمع علماء و روحانیون آذربایجان شرقی و غربی ۱۳۶۱/۷/۲۵.
١٣. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ١١٥.
١٤. بیان روضه توسط مقام معظم رهبری (مدظله العالی).
١٥. علی حسنه.

دفتر مطالعات پژوهش
وارتباطات حوزوی

فصل اول

شب
هفتم محرم

شاخصه‌های
انقلاب حسینی علی‌الله

پنجم

ایجاد انگیزه^۱

متوکل از بدترین خلفای عباسی بود که با آل ابوطالب دشمنی بسیار می‌کرد و از اذیت و آزار ایشان دست بردار نبود تا جائی که خباثت او متوجه قبر امام حسین علیه السلام هم شد.

در تاریخ ثبت شده که «دیزج» ملعون یهودی از طرف متوکل مامور شد و قبر مطهر را شکافت و بوریایی تازه‌ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند، رادید که هنوز باقی و جسد مطهر بروی آن قرار داشت؛ لیکن او به متوکل نامه نوشت که قبر را به دستور شما نبیش نمودم، اما چیزی ندیدم و اصلاح‌جسدي در اینجا نیست.

دیزج به امر متوکل گروهی از یهودیان را به کار گرفت تا دویست جریب از اطراف قبر را شخم زندند و آب بستند و نگهبانانی در اطراف قبر گماشت تا افرادی که به قصد زیارت قبر امام حسین علیه السلام می‌آیند را بگیرند و شکنجه دهند!^۲

در طول تاریخ تلاش‌های متعددی از سوی سلاطین و حاکمان

ظالم صورت گرفته تا حتی آثار و نمادهای ظاهری انقلاب عاشورا که قبر امام حسین علیه السلام و یاران انقلابی اش است را زبین ببرند و یاد و خاطر آن ها را ذهن ها پاک کنند، داستان فوق یکی از این جریانات است.

امروزه هم از سوی دشمنان اسلام تلاش های چشمگیری برای خاموش کردن این انقلاب وجود دارد، از جمله این تلاش ها: القای شببه و تشویش اذهان عمومی، در فضاهای مجازی است. به ویژه که در این زمان دایره شیوع تشیع گستردگی شده و این تفکر در مناطق مختلف جهان طرفدار پیدا کرده است. دشمنان شیعه و جریان اسلام آمریکایی به دست و پازدن افتاده و به حربه های پلیدی چنگ می زنند تا انقلاب عاشورا را زیر سؤال ببرند و عزاداری و یاد امام حسین علیه السلام را کمرنگ سازند و در نهایت جلوی رشد تشیع و تفکرات آن را در جهان بگیرند؛ اما به خواست خدات حالا نتوانسته و نخواهند توانست.

به نظر شما چرا از انقلاب های معروف و فraigیر دیگری همچون انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)؛ انقلاب روسیه (۱۹۱۷)؛ انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) که در طی یکی دو قرن اخیر اتفاق افتاده اند، اثری باقی نمانده، ولی انقلابی که بیش از حدود ۱۳۷۰ سال پیش روی داده، همچنان زنده و پویا است؟

چرا جنبه تاثیرگذاری این قیام همواره باقی است و این قیام هر ساله سبب بیداری و هوشیاری افراد متعددی می گردد؟ و در یک کلام کوتاه، راز ماندگاری انقلاب عاشورا چیست؟

متن و محتوا

درباره راز ماندگاری این انقلاب نسبت به سایر انقلاب‌های آزادی‌بخش، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. اما یکی از دقیق‌ترین دیدگاه‌ها این است که ماندگاری انقلاب عاشورا به سبب ویژگی و شاخصه‌هایی است که فقط در این انقلاب یافت می‌شود و در هیچ یک از انقلاب‌های نامبرده وجود ندارد. این شاخصه‌ها است که انقلاب حسینی علیهم السلام را متمایز می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم راز ماندگاری این انقلاب را بدانیم، باید با شاخصه‌ها و ویژگی‌هایش بیشتر آشنا شویم.

شاخصه‌های انقلاب حسینی علیهم السلام

۱. هدفمندو عقلانی بودن

بعد از رحلت پیامبر ﷺ دو انحراف در جهان اسلام رخ داد. انحراف اول، «انحراف از امامت و خلافت» بود و انحراف دوم که به مرور زمان خود را نشان داد، «تغییر ارزش‌های اسلامی» بود. اهل بیت علیهم السلام و علوی‌ها در برابر این انحرافات ایستادگی کردند؛ اما در عصر امام حسین علیهم السلام دو انحراف جدید در حال شکل‌گیری بود؛ یکی اینکه به مرور زمان «سازمان سیاسی اسلام بر اساس ولایت‌عهدی بنامی شد»؛ یعنی همان پادشاهی موروثی، انحراف دوم، «خلافت کسی مثل یزید بود» آدمی که به فسق شهرت داشت.

حاکمان قبل از یزید حداقل مراجعات ظاهر را می‌کردند؛ ولی او حتی مراجعات ظاهر را هم نمی‌کرد و به اصول اسلامی پایبند

نبود. در چنین شرایطی، وقتی یزید خلیفه می‌شود، اصرار دارد که اولین بیعت را از امام حسین علیه السلام بگیرد، زیرا او هم جایگاه امام حسین علیه السلام را می‌شناسد و هم در صلح نامه امام حسن علیه السلام نکاتی وجود دارد که برای دستگاه خلافت مخاطره آمیز است؛ لذا یزید به والی مدینه «ولید بن عقبة بن ابی سفیان» نامه نوشت که از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیرد. مروان ملعون، ولید را تحریک کرد تا همان شب از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و اگر بیعت نکرد، همانجا گردنش را بزند.^۳

همان شب برای بیعت نزد امام حسین علیه السلام رفتند؛ اما امام نپذیرفت و خطاب به ولید فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَحَلُ الرَّحْمَةِ وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فاسقٌ شاربٌ خَمْرٌ قاتلٌ النَّفْسِ الْمَحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفَسقِ، وَمُثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ؛ اى امير! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی می‌باشیم. خداوند (اسلام را) باما آغاز کرد و باما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می‌گسار، قاتل بی‌گناهان و کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد!»

در این مجلس است که امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذْ قَدْ بُلِيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ، زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود، باید فاتحه اسلام را خواند!»

امام حسین علیه السلام بعد از این جریان، صحنه دیگری از انقلاب خود را بادرایت و تدبیر آغاز کرد و روانه مکه شد. در این انقلاب امام براساس علم ظاهری و انسانی خود (ونه علم باطنی و ولایی) یک سری اهداف ابتدایی و یک سری اهداف نهایی را در نظر گرفت. هدف ابتدایی امام این بود که با یزید بیعت نکند، زیرا با بیعت امام، مُهر تایید برپایی دو انحراف جدیدی خورد. پس امام نباید بیعت می‌کرد و لواینکه به هر نتیجه‌ای منتهی شود حتی شهادت.

هدف نهایی امام هم این است که آن دو انحراف، یعنی انحراف خلافت و تغییر ارزش‌های اسلامی را سرجای خود برگرداند و اصلاح نماید.

نه تنها امام حسین علیه السلام عقلانی و براساس منطق شکل گرفت؛ بلکه افرادی هم که در رکاب امام حسین علیه السلام جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند، آنان نیز با هدف و براساس تفکر و تعقل با این انقلاب همراه شدند.

نقل شده در شب عاشورا پیکی برای «بُشَرِّبْنَ عَمْرُو خَضْرَمِي» خبر آورد که سپاه دیلم فرزندت را سیر کرده و خانواده‌ات از تو خواسته‌اند که به کوفه برگردی تا برای آزادی پسرستان فدیه‌ای تهییه کنی.

او با شنیدن این خبر اظهار داشت: «امیدوارم که خداوند به من و او در برابر این گرفتاری‌ها پاداش دهد. دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد و من زنده باشم.»

این سخن بشرین عمو خضرمی به گوش امام رسید، امامی که

از سوزدل مادر و بستگان آن پسر اسیر آگاه بود. از این رو به شر فرمود:

«رَحْمَكَ اللَّهُ أَنْصَرْفُ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَاعْمَلْ فِي
فَكَاكِ ابْنِكَ وَأَنَا أَعْطِيكَ فِدَاءً إِبْنِكَ؛ خَداونَدُ تُورا مُورَد رَحْمَتِ
قَرَارِ دَهْدَه. تُوبَرْگَد وَبَرُو، از جَهَتِ بَيْعَتِ مِنْ آسُودَه خاطِرِ باش.*
بَيْعَتِ خُودَ را از تُوبَرْدَاشْتَم، در آزادِي فَرَزَنَدْتَ اقْدَامَ كَنْ، منْ
بِه قَدْرِ فَدِيه فَرَزَنَدْتَ وَآزادِي اوْ چِيزَهایِي به تُومَى بَخْشَم.»

در این لحظه بُشر باید به امامی جواب دهد که از درون دل‌ها آگاه است، دقایق سخت و نفس‌گیری بر او گذشت تا اینکه اشک در چشم‌مانش حلقه زد و در همان حال گفت:

«هَيَاهَاتَ أَنْ أُفَارِقَكَ ثُمَّ أَسْئَلَ الرُّكْبَانَ عَنْ خَبَرِكَ، لَا يَكُنْ وَاللهُ
هَذَا أَبْدَأُ؛ مَحَالٌ أَسْتَمْنُ مِنْ ازْتُوْجَدَاشْوُم وَسَپِسْ خَبَرَ تُورا ازْ
شَتَرسَوَارَانْ وَقَافَلَهَهَايِي کَه عَبُورَمِي کَنَنْد، بَكِيرَم! بِه خَداونَدْ
سوْگَنْد هَرْگَزَايِنْ کَارَشَدَنِي نِيَسْتَ وَمِنْ ازْتُوْجَدَاشْمِي شُوم..»

بُشر آنچه در دل داشت صادقانه عرضه کرد و نشان داد سوز فراق امام زمانش چه اندازه برای او سنگین است. او اگر تنها بر اساس احساسش اقدام می‌کرد، می‌باشد برای آزادی پسرش از کربلا می‌رفت؛ ولی او بعد از تفکر و تعقل، تصمیم به ماندن و همراهی امام زمانش گرفت و در این راه جانش را تقدیم نمود. بنابراین انقلاب امام حسین علیه السلام با برنامه بوده و یک سیر منطقی و هدف عقلانی را دنبال می‌کرده و به دنبال تفکر و تعقل شکل

گرفته و تنها یک انقلاب و قیام احساسی و ماجراجویانه نبود. اگر تنها یک انقلاب احساسی بود و بدون منطق و تفکر رخ می‌داد، مطمئناً بعد از مدت کوتاهی از ذهن‌ها پاک می‌شد و دیگر کسی برای این انقلاب و شهادی آن اشک نمی‌ریخت و مجلس عزاداری برپا نمی‌کرد.

البته از ابتدایی که امام حسین علیه السلام قیام کردند تا الان که در قرن ۱۵ هجری هستیم؛ در طرف مقابل، کسانی از حزب اموی بودند که تلاش می‌کردند قیام ابا عبدالله علیه السلام را یک حرکت غیر معقول و احساسی جلوه دهنده و القامی کردند که حضرت بدون برنامه و تحت تاثیر احساس وارد این میدان شده است.

اکنون هم دشمنان شیعه و اسلام، چون جاذبه‌های قیام عاشورا در جهان اسلام را مشاهده می‌کنند؛ تلاش دارند که شباهاتی درباره عاشورا بسازند و آن را گسترش دهند؛ آن‌ها می‌دانند که شیعه در پناه سه اصل بنیادی «امامت و ولایت»، «عاشورا» و «انتظار» معنا پیدا می‌کند، بر همین اساس می‌خواهند به شکل‌های مختلف انقلاب عاشورا را زیر سؤال ببرد تا به نوعی جلوی رشد تشیع و تفکرات آن را در جهان بگیرد؛ اما از آنجا که تاریخ، معقول و هدفمند بودن این انقلاب را ثبت کرده است، نمی‌توانند صدمه‌ای به عاشورا بزنند.

عزادارانی هم که می‌خواهند برای امام حسین علیه السلام و یاران مظلومش عزاداری کنند، باید از دو بال عقلانی و عاطفی برخوردار باشند، هم شور حسینی داشته باشند و هم شعور حسینی؛ زیرا

شوربه تنها یی نمی تواند سبب بقای عزاداری و پیوند عمیق و کامل عزادار با این انقلاب شود ولذا کسانی که تنها برای شور به این عزاداری هامی آیند، همینکه محرم تمام می شود، دیگر آثاری از انقلاب حسینی در آن هانیست، پس عزادار واقعی، هم پیروی عقلانی از عاشورا دارد و هم پیروی احساسی و عاطفی. هم برای بالا بردن شعور و معرفت خود نسبت به آموزه های دین، وارد عزاداری می شود و هم برای شورو همراهی عاطفی و احساسی.

۲. اخلاق محوری

پیامبر اکرم ﷺ از همان ابتدای دعوت دینی، یکی از اهداف بعثت خویش را چنین معرفی نمودند:

«إِنَّمَا بُعْثِتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ همانا بدان جهت خداوند مرا به رسالت برگزیده است که مکارم اخلاق را تکامل بخش و انسان را با اخلاق حسنہ بیارایم.»

امام حسین علیه السلام هم که انقلابش دنباله رو همان انقلاب نبوی است، ارکان انقلابش را برمحور اخلاق اسلامی بنانهاده و این روحیه از ابتداتا انتها در این انقلاب و یاران انقلابی امام علیه السلام موج می زند. همین ویژگی یکی از رموز ماندگاری انقلاب حسینی علیه السلام است.

انقلاب های بسیاری در تاریخ هست که در مسیر قیام، اخلاق را فراموش کرده و در موقع حساس حتی انسانیت خود و طرف های

مقابل رانادیده می‌گیرند؛ اما رفتارهای اخلاقی امام حسین علیه السلام در انقلاب کربلا حتی با دشمنان بسیار شگفت‌انگیزو قابل تأمل است.

برخورد اخلاقی امام حسین علیه السلام با حرbin یزید ریاحی یکی از صحنه‌های رویارویی با دشمن در مسیر این انقلاب است. لشگر حر حرکت می‌کند تا جلوی امام را بگیرد. آنگاه که از دور لشگر حر دیده می‌شود، امام می‌فرمایند: «مشک‌ها را پر آب کنید، این‌ها از راه دور می‌آیند و تشنه‌اند.» لشگر اسلام بسیج شده و مشک‌ها را پرمی‌کنند. هنگامی که سپاه حر از راه می‌رسد، امام علیه السلام فرماید: «هم به خودشان آب بدھید و هم اسب‌هایشان را سیراب کنید.»

علی بن طuan محاربی: می‌گوید من کمی با تاخیر رسیدم، دیدم همه مشغول آب خوردن هستند و کسی من را نمی‌بیند. ناگهان متوجه شدم که خود امام حسین علیه السلام به سراغ من آمد و به لهجه حجازی گفتند: «شترت را بخوابان تا آبت بدھم. شترت بلند است نمی‌توانم به تو آب بدھم.» من نفهمیدم که حضرت چه می‌گوید، چون لهجه ام عراقی بود. امام این بار فرمودند: «یابن آخى إنخ الجمل؛ پسر برادرم شترت را بخوابان» وقتی شتر را خواباندم، امام مشک آب را به من دادند. آنگاه که خواستم آب بخورم، سرمشک را درست در دست نگرفته بودم؛ آب از اطراف سرمشک می‌ریخت. امام فرمود: سرش را بپیچان تا آب نریزد. باز من متوجه نشدم تا اینکه خود حضرت آمدند و سرمشک را پیچاندند تا من به راحتی از آن آب بخورم.^۷

این روحیه اخلاق محور امام است که توبه حررامی پذیرد. حری که راه را برابر امام بسته و دشمنی خود را ثابت کرده بود؛ اما آنگاه که با حالت پشیمانی به نزد سپاه امام می‌آید، با وجود اینکه امام به اونیازی ندارد (زیرا با آمدن حر، معادلات کربلا تغییری نمی‌کرد)، ولی امام ذره‌ای کینه و نفرت نسبت به او نداشت!

حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام وقتی از دور حر را دیدند، بدون توجه به بدی و پستی اقدام قبلی او، بدون هیچ‌گونه سرزنشی، او را پذیرفتند و بخشیدند.

حر، از شدّت شرمندگی سر به زیر و سرافکنده و هرچه امام حسین علیه السلام می‌فرمودند: توراعفو کردم، سرش را بالا نمی‌آورد. زیرا او خجالت می‌کشید در روی ایشان نگاه کند. آنگاه امام برایش استغفار نمود و فرمود که

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتْكَ أُمُّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۸

این برخوردهای اخلاقی و انسانی است که قیام کربلا را در طول تاریخ ماندگار کرده است.

اما ما عزاداران عاشورایی چگونه با همسایگان و برادران و خواهران خود برخورد می‌کنیم؟ آیا در روابط خانوادگی و اجتماعی خود اخلاق را سرلوحه قرار می‌دهیم یا بی‌اخلاقی را؟

متاسفانه برخی از ما همینکه با دیگری درگیر شویم، آبرو و حیثیت اورانشانه می‌گیریم، اخلاق و انسانیت را زیر پا گذاشته و با تهمت‌ها و تهدیدها و غیبیت‌ها فرد را ناکار می‌کنیم!

هنگام برخورد با دوستان خود، چقدر این سیره عملی و کاربردی

امام حسین علیه السلام را به کار می‌گیریم؟ آیا اخلاق ما، بادرگیری‌های خانوادگی و طلاق‌ها رابطه‌ای دارد یا خیر؟

۳. رنگ خدایی داشتن

براساس نص صریح قرآن کریم: «ما عِنْدَكُمْ يَنْقُذُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ باقٍ؛ آنچه نزد شماست فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی است.» همه چیزها از بین می‌رود، مگر چیزی که رنگ الهی داشته باشد. وقتی حوادث و آدم‌هارنگ خدایی پیدا می‌کنند ماندگار می‌شود.

یکی از شاخصه‌های انقلاب حسینی علیه السلام صبغه الهی بودن آن است. یعنی رنگ خدادارد. امام حسین علیه السلام برای خداوند همه چیز خود را تقدیم می‌کند و زمانی که برای خدا چیزی را دادی، خداوند همان را برابریت نگه می‌دارد.

اصحاب و اهل بیت علیه السلام ایشان نیز با صبغه الهی به میدان آمدند. چنانکه شنیده‌اید تنها تقاضای امام در حادثه کربلا از سپاه دشمن این بود که امشب را به ما مهلت بدھید تا به عبادت خدا پردازیم و گفته شده که در شب عاشورا صدای زمزمه عبادات اصحاب امام حسین علیه السلام مثل کندوی زنبور عسل بلند بود و به گوش می‌رسید.^{۱۱}

آیا ماقاره‌ایمان را برای رضای خدا انجام می‌دهیم، یا برای رضای دیگران؟ خشنودی خدادار تصمیم گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های ما چه جایگاهی دارد؟ چه کسانی رضایت همسرو فرزند و دوستان

وبستگان را برضای خدا ترجیح می‌دهند؟ عبادات ما چگونه برگزار می‌شود؟ چه مقدار به نماز اول وقت اهمیت می‌دهیم؟ آیا به خاطر نماز کار را تعطیل می‌کنیم یا ...؟

گریزو روضه

اما یکی از چیزهایی که امام حسین علیه السلام در انقلاب عاشورا تقدیم کرد و تاقیامت ماندگار است، فرزند شش ماهه‌ای است که روی دست پدر پرپر شد.

برخلاف آنچه که بعضی از دشمنان و ناآگاهان می‌گویند، امام حسین علیه السلام با برنامه و براساس تفکر و تدبیر، علی اصغرش را روی دست گرفت و به سوی میدان روانه شد.

«وقَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَمْ تَرَحْمُونِي؛ أَكَّهُ بِهِ مِنْ رَحْمٍ نَمِيَّ كَنِيد». «فَأَرْحَمُوا هَذَا الْطِّفْلَ» آیا به او آب دادند یا خباثت و پلیدی خود را آشکار کردند.

امام حسین علیه السلام حتی بانشان دادن لبان خشکیده علی اصغرش هم به دنبال نجات امت جدش رسول خداست، به امید آنکه یکی از دشمنان، دلش به رحم بباید و بارساندن قطره آبی، خود را به امام زمانش برساند و هدایت گردد.

تا این صحنه پدیدار شد، نانجیب صد ازد حرمله، چرا داری نگاه می‌کنی؟

«فَرَمَأَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ ثَلَاثٌ شُعَبٌ فَدَبَّحَهُ، فَجَعَلَ الْخَسِينُ علیه السلام يبكي ويقول: اللهم احکم بیننا وبين قوم دعونا

لینضرونا فَقْتَلُونَا؟؛ در این حال مردی از آنان تیرسه شعبه‌ای به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین علیه السلام می‌گریست و می‌گفت ای خدا! حکم کن بین ما و بین قومی که ما را خواندند تا یاریمان کنند، پس کشتند ما را.»

از اینجا به بعد شرایط بسیار سخت تر می‌شود:

«ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمْ بِكَفَيْهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتِ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ؛ خون علی را در دستش ریخت و رو به آسمان پاشید». «ثُمَّ قَالَ: هَوْنُ عَلَىٰ مَا نَزَّلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛ فَرَمَوْدَ: تحمل این داغ بر من آسان است؛ زیرا در محض رخداد هستم.» امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «فَلَمَّا يَسْقُطَ مِنْ ذِلِّكَ الدَّمِ قَطْرَةً إِلَى الْأَرْضِ؛ يَكْ قطره از این خون به زمین نریخت.»

خدایی بودن عاشوراست که این صحنه‌ها را ماندگار می‌کند تا آنانکه حتی اگر بعد از حدود ۱۵ قرن اسم علی اصغر بیاید، اشک در چشمان حلقه می‌زند و بعض راه گلوها را می‌گیرد.

به روی دست پدر عاشقانه جان می‌داد
گلی زباغ لبیش دست با غبان می‌داد
سپیدی گلویش شد نشان تیروی
شکوه خنده خود را به او نشان می‌داد
کمان ابروی او دل شکار بودای کاش
کمان سرکش دشمن کمی امان می‌داد

تمام چارستون حسین رالرزاند
سه شعبه‌ای که علی را تکان تکان می‌داد
کمی زخون گلو را به آسمان پاشید
نمی‌زخون گلو غسل آسمان می‌داد
به لحظه لحظه سرخ غروب عاشورا
حسین در گذر عشق امتحان می‌داد





١. روش داستانی.
٢. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام (ترجمه جلد ٤٥ بحار الانوار، ص ٣٨٣).
٣. الفتوح، ج ٥، ص ١١.
٤. اللھوف علی قتلی الطفوں، ص ٢٣.
٥. اللھوف علی قتلی الطفوں، ص ٩٣.
٦. بحار الانوار، ج ٦٨، ص ٣٨٢.
٧. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ٢، ص ٧٨.
٨. اللھوف علی قتلی الطفوں، ص ١٠٤.
٩. نحل / ٩٦.
١٠. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٩٤.
١١. سفینہ البحار، ج ٥، ص ٥٧.
١٢. تذكرة الخواص، سبط این جوزی، ص ٢٥٢.
١٣. الھوف علی القتلی الطفوں، ص ١١٧.
١٤. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٤٦.

دفتر مطالعات پژوهش
و ارتباطات حوزوی

فصل اول

شب
هشتم محرم

خطرهای نفوذ دشمن در جوانان

پیامبر

ایجاد انگیزه^۱

محمد بن سلیمان از پدرش روایت می‌کند که روزی در حضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نفس زنان وارد شد و چون در جای خود قرار گرفت، حضرت به او فرمودند: «ای ابا محمد این نفس زدن از چیست؟» ابو بصیر گفت: «قربانت ای فرزند رسول خدا علیه السلام سالم‌مند شده‌ام و استخوانم باریک گشته و مرگم نزدیک شده در صورتی که نمی‌دانم وضعم در آخرت چگونه است!» امام فرمودند: «ای ابا محمد! تو هم چنین می‌گویی؟» ابو بصیر گفت: «چرا چنین نگوییم؟ قربانت گردم..» حضرت فرمودند: «ای ابا محمد! مگر نمی‌دانی که خدای تعالیٰ جوانان شما را گرامی داشته و از پیران شما حیا دارد؟» پیرمرد گفت: «قربانت، چگونه جوانان را گرامی دارد و از پیران حیا کند؟!» حضرت فرمودند:

«يُكْرِمُ اللَّهُ الشَّبَابَ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ وَيَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ أَنْ يُحَاسِبُهُمْ؟ خداوند جوانان را گرامی داشته از اینکه عذابشان کند و از پیران حیا کند که از آن‌ها حساب بکشد.»

خداوند متعال جوانان را به سبب جوانیشان دوست داشته و احترام می‌کند، از این‌رو تمام پیامبران را در جوانی برانگیخت و اهل بهشت را جوان قرار داد و قرآن در روز مبشر به صورت جوان نشان داده می‌شود و امام زمان عَجَلَ اللَّهُ بِرَحْمَةِ النَّبِيِّ فِرَجَهُ الشَّرِيفِ نیز در چهره یک جوان ظاهر خواهند شد.

از طرفی دوران جوانی در طول حیات انسان، دارای اهمیت و حساسیت فراوان است و از دست دادن آن، مایه خسرانی غیرقابل جبران خواهد بود. جوانی از جنبه‌های متعددی مورد توجه معصومین لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قرار گرفته است و در اشعار پارسی نیز درباره اهمیت آن و حسرت از دست دادنش شعرها سروده‌اند. خیام برای از دست دادن این فرصت چنین افسوس می‌خورد:

افسوس که نامه جوانی طی شد
و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

اما افرادی که در همین دوران با اهمیت و ارزشمند قرار دارند، در معرض آسیب‌های فراوانی هستند و می‌توان گفت بیشترین

آسیب‌های دوران جوانی به افراد می‌رسد. از این‌رو، شناسایی این آسیب‌ها راه‌های مقابله با آن، برای خود جوانان، والدین و مسئولین ضروری است. یکی از این آسیب‌ها نفوذ دشمنان در جوانان است.

مطالعه تاریخ اسلام گویای نفوذ و کارشکنی دشمنان در به ابتدا کشیدن جوانان است. جریان نفوذ دشمن در حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا که با توطئه امان دادن شکل گرفت یکی از نمونه‌های نفوذ در جوانان است که با بصیرت نافذ حضرت برطرف شد. از این‌رو برای بهره‌برداری هرچه بهتر از دوران جوانی و حفظ جوانان از انحراف و تباہی، نیاز فراوان برآگاهی از نقشه‌های دشمنان داریم و شناخت راه‌ها و ابزار و خطرات نفوذ دشمن در جوانان ضروری به نظر می‌رسد.

متن و محتوا

با توجه به شب هشتم محرم که به نام جوان بنی‌هاشم، حضرت علی‌اکبر علیه السلام مُزین است، برخی از خطرات و تهدیدهای نفوذ دشمن در جوانان را بررسی می‌کنیم تا بینیم نفوذ دشمن در جوانان چه خطرهای را به دنبال دارد؟ و دشمنان برای دست‌یابی به اهداف پلید خود، از چه راه‌هایی در جوانان نفوذ می‌کنند؟

1. خطرهای اعتقدای نفوذ دشمن

در پروژه نفوذ دشمن، اولین خطری که جوانان ما را تهدید

می‌کند، خطرهای اعتقادی است، خطراتی که قلب و باورهای ناب جوان را نشانه می‌گیرد و ایمان و اعتقاد او را سست می‌کند. سستی ایمان جوانان یک جامعه، همانند سستی ستون‌های یک اتاق است که هر لحظه احتمال می‌رود، سقف اتاق آوار شده و بر سر ساکنان آن فرو ریزد.

دشمنان از قدیم‌الایام به دنبال سست کردن اعتقادات جوان بوده‌اند. داستان سامری سرشار از نکاتی است که می‌تواند پندهای بسیاری برای هر تمدن و فرهنگی باشد که همواره از درون پایه‌های اعتقادی آن جویده می‌شود و ریشه‌های حقانیت آن از سوی موش‌های حق نما مورد تهدید قرار می‌گیرد. این موش‌های خزنده به آرامی، عقاید و بنیادهای اصیل تفکر اسلامی را می‌جوند و به جای آن با بدل‌سازی، جایگزین‌هایی را قرار می‌دهند که در نهایت فروپاشی باورهای اعتقادی و ایمانی را به همراه خواهد داشت.

امروزه اگر ما اطلاعات کافی نسبت به رادیو و تلویزیون نمی‌داشته‌یم و سامری‌هایی از این نادانی ماستفاده می‌کردند، می‌توانستند خود را به عنوان خدا معرفی کنند. ما باید حواسمن به آسیب‌های ماهواره یعنی سامری امروز باشیم.

نمونه دیگری از نفوذ اعتقادی در جنگ صفين است بامداد روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول، خدمت عمر و عاص به امویان در جنگ صفين، مایه حیات آنان شد. او در حساس‌ترین لحظه‌های جنگ، زمانی که نشانه‌های شکست در سپاه معاویه آشکار گشته بود دست به نیرنگی بزرگ زد و دستور داد با بستن قرآن

برسرنیزه‌ها و حمل کردن قرآن بزرگ دمشق با کمک ده نفر روی نیزه‌ها، همه سپاهیان فریاد بزنند: ای اهل عراق! کتاب خدایین ما و شما حاکم است (دو طرف دست از جنگ برداریم و به حکم قرآن تسلیم شویم!) امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به سپاهیانش فرمود: به جنگ ادامه دهید و استقامت کنید که لحظه پیروزی فرارسیده است و به دعوت اینان اعتنایی نکنید که فربیبی بیش نیست، زیرا قبل از شروع جنگ، امام علیه السلام نامه‌های متعدد و سفیران فراوان، معاویه و اهل شام را دعوت به پذیرش حکم قرآن کرده بود و آنان نپذیرفته بودند و اینکه در آستانه شکست قرار گرفته بودند قرآن را دستاویز خود کرده بودند. ولی نیرنگ عمر و عاص کار خود را کرد و گروه زیادی از سپاه عراق که تعداد آنها بالغ بر ۱۰ هزار نفر بود دست از جنگ برداشتند و خواستار مذاکره شدند و هر چه حضرت از مذاکره و حکمیت نهی کردند؛ اما بی‌توجه و حتی تهدید صحابه و اصرار بر مذاکره و ساده‌لوحی ابو موسی سبب برد باخت مذاکره شد.

دشمن همواره تلاش کرده تا با استفاده از ابزارهای مختلف به اعتقادات و باورهای نسل جوان و نوجوان مسلمان ضربه بزند. مقام معظم رهبری امام علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «دشمن با همه ابزارهایی که برایشان ممکن بوده، حمله کرده‌اند به ما برای سست کردن اعتقادات دینی ما، سست کردن اعتقادات سیاسی ما، تقویت نارضایی‌هادر داخل کشور، جذب جوان‌ها به خصوص جوان‌های فعال و اثرگذار در سطوح مختلف برای مقاصد خودشان.»^۳

با این تفاسیر، قشرجوان و نوجوان می‌توانند مهم‌ترین جامعه هدف دشمن در اجرای پروژه نفوذ باشند تا با ایجاد تزلزل در باورهای دینی، تغییر در اعتقادات مذهبی را به ثمر بنشانند در این صورت دشمن دیگر نیاز به لشکرکشی برای سلطه بر یک جامعه را ندارد؛ بلکه روح جامعه مورد نظر خود را برای پذیرش سیاست‌های ضد دینی آماده کرده است و در این حال افراد جامعه اسلامی، میان ولایت و امامت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ولایت یزید هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوند و حتی پرچم لشکر یزیدیان را در دست گرفته و با افتخار علیه امام حسین علیه السلام شمشیر می‌کشند. اینجاست که حرمت حریم اهل بیت پیامبر ﷺ شکسته می‌شود و عده‌ای فقط به تماشا می‌نشینند و اینجاست که مردم کوفه سفير امام خود را رها کرده و حتی برای کشتن او رقابت می‌کنند.

در این میان، « بصیرت افزایی » در مقابله با توطئه‌های شوم دشمنان در پروژه نفوذ بسیار کارساز خواهد بود و پادزه‌ری بر زهر نفوذ است. اگر جوان در تحلیل مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به بصیرت لازم دست یابد، نه تنها خود می‌تواند دشمن را بشناسد و در جبهه او قرار نگیرد، بلکه برای خنثی‌سازی دسیسه‌های دشمنان با دانش و منطق تلاش نماید.

۲. خطرهای اخلاقی

یکی دیگر از خطرهای نفوذ دشمن، خطرهای اخلاقی است. در این مورد ترویج بی‌بندوباری و فساد اخلاقی از اهداف نفوذ

دشمن در بین جوانان است.

این توطئه در دستگاه یزیدی نمود جدی داشته و خود یزید به این فساد اخلاقی مبتلا بوده است. ابن کثیر در این باره عبارتی دارد که به اشتهر ایزید در این کارتصریح می‌کند: «او به چنگ و نوشیدن شراب و موسیقی و شکار و برگزیدن مردان و زنان خواننده و سگ و جانوران شاخ زن همچون قوچ و خرس و بوزینه علاقه داشت و هر روز صبح که از خواب بر می‌خواست، مست بود.»^۴

حتی برخی از مورخان یزید را پیشگام فسادهای اخلاقی شمرده‌اند: «یزید بن معاویه نخستین فرد بود که آشکارا شراب نوشید و نسبت به موسیقی و شکار و گزیدن کنیزان آوازه خوان و آمردان و سرگرم شدن با بوزینگان به گونه‌ای که متوفان را به خنده و ادار و جنگ دادن سگ و خروس، از خود شیفتگی نشان می‌داد.»^۵

امروز نیز وقتی دشمنان اسلام در جبهه‌های نظامی با تجربه تلخ شکست مواجه شده‌اند، تصمیم گرفتن در جبهه فرهنگی و از طریق حمله به ارزش‌ها و اخلاقیات دینی مسلمانان وارد عمل شوند و بدین ترتیب از درون به اسلام حمله کرند تا آنجا که روزبه روز تهاجمات آن‌ها در این عرصه پیچیده تر و مرموزانه تر گشته است.

مقام معظم رهبری دامنه تعابیر دقیقی را در این مورد به کار برده‌اند؛ تعابیری چون: تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، براندازی فرهنگی، ناتوی فرهنگی و جنگ نرم و درنهایت به

مسئله نفوذ فرهنگی، فکری و سیاسی بارها اشاره فرموده‌اند تا هرچه بیشتر مردم، دانشجویان و جوانان را به خطرات این مسئله و اهمیت مقابله با آن توجه دهند.

ایشان در یکی از سخنانشان می‌فرمایند: «دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط – فرهنگ فساد و فحشاء – سعی می‌کند جوان‌های مارازما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می‌کند، یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شبیخون فرهنگی و یک قتل عام و غارت فرهنگی است»^۶

از مهم‌ترین ابزارهای فرهنگی برای تخریب اخلاق، گسترش فساد اخلاقی است. فساد اخلاقی اعم از راه‌ها و روش‌های ضد فرهنگی است که ممکن است از عناصر داخلی گرفته شده و یا از فرهنگ بیگانه وارد جوانان گردد. از جمله مفاسد اخلاقی، گسترش فساد جنسی در بین جوانان است. فیلم‌های ویدیوئی، برنامه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای، مجلات و تصاویر مبتذل کاتالوگ کالاهای لوکس و تبلیغات روانی که از این ابزارهای نشأت می‌گیرد، همگی سعی دارند تا قشر جوان جامعه مارادر فساد جنسی فروبرند.

امیرالمؤمنین علی علیل^۷ می‌فرمایند:

«مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلِكَهَا مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فَقَدْ أَهْلَكَهَا^۸؛ هر کسی که نفس خود را اصلاح کند مالک آن شده و هر کسی نفس خود را ره‌سازد آن را هلاک ساخته است.»

پیروی از هوای نفس یکی از نمونه‌های فساد اخلاقی است به آن جهت که آدمی را به سوی پایین و در مسیر سقوط قرار می‌دهد آن را هوی نامیده‌اند.

استاد شهید مرحوم آیت‌الله مطهری در کتاب «آشنایی با قرآن» قصه پرغصه اندلس اسلامی را این‌گونه شرح می‌دهد: «تاریخ بشر نشان می‌دهد که هر گاه قدرت‌های حاکم می‌خواهند جامعه‌ای را تحت سلطه خود قرار دهند و آن را استثمار کنند، تلاش می‌کنند تا روح جامعه را فاسد کنند و برای این منظور تسهیلات شهوت‌رانی را برای مردم مهیا می‌کنند و آن‌ها را به شهوت‌رانی ترغیب می‌کنند. نمونه عبرت انگیزی از این شیوه کثیف، فاجعه‌ای بود که در اسپانیای مسلمان برای مسلمانان اتفاق افتاد.

مسیحیان برای خارج کردن اسپانیا از چنگ مسلمانان، از راه فاسد کردن روحیه و اخلاق جوانان مسلمان وارد عمل شدند تا آنجا که توانستند وسایل لهو و لعب و شهوت‌رانی را به سهولت در اختیار مسلمانان قرار دادند و در این کار تا آنجا پیش رفتند که حتی سرداران و مقامات دولتی را نیز فریفتند و آنان را آلوده ساختند و به این ترتیب توانستند عزم، اراده، نیرو، شجاعت، ایمان و پاکی روح مسلمین را لازمیان بردارند آن‌ها را به آدم‌هایی زیون، ضعیف، شهوت‌ران، شراب‌خوار و زن‌باره مبدل کنند و پر واضح است که غلبه و پیروزی بر چنین مردمی کاردشواری نیست.»

۳. خطرهای اجتماعی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در نسل جوان، خطرهای اجتماعی است. نمونه جریان آن در داستان حضرت موسی علیهم السلام و بلعم باعورا است که حضرت موسی علیهم السلام برای نجات ملت انطاکیه راهی جز سرکوبی ستمگران و فتح آن شهر و حومه نمی‌دید، برای اجرای این امرسپاهی به فرماندهی یوشع و کالب تشکیل داد و آن سپاه را به سوی انطاکیه رهسپار کرد.

عده‌ای از مردم اغفال شده انطاکیه گرد عابد خود بلعم باعور که اسم اعظم رامی دانست جمع شده ازاو خواستند تا درباره حضرت موسی علیهم السلام و سپاهش نفرین کند، بلعم درابتدا این پیشنهاد را رد کرد، ولی بعد بر اثر هواپرستی جواب مثبت به آن هداد، سوار بر الاغ خود شد تا به سرکوهی که سپاه حضرت موسی علیهم السلام از بالای آن پیدا بودند بروود و در آنجا در مورد حضرت موسی علیهم السلام و سپاهش نفرین کند، ولی در آنجا هرچه فکر کرد تا اسم اعظم را به زبان آورد و نفرین کند به یادش نیامد.

او که تیرش به هدف نرسیده بود و به طور کلی از دین و ایمان سرخورده شده بود، برای سرکوبی سپاه حضرت موسی علیهم السلام راه عجیبی را به مردم انطاکیه پیشنهاد کرد که همواره برای شکست هر ملتی، استعمارگران از همین راه استفاده می‌کنند، آن راه و پیشنهاد، این بود.

مرد انطاکیه از راه اشاعه فحشاء و انحراف جنسی و برداشت نیازنده و حجاب از زنان و دختران وارد عمل گردند، دختران و زنان زیبا چهره و خوش اندام را با وسائل آرایش بیارایند و آن‌ها را

همراه اجناس مورد نیاز به عنوان خرید و فروش وارد سپاه حضرت موسی علیه السلام کنند و سفارش کرد که هرگاه کسی از سربازان سپاه حضرت موسی علیه السلام خواست قصد سوء با آن دختران و زن‌ها کند مانع او نشوند.

آن‌ها همین کار را انجام دادند طولی نکشید که سپاه حضرت موسی علیه السلام بانگاه‌های هوسرود خود که به پیکر عربیان زنان کردند کم کم در پرتگاه انحراف جنسی قرار گرفتند تا آنجا که نوشته‌اند بیست هزار نفر از سپاه حضرت موسی علیه السلام به خاک سپاه افتادند و با وضع ننگینی سقوط کردند.^۸

امروزه نیز دشمن با ورود مدهای مبتذل لباس‌های زنانه و مردانه در بین جوانان به دنبال نفوذ در آنان است. حتی در داخل کشور عده‌ای با استفاده از امکانات داخلی، در تولید و توزیع لباس‌های مبتذل دست دارند. لازم به یادآوری است که مبنای کار این‌گونه تولید کنندگان، مجلات و نیز مدل لباس‌های غربی است که وارد کشور می‌گردد.

از دیگر اقدامات پروژه نفوذ در فضای اجتماعی، ایجاد روحیه مدنگرایی و اخلاق خاص ترویج کنندگان این مدها است که ترویج کننده ارزش‌های ضد اخلاقی از جمله هم‌جنس بازی و برقراری روابط آزاد جنسی ... هستند.

توزیع و گسترش مصرف موارد مخدوش و مشروبات الکلی از دیگر خطرات نفوذ اجتماعی است که دشمن با گسترش فساد و نابود کردن توان علمی و فکری نیروهای جوان جامعه می‌باشد که متأسفانه در سال‌های اخیر افزایش چشمگیری داشته است.

۴. خطرهای اقتصادی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در بین جوانان خطرهای اقتصادی است. برخی از جامعه شناسان همواره در تحلیل علل انحرافات جامعه، اثر بسزایی برای عامل اقتصادی و فقر قائل اند و بعضی دیگر نیز براین عقیده اند که تبعیض های قومی و نژادی که باعث بیکاری یا کم کاری می شود، عاملی برای گرایش به سوی کجروی است. از دیدگاه اسلامی تأثیر عوامل اقتصادی بر انحرافات اجتماعی هرگز قابل انکار نیست، افراد ضعیف النفسی چون عمر بن سعد که حرص و طمع چشمانش را کور کرده بود، در همان ابتدای امر اعتراف می کرد:

فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ

أُفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرِيْنِ^۹

يعنى به خدا سوگند، نمی دانم و من سرگردان مانده و در کار خویش اندیشه می کند بر دو خطر (یکی جنگیدن با امام حسین علیهم السلام برای به دست آوردن امارت ری و دیگری بدنام شدن در بین امت اسلامی)

عمر سعد در روز عاشورا در جواب بریر که او را نصیحت می کرد، گفت: «راست می گویی ای بریر! هر کس با حسین بن علی علیهم السلام او جنگ کند و حق ایشان را از ایشان بگرداند، جای او و فرزندان او و جنگ کند و حق ایشان را از ایشان بگرداند، جای او در آتش دوزخ باشد، لکن ای بریر ملک ری بزرگ است و ولایتی پر نعمت که ترک آن نتوانم گفت... شقاوت بر من مستولی شده

ونعمت وجاه و حرمت و دولت را در چشم من بیاراسته، می‌دانم
که بد می‌کنم؛ اما چه کنم». ^{۱۰}

نمونه دیگری از این اشخاص، سنان بن انس است که پس از
شهادت امام حسین علیه السلام و اسب دواندن بر پیکر مطهرش، بر
خیمه عمر بن سعد ایستاد و شعری خواند که حاکی از دنیاطلبی
او بود:

أَوْ قَرْكَابِيْ فَضْةٌ وَ ذَهْبٌ

إِنَا قُتْلَتْ سَيِّدُ الْمُحْجَبَا^{۱۱}

یعنی رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که من سلطان پرده دار را
کشته ام.

از دومین سخنرانی امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به خوبی
برمی آید که امام علیه السلام به عامل نفوذ اقتصادی و تأثیرات آن توجه
بسیاری داشتند، آنجا که فرمودند:

«وَقَدْ مُلِئَتْ بُطْوُنُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»^{۱۲}؛ و در اثر
غذاهای حرام و لقمه‌های غیرمشروعي که شکم‌های شما از
آن انباشته شده است، خدا این چنین بردل‌های شما مهر زده
است.»

امروزه نیز دشمن در صدد است از طریق مسائل اقتصادی، راه
نفوذ خود را در ایران باز کند. از مهم‌ترین مصادیق نفوذ
اقتصادی دشمن در اختیار گرفتن زمام کالاهای استراتژیک

کشور است. به هر حال هر اقتصادی برای رتق و فتق امور جاری خود یک نیازهای اساسی دارد. مثل گندم، روغن، برنج و ... که عمدهاً تحت عنوان کالاهای اساسی از آنها یاد می‌شود. اکنون این خطر وجود دارد که دشمن با استفاده از وابستگان خود چرخه تأمین این کالاهارا زیر چتر خود بگیرد و در بزنگاه‌ها از این مgra برای نفوذ استفاده کند. دشمن نشان داده است در مقاطع موردنیاز، از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند.

از دیگر مصادیق نفوذ اقتصادی دشمن ترویج کالای غیر ایرانی واستفاده آن در سبک زندگی ایرانی است همچنین رؤیا پردازی جوانان برای پول دارشدن در یک شب، با استفاده از بازاریابی شبکه‌ای که در سال‌های اخیر با برنامه‌های کویست و گل کویست در کشور شکل گرفت و بسیاری از جوانان را مبتلا کرد و سرمایه‌های فراوانی با این روش از کشور خارج شد.

۵. خطرهای سیاسی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در بین جوانان خطرات سیاسی است. امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: «مَنْ نَامَ لَمْ يُنْتَمِ عَنْهُ»^{۱۳} اگر مادر جبهه نبرد خوابمان برد، معناش این نیست که سرباز خط مقابل هم خوابش برد؛ نه او بیدار است؛ منتظر است ما خوابمان ببرد تا بر سر مابتازد. در میدان نبرد، کارزار همیشه نظامی نیست؛ گاهی سیاسی است؛ مقام معظم رهبری الله درباره نفوذ سیاسی می‌فرمایند: «نفوذ سیاسی هم این است که در مراکز تصمیم‌گیری و اگر نشد تصمیم‌سازی نفوذ بکنند. وقتی

دستگاه‌های سیاسی و دستگاه‌های مدیریتی یک کشور تحت تأثیر دشمنان مستکبر قرار گرفت، آن وقت همه تصمیم‌هادر این کشور بر طبق خواست و میل واردۀ مستکبرین انجام خواهد گرفت.^{۱۴}

ایشان در فرمایشی دیگر می‌فرمایند: «نفوذ امنیتی چیز کوچکی نیست، اما در مقابل نفوذ فکری و فرهنگی و سیاسی، کم اهمیت است.»^{۱۵}

یکی از مصادیق نفوذ سیاسی در بین جوانان مربوط به جریان فتنه ۸۸ است که کشور را به طور جدی تهدید کرد. براندازی نظام همواره راهبرد اصلی آمریکا علیه مابوده است، امانا کامی‌های پی‌درپی، این کشور را وادار نمود که راهبرد تعديل و تغییر رفتار را ترجیح دهد. این در حالی است که فتنه ۸۸ باعث شد تا آمریکا تصور کند فرصت برای بازگشت به راهبرد اصلی و احیاناً تحقق آن فرارسیده است. لذا با آغاز اراده‌کشی‌های خیابانی و آشوب‌های پس از انتخابات ۸۸ در تهران، به حمایت صریح از آن پرداختند و حتی اروپاییان نیز بانادیده گرفتن شورای امنیت و تصمیمات آن، به سوی تحریم‌های فراغطعنامه‌ای ناشی از تصمیمات شورای امنیت روآوردند که مجموعه‌ای از تحریم‌اعلام نظامی، صادراتی و وارداتی، سرمایه‌گذاری، مسافرت، حمل و نقل، همکاری‌های فنی و برخی موارد دیگر را در بر می‌گیرد.

اما عامل نجات بخش از فتنه بصیرت دهی عاشورا و تفکر امام حسین علیه السلام بود که دوباره محرم و صفر اسلام و انقلاب اسلامی ایران را حفظ کرد. خاصیت کشتی امام حسین علیه السلام نجات بخشی

فردی و اجتماعی است که در دوره‌های مختلف وقتی افراد و جوامع به آن چنگ زندناز آفاید و آسیب‌ها در امان مانده‌اند. چه تعداد از جوانان در محرم با توصل به امام حسین علیهم السلام توبه کردند؟ چه تعداد از جوامع با تفکر ظلم ستیزی امام حسین علیهم السلام از یوق ستم طالمان نجات پیدا کردند؟

گریزو روضه

برنامه نفوذ دشمن در جوانان حتی در حساس‌ترین لحظات واقعه کربلا ادامه یافت. در کربلا هنگامی که علی اکبر علیهم السلام وارد میدان شد، از آنجا که مادرش دخترزاده ابوسفیان بود، یک نفر از لشکریان ابن سعد با صدای بلند به او گفت: یا علی! چون توبا امیرالمؤمنین یزید قرابت و خویشاوندی داری و ما دوست داریم، حق رحم را مراعات کنیم، حاضریم به تو امان بدھیم و از جنگ با تو، صرف نظر نماییم.

حضرت علی اکبر علیهم السلام در پاسخ وی فرمود: قرابت و خویشاوندی من با رسول خدا علیهم السلام مقدم بر آن و شایسته تر بر رعایت است. پس از آن حمله شدیدی کرد و در ضمن حمله با این شعر، خود و هدفش را معرفش می‌فرمود:

انا على الحسين بن على
نحن و رب البيت! اولى بالنبي
تالله لا يحكم فينا ابن الدعى
أضرب بالسيف احامي عن ابى

اضربکم بالسف حتی یلتوى

ضرب غلام هاشمی قرشی^{۱۶}

منم علی پسر حسین بن علی، سوگند به خدای کعبه که ما اولی به پیغمبریم، به خدا قسم نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند، با این شمشیر برشما می‌تازم و از پدرم، حمایت می‌کنم و این شمشیر را آن چنان برشما فرود بیاورم که در هم بپیچید، مانند شمشیر زدن جوان هاشمی قریشی حضرت علی اکبر علیهم السلام نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان رفت. هر کسی از بنی هاشم اذن میدان می‌خواست، امام اجازه نمی‌داد؛ اما تا فرزندشان اذن خواست، امام به ایشان اجازه میدان رفتن داد. در دل امام غوغایی برپا شد در مقابل آمده، آقا صدزاد: علی جان! می‌خواهی بروی برو، ولی کمی خرامان خرامان برو تا بیشتر بتوانم ببینم. نگاهی مأیوسانه به او کرد و گفت:

«فَقَالَ اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَأَشْبَهُ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلْقًا وَمَنْطَقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَا إِذَا أَسْتَقَنا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ^{۱۷} خدایا! خودت براین قوم شاهد باش که به سوی آنها جوانی رفت که از نظر جمال و کمال و سخن گفت، شبیه ترین مردم به رسول تواست و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر توبودیم به چهره علی اکبر می‌نگریستیم.»

حضرت علی اکبر علیهم السلام وارد میدان شد و جنگی حیدری کرد. در مقتل آمده ۱۲۰ مرد از سواران دشمن را کشت، تشنگی برایشان

چیره گشت و نزد پدر برگشت:
 «يا آباء! العَظْلُشْ قَتَلَنِي ثُقُلُ الْحَدِيدِ أَجَهَدَنِي^۸; پدر جان!
 شدت تشنگی مرا کشته و سنگینی اسلحه مرابه زحمت
 انداخته.» امام حسین علیهم السلام گریه کردند و فرمودند: محبوب
 دلم! صبرکن. به زودی رسول خدا تورا سیراب خواهد کرد که
 بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد.»

اما آه از آن لحظه‌ای که جوان غریبانه پدرش را صدا زد! چه
 گذشت لحظه‌ای که حضرت با بدن قطعه قطعه شده فرزندش
 رو برو شد؟

سخت است پیش چشم بابا

غلطیده به خون جوان بمیرد
 از بهر پدر عصای پیریست
 ای وای که پیش از آن بمیرد

حضرت آدم علیهم السلام وقتی چشمش به سرشکسته پسرش افتاد،
 صحیحه و ناله‌اش بلند شد، از آن پس آدم علیهم السلام از فراق نوردیده،
 شب و روزتا چهل شبانه روز گریه می‌کرد. حضرت یعقوب علیهم السلام
 لباس خونی فرزندش را دید چهل سال گریست تا اینکه
 چشمانش سفید شد با اینکه می‌دانست فرزندش زنده است؛ اما
 جگرها بسوزد برای آن پدری که وقتی بالای سرپسرش رسید،
 دید علاوه براین که سرو صورتش پراز خون است تمام بندش هم

قطعه قطعه شده است به قدری این بدن پاره پاره شده که توان
برداشتن بدن را ندارد.
جوانان بنی هاشم بباید

علی را بدرخیمه رسانید
خداداند که من طاقت ندارم

علی را بدرخیمه رسانم





۱. روش ابهامی.
۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۴.
۳. بیانات در دیدار اعضای ستاد کنگره شهدای استان چهارمحال و بختیاری؛ . ۱۳/۰۷/۱۳۹۴
۴. البدايه والنهايه، ج ۲، ص ۲۸۵.
۵. معالم المدرستين، ج ۳، ص ۲۴.
۶. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در دیدار با فرماندهان گردان عاشورا، . ۷۱/۴/۲۲
۷. غرر الحكم ودرر الكلم، ص: ۵۷۹.
۸. پوشش زن دراسلام: ص ۴۸.
۹. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج ۴، ص ۹۸.
۱۰. الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ج ۱، ص ۸۹۸.
۱۱. انتساب الاشراف الجزء الرابع، القسم الثاني، ص ۲۰۵.
۱۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.
۱۳. نهج البلاغه، نامه ۶۲.
۱۴. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: ۲۵/۰۶/۱۳۹۴.
۱۵. همان.
۱۶. تسلية المجالس وزينة المجالس (مقتل الحسين علیه السلام)، ج ۲، ص: ۳۱۱.
۱۷. اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهري، ص ۱۱۳.
۱۸. تسلية المجالس وزينة المجالس (مقتل الحسين علیه السلام)، ج ۲، ص: ۳۱۱.

فصل اول

شب
نهم محرم

اهداف دشمنان
برای نفوذ در
انقلابیون

پیغمبر

ایجاد انگیزه^۱

در حادثه کربلا سه شخصیت متفاوت، نقش آفرینی کرده‌اند:

اول: امام حسین علیه السلام، که به هیچ قیمتی تسلیم حرف باطل نمی‌شود و تا آخرین نفس، پای انقلاب خود می‌ایستد و جان خویش و عزیزانش را در این راه تقدیم می‌کند و به آنچه که اهل باطل از ایشان می‌خواهند تن در نمی‌دهد. آری، حسینیان از آب می‌گذرند، اما از آبرونه. همین آبروپایه‌های انقلاب ایشان را شکل داده و سبب شده اکنون نیز راه آن ادامه یابد.

دوم: یزیدی که همه را تسلیم خود می‌خواهد و مخالفان را تحمل نمی‌کند. سرِ حرفش می‌ایستد و نوه پیغمبر خدا علیه السلام را سرمی برد. بی آبرویی رابه جان می‌خرد تا به چیزی که می‌خواهد برسد. او نیز در راه خود ذره‌ای شک ندارد.

سوم: عمر سعدی که بر اساس نقل‌های تاریخی تارو ز هشتم ماه محرم هنوز در تردید به سرمی برد. هم دنیارامی خواست هم آخرت. هم به دنبال رضایت گرفتن از امام حسین علیه السلام بود و هم

به دنبال جذب منافعی که از یزید به او می‌رسید. امارات ری را همراه با احترام مردم می‌خواست. نه حاضر بود از قدرت بگذرد و نه از خوشنامی. هم آب می‌خواست و هم آبرو! اما عاقبت عمر سعد نه سهمی از قدرت بردو نه از خوشنامی! نه دنیادارد و نه آخرت و به هیچ‌کدام از چیزهایی که می‌خواست، نرسید. برای اینکه بتوانیم این قضیه را بیشتر واکاوی کنیم، باید به چند سؤال زیر پاسخ دهیم:

چرا یزید و عبیدالله ابن زیاد، عمر سعد را برابری مقابله با انقلاب امام حسین علیه السلام انتخاب می‌کنند؟ و چرا آنان از افراد دیگر و نزدیکان خود استفاده نکردند؟ چرا یزید و عبیدالله یقین داشتند که تنها عمر سعد می‌تواند اهدافی که برای فتنه‌های شان در نظر داشتند را محقق نماید؟ و اصلاح‌چرات تمام هم و غم عبیدالله بزرگان کوفه بود و به هر نحوی حتی باستثنی دروازه‌های کوفه، اجازه الحق بزرگان به لشگر ابا عبدالله الحسین علیه السلام رانداد؟

متن و محتوا

جنگ میان اسلام اهل بیت علیه السلام بنی امية، و به تعبیری، درگیری میان حق و باطل، قدمتی به درازی تاریخ اسلام، دارد. از ابتدای اسلام، بنی امية به عنوان نماد جبهه باطل و نفاق داخلی در میان امت اسلام در یک طرف قرار داشته و اهل بیت علیه السلام به عنوان نماد جبهه حق، در طرف دیگر.

امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده‌اند:

«إِنَّا وَآلَ أَبِي سُفِيَّانَ أَهْلُ بَيْتِنَا تَعَادِيَنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ

وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قاتِلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَقاتَلَ مُعَاوِيَةً
عَلَى بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَقاتَلَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلَى
وَالسُّفِيَانِي يَقَاتِلُ الْقَائِمِ؟ مَا وَخَانَدَنَ ابْوَسَفِيَانَ، دَوْخَانَوَادَهُ
هَسْتِيمَ كَهْ بَهْ جَهَتْ خَداونَدَ بَا يَكْدِيْگَرْ دَشْمَنَى كَرْدِيمَ، مَا
خَداونَدَ رَاتْصِدِيقَ كَرْدِيمَ وَآنَهَا تَكْذِيْشَ كَرْدَنَدَ، ابْوَسَفِيَانَ بَا
پِيَامِبَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنْكِيدَ وَمَعَاوِيَهَ بَا عَلَى بَنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَزِيدَ بَا
حَسِينَ بَنَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، سَفِيَانِي نِيزَ بَا قَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَواهدَ جَنْكِيدَ».

قرائن و ظواهر نشان می داد که در زمان حکومت معاویه و یزید، درک این روایت امام صادق علیه السلام برای افراد زیادی ممکن نبوده است؛ زیرا خاندان ابی سفیان یک سیر به ظاهر اسلامی را برای مسیر حکومت خود معین کرده بودند. مثلاً معاویه با ظاهری اسلامی حکومت را در دست داشت و تا پایان عمر آزاده اسلامی را برآورد کرد و فریب دست برنداشت و سعی می کرد برای تصمیمات و سیاست های ضد اسلامی خود، دلایل اسلامی مهیا نماید تا آنجا که حتی برای مخدوش نمودن چهره امیر مؤمنان از جعل روایات پیامبر علیه السلام استفاده می کرد و این یعنی استفاده از ابزارهای دینی برای براندازی اصل دین.

او با همین روش، مردم شام را سال هادر گمراهی نگه داشت و سپس دامنه این گمراهی را به مرکز خلافت امیر مؤمنان علیه السلام نیز کشاند! به نحوی که پس از آن حضرت بانفوذ در میان سپاهیان امام حسن مجتبی علیه السلام به آسانی لشگر دوازده هزار نفری آن حضرت را متفرق ساخت.

هدف اصلی دشمن از نفوذ

باروی کارآمدن یزید و نوع تفکراو، پروژه جدید اسلام ستیزی آغاز شد. یزید از همان ابتدا با اسلام به مخالفت پرداخت و دیگر پایبند به ظواهر اسلام نبود. این اقدام او بازمینه سازی معاویه اتفاق افتاد.

سرهای مقدس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که با چوب دستی خود بربل و دندان امام حسین علیهم السلام می‌زد، این اشعار را می‌خواند:

لَعِبْتُ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلٌ

لَيْلَتُ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا

جَزَعَ الْخَرْجُ مِنْ وَقْعِ الْأَسْلُ^۲

فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده! کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می‌دیدند که قبیله خزر ج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است! در آن حال، از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستت درد نکند! امروز کیفر مجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!

عبارات فوق، اصلی‌ترین هدف یزید را مشخص نمود و آن براندازی کامل دین اسلام بود. اما متاسفانه برخی از مؤمنان

فریب حیله‌های وی را خوردند و بعد از امیدواری به ایشان، علیه امام حسین علیه السلام شمشیر کشیدند.

آیاتی از قرآن کریم، نسبت به دلخوش بودن به دوستی یهودیان و مسیحیان به ما هشدار می‌دهد:

«وَلَنْ تَرْضِيَ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَبَعَ مِلَّتَهُمْ»؛ هرگز یهود و نصاری از توارضی نخواهند شد، مگر آنکه پیروی از آیین آن‌ها کنی.

صاحب مجمع‌البیان در تفسیر این آیه چنین آورده است: یهود و نصاری از پیامبر اسلام ﷺ درخواست متارکه جنگ و آتش بس نموده و چنین وانمود کردند که بعد از متارکه و مهلت دادن، اسلام را پذیرفته و ازاو پیروی کنند. از این‌رو خداوند پیامبرش را از موافقت آنان ناامید ساخته و فرمود:

«وَلَنْ تَرْضِيَ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَبَعَ مِلَّتَهُمْ»

برخی هم گفته‌اند: پیامبر اکرم ﷺ سعی و کوشش فراوان مبذول می‌داشت تا آنان را راضی کرده و در دین اسلام وارد شوند، از این نظر به آن حضرت دستور داده شده که در این راه سعی و کوشش به کار مبر، بلکه دستورالهی را که عبارت از مجاهده و جنگ با آنان است مورد عمل قرار ده.

این جمله دلالت می‌کند براینکه در هیچ حال خشنود کردن آنان ممکن نیست؛ زیرا خداوند خشنودی آنان را فقط در یک صورت عملی می‌داند و آن وقتی است که پیامبر اسلام ﷺ یهودی و یا

نصرانی شود و چون این معنی ممتنع است پس خشنود کردن آنان نیز همین نحو است.^۵

این آیه و آیه‌های مشابه قرآن به ما هشدار می‌دهد که باید نسبت به نقش‌های دولت‌های اروپا و آمریکا که اکثراً مسیحی‌اند؛ و در راستای منافع دولت یهودی غاصب فلسطین گام بر می‌دارند، هوشیار باشیم.

رابطه اقتصادی و تجاری و علمی مانیز باید همراه با هوشیاری پیگیری شود و همواره در این داد و ستد ها این آیه را چراغ راه خود قرار دهیم:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ خداوند هیچ‌گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود.»

هشدارهای قرآنی بیان‌گر آن است که خدا نمی‌خواهد غیر مسلمین، بر اهل ایمان و مؤمنین مسلط باشند. ما هم باید این نفوذ ناپذیری را در خودمان به وجود بیاوریم.

در دوره کنونی ما هم وضع بدین منوال است، بایک تفاوت که در صدر اسلام، حکومت با پیامبر بود؛ ولی الان با یهود و نصاری (آمریکا و به تعبیری استکبار جهانی) در حالی که قرآن به ما تذکرمی دهد: تا وقتی که مثل آن‌ها نشوید و دین و سنت‌های خود را کنار نزنید؛ دشمن از شما راضی نمی‌شود.

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران می‌فرمایند: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، صهیونیست‌ها و امریکا و شوروی در تعقیبمان

خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی مان را لکه دار نمایند. بعضی مغرضین، ما را به اعمال سیاست نفرت و کینه تو زی در مجتمع جهانی توصیف و مورد شماتت قرار می دهند و با دلسویزی های بی مورد و اعتراض های کودکانه می گویند: جمهوری اسلامی سبب دشمنی ها شده است و از چشم غرب و شرق وايدى شان افتاده است! که چه خوب است [به] اين سؤال پاسخ داده شود که ملت های جهان سوم و مسلمانان، و خصوصاً ملت ايران، در چه زمانی نزد غربی ها و شرقی ها احترام و اعتبار داشته اند که امروز بی اعتبار شده اند!»^۷

بنابراین در طول تاریخ همواره حق و باطل در میدان های مختلف، با هم درگیری هایی داشته اند. یکی از آن درگیری های بزرگ، حماسه کربلا است که گرچه ظاهراً به شکست گروه حق انجامید؛ ولی طبق آیه شریفه: «لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِكُفَّارِنَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» گروه باطل با آن همه قساوتی که به خرج دادند، نتوانستند پیروز نهایی باشند و آن ها اثری باقی نیست، ولی راه سید و سالار شهیدان و یارانش، روز به روز بیشتر تجلی پیدا می کند.

با زهم تکرار می کنیم که هدف اصلی یزیدیان از نفوذ در مؤمنان، براندازی اصل دین اسلام است.

ساير اهداف دشمن از نفوذ الف) تغيير نگاه و تفکر افراد مؤثر

در صحنه کارزار کربلا اين هدف نمود خاصی داشته و افراد

متعددی مورد این هدف قرار گرفته‌اند. برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. عمر سعد

از سیاست‌های معاویه برخورد با دین به وسیله ابزاری‌های دینی بود، یزید نیز همین سیاست را به کار می‌گرفت و انتخاب عمر سعد بر همین مبنای اتفاق افتاد.

عمر سعد پسر سعد بن ابی وقار، یکی از سرداران صدر اسلام است. او در سن نوجوانی همراه پدر در فتح عراق شرکت کرد (سال ۵۱۷ ق.). پدرش از بزرگان محسوب شده و سردار جنگ علیه ایران بود و از اعضای شورای شش نفره خلافت بعد از عمر محسوب می‌شد.

در حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد با زیرکی به دنبال شخصیتی می‌گشت که از موقعیت خوبی در میان مسلمین برخوردار بوده و اثرگذاری او و قدرت تخریب بالای او زبانزد باشد. او بعد از تلاش و کوشش بسیار، عمر سعد را برای این هدف انتخاب نمود. بنابراین انتخاب عمر سعد آگانه و با دقت تمام صورت گرفته است.

۲. شریح بن حارت کندی

شریح بن حارت، قاضی معروف کوفه و وابسته به امویان بود. او در زمان عمر بنه قضاوت کوفه منصوب شد و مدت شصت سال این شغل را داشت. اولین مداخله شریح در آغاز انقلاب کربلا، مربوط به بیعت هفتاد تن از بزرگان کوفه همچون: حبیب بن مظاہر، محمد بن اشعث، مختار ثقی، عمر بن سعد و دیگران در حضور شریح و شاهد گرفتن وی بر هواداری آل علی علیه السلام و دعوت

از امام حسین علیه السلام برای سپردن حکومت کوفه به او بود.^۸ ولی صرف نظر از پیمان شکنی بیشتر این بزرگان، خود شریح نیز به محض ورود عبیدالله به کوفه در دارالاماره حضور یافت و بدون در نظر گرفتن تعهد بروفاداری با آل علی علیه السلام، به جرگه مخالفین آن‌ها پیوست و یکی از مشاورین درگاه عبیدالله گردید.^۹ عبیدالله نیز که جهت رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی همچون شریح قاضی، نیاز داشت، ازاو استقبال کرد. چرا که در میان مردم مقدس مآب کوفه، شریح از شخصیت ممتازی برخوردار بود.^{۱۰}

ب) تخریب مظاہر اسلامی

هدف دیگریزیدیان از نفوذ در میان مسلمانان، تخریب مظاہر اسلامی بوده است. این هدف نیز در قالب های زیر رخ داده است:

۱. تلاش برای تخریب شأن و جایگاه امامان علیهم السلام
عبیدالله بن زیاد برای دست یابی به این هدف، ابتدا با تدوین برخی از قوانینی که در ذیل بدان اشاره می‌شود، از ورود معارف اهل بیت علیهم السلام به سرزمین خود جلوگیری کرد:

■ منع از رفت و آمد محدثین سایر بلاد اسلامی به حوزه حکومتی خود؛ (عدم اجازه معاویه به ابوذر که تبعیدی عثمان به دمشق بود، برای ماندن در این منطقه، به همین دلیل بود. بعدها نیز هر کسی که به شام می‌آمد و معاویه متوجه می‌شد که افکار او ممکن است ذهن مردم شام را، به قول او، فاسد کند، وی را لشام بیرون می‌کرد.)^{۱۱}

■ جلوگیری از خروج و اقامت شامیان در خارج از شام به مدت طولانی؛

■ جلوگیری از کتابت و نقل احادیث نبوی ﷺ در شام و ترویج علوم و فنون دیگر به جای علم حدیث (همین امر منشأً ورود بسیاری از اسرائیلیات و فرهنگ ساختگی یهود به کتب اسلامی شد).

این مسیر در حکومت یزید نیز ادامه داشت. دلیل آن نیز در تاریخ کربلا مشهود است. برخورد مردم شام با کاروان اسرابه عنوان افراد خارجی و اتفاقاتی که در مجلس یزید افتاد، شاهد این مدعای باشد.

عدم معرفت نسبت به ولایت حتی در میان خواص نیز رخنه کرده بود. «سلیمان بن صرد خزاعی» یکی از شیعیان برجسته‌ای است که از شأن اجتماعی بالایی برخوردار بوده و کسی است که در زمان امام حسن عسکری باتندی؛ خطاب به امام زمانش می‌گوید: چرا صلح را پذیرفتی؟

اما همین سلیمان، حکومت نظامی اعلام شده توسط عبیدالله در کوفه را بهانه کرده و به طرف کربلانمی رود و خود را زیارتی امام حسین علیه السلام محروم می‌سازد.

۲. اقدام به تخریب کعبه

در سال ۶۴ هجری و در روز سوم ماه ربیع الاول به دستور یزید خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند.^{۱۲}

این فاجعه یازده روز قبل از هلاکت یزید به وقوع پیوست. جنگ میان سپاه حصین بن نمیر و یاران عبدالله بن زبیر ابتدا در بیرون

شهر مکه انجام شد. پس از کشته شدن تعداد زیادی از افراد عبدالله بن زیبروی به داخل شهر مکه پناهنده شد. سپاه حسین بن نمیر بیش از دو ماه، شهر مکه را به محاصره خود درآوردند و در طی همین مدت بود که خانه کعبه را با منجنيق، سنگ زند و در خانه خدا آتش افروختند.

ج) ایجاد شبهه در بین خواص

هدف دیگر دشمن از نفوذ در بین انقلابیون، ایجاد شبهه در میان خواص است تا انتوانند میان حق و باطل تشخیص دهند و به عبارتی از بصیرت محروم شوند.

«قره بن قیس حنظلی» یکی از مصادق این بخش در انقلاب کربلا است. او علی‌رغم شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمر سعد کnar کشیده و به حق بپیوندد.

در انقلاب ما هم نمونه‌هایی از شبهه افکنی در بین خواص را می‌توان یافت، به عنوان مثال شواهدی در دست است که نشان می‌دهد، در سال ۸۸ و در کشاکش دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، برخی از رابطین امنیتی سفارتخانه‌های اروپایی موفق شدند تا به ستادهای انتخاباتی کاندیداهای خاص نفوذ کنند. در این زمینه «الکس پین فیلد» دبیر اول سیاسی سفارت انگلیس با برخی اعضای احزاب و نیز با اعضای ستاد انتخاباتی نامزدهای خاص ملاقات‌هایی داشت و «تام برن» دبیر دوم سفارت هم تحت پوشش توریست به ستاد انتخاباتی چند تن از

نامزدهای دوره دهم ریاست جمهوری رفت و آمد می‌کرد.^{۱۳} اما تفاوتی که انقلابیون مابا مردم زمان امام حسین علیهم السلام داشتند، این بود که مردم ایران به سرعت دست‌های اجانب را تشیخ‌ص دادند و گوش به فرمان ولی زمانشان شدند و در نهم دیماه با یک حرکت خودجوش، به دفاع از آرمان‌های انقلابشان پرداختند. البته در کربلاهم افرادی بودند که نفوذ یزیدیان لحظه‌ای آنان را از امام زمانشان جدا نکرد.

یکی از این افراد حضرت عباس علیهم السلام است. در کربلا شمر لعین برای عباس علیهم السلام و برادرانش امان نامه آورده بود تا به زعم خود آن هارا از مرگ نجات دهد. ولی این امان نامه به هیچ وجه رایگان نبود و بهای آن تسلیم در برابر خواسته‌های انسان فاسقی چون یزید، بود. علمدار کربلا با آن اعتقاد راسخی که به امام خویش داشت، خطاب به شمر گفت:

«تَبَّئْ يَدَاكَ وَلُعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَ اللَّهِ أَتَأْمُرُنَا
أَنْ نَتْرُكَ أَخَانَا وَسَيَّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ (سلام الله عليهما)
وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ الْلُّعْنَاءِ وَأَوْلَادِ الْلُّعْنَاءِ؟»^{۱۴} دستت بریده باد!
لעת بر امان نامه‌ات. ای دشمن خدا! من خواهی که برادرم،
سرورم و امامم را ترک بگوییم و در اطاعت لעת شدگان و
فرزند لעת شدگان وارد شوم؟»

آری، عباس بن علی علیهم السلام بی‌اذن ولی امر خویش، به شمر نگاه هم نمی‌کند و آنگاه هم که امام حسین علیهم السلام به عباس اذن می‌دهد تا جواب شمر را بدهد، هر چند فاسق باشد، (أَجِبُوهُ وَإِنْ

کان فاسقاً^{۱۵} و وقتی شمر، برای علمدار کربلا امان نامه می‌آورد، حضرت عباس علیهم السلام که کانون غیرت، حمیت و وفاداری است، بر شمربانگ می‌زند و می‌فرماید:

«لَعْنَكَ اللَّهُ وَلَعْنَ أَمَانَكَ أَتُؤْمِنُنَا وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ^{۱۶}؛
لعنت خدا بر تو و امان نامه توای دشمن خدا! ما را فرمان
می‌دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین علیهم السلام دست
برداریم و سردر طاعت ملعونان و ناپاکان در آوریم، آیا ماما را
امان می‌دهی، ولی برای فرزند رسول خدا علیهم السلام امانی نیست؟»

عباس بن علی، چنان با قاطعیت سخن می‌گوید، که دشمن نامیدانه، به خیمه خویش، بازمی‌گردد.

مقابله بانفوذ به سبک حضرت ابا الفضل علیهم السلام ■ بصیرت:

امام صادق علیهم السلام درباره عمومیش عباس علیهم السلام می‌فرماید:
«کانَ عَمَّنَا الْعَبَاسَ نَافِذَ الْبَصِيرَةٍ^{۱۷}؛ عمومی ما عباس دارای
بصیرت ژرف بود.»

■ عدم تعلق به دنیا:
در تاریخ می‌خوانیم:
«بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثْرُ السُّجُودِ^{۱۸}؛ [در پیشانی] و بین چشمان او اثر
سجده [نمایان] بود.»

نقل شده که روی قاتل عباس که از طایفه «بنی دارم» بود، سیاه شده بود. علت را زاو پرسیدند. گفت: «من مردی را که در وسط پیشانی او اثر سجده بود کشتم که نامش عباس بود.»^{۱۹}

■ عشق به ولایت و ولایت پذیری

گریزو روضه

آنقدر عاشق ولایت بود که امام زمانش عاشق او بود. تاریخ می‌نویسد:

«لَمْ يَبِقُ الْحُسَيْنُ بَعْدَ أَبِي الْفَضْلِ إِلَّا هَيْكَلًا شَاصِصًا مُعْرِيًّا عَنْ لَوَازِمِ الْحَيَاةِ»؛^{۲۰} از امام حسین بعد از [مرگ] ابا الفضل جزه‌ی کلی [ومشتی استخوان] خالی از لوازم حیات و زندگی باقی نماند.

پس ازاوبود که دشمن جرأت و جسارت پیدا کرد و بر اصحاب و خیمه‌های امام حسین علیهم السلام حمله و رشدند. در تاریخ می‌خوانیم: «لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ تَدَافَعَتِ الرِّجَالُ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»؛^{۲۱} هنگامی که عباس کشته شد، مردان [دشمن از هرسو] بر اصحاب امام حسین علیهم السلام حمله و رشدند.

تابوبودی خیمه‌ها آرام بود
دشمنم در کربلا ناکام بود
تابوبودی من پناهی داشتم
با وجود تو سپاهی داشتم

تاتوبودی خیمه‌ها غارت نشد

بعد تو کس حافظاً یارت نشد

تاتوبودی چهره نیلی نبود

دست‌ها آماده سیلی نبود

تاتوبودی دست زینب باز بود

بودن‌با به‌حرم اعجاز بود

تاكه مشکت پاره و بی‌آب شد

دشمن پرکینه‌ات شاداب شد

حضرت عباس علیهم السلام بعد از شهادت علی اکبر می‌خواست به میدان برود، اما برادر به او اجازه میدان رفتن نداد، بعد از اصرار زیاد فرمود: مقداری آب برای کودکان بیاور.

پیشانی حسینش را بوسید و به سوی فرات حرکت کرد، مشک را پراز آب نمود، خود نیز شننه بود، می‌خواست آب بنوشد: «فَذَكَرَ عَطْشَ الْحُسَيْنِ وَمَنْ مَعْهُ فَرَقَى الْمَاءٌ»؛ سپس به یاد تشنجی حسین و همراهان [و کودکان] افتاد، پس آب را [روی آب] ریخت.»

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

وَبَعْدَهُ لَا كُنْتِ أَنْ تَكُونِي

هذا حسین وارد المئون

وَتَشْرِيبَنَ بارِدَ الْمَعِينِ

هان ای جان عباس! می‌دانی که پس از شهادت پیشوای آزادی، حسین چقدر زندگی بر تو گران است؛ می‌دانی چقدر در دنایک است

که توبخواهی پس ازاودراین فضای تیره و تارنفس بکشی و زندگی کنی؟
آنگاه فریاد برآورد:

«وَاللَّهِ لَا أُدْوْقُ الْمَاءَ وَسَيِّدِي الْحُسَيْنِ عَطْشَانًا»^{۲۳}؛ به خدا قسم آب نمی‌نوشم، در حالی که آقای من حسین تشنه است.»

شدت علاقه امام حسین علیه السلام به جناب ابوالفضل علیه السلام، مثل شدت علاقه حضرت رسول ﷺ به حمزه سید الشهداء و جعفر طیار بود و این شدت تاعاشوراً ادامه داشت تا اینکه صدای قمر بنی هاشم بلند شد: «ونادی باغلی صوتیه: أَذْرِكُنِی يَا أَخِی»^{۲۴}؛ با صدای بلند فریاد زد: برادر مرادریاب. ابی عبدالله خود را به بالین برادر رساند. اما اهل حرم دیدند امام حسین به طرف حرم برمی‌گردد اما با چه حالی؟

روایت شده که حضرت امام حسین علیه السلام فرمودند:
«الآن انكسر ظهری و قلت حیلتی؛ اکنون کمرم شکست و چاره‌ام کم شد».»



۱. تلخیقی از روش ابهام و سؤال.
۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۰.
۳. قصه کربلا، ص ۴۹۵.
۴. بقره/۱۲۰.
۵. ترجمه تفسیر مجمع البيان، ج ۲، ص ۱۸.
۶. نساء/۴۱.
۷. وصیت‌نامه سیاسی - الہی امام، ج ۲۱، پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه و قبول قطعنامه ۵۹۸.
۸. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، ص ۲۹۲۲-۲۹۲۳.
۹. همان، ص ۲۹۱۸.
۱۰. حماسه حسینی علیه السلام، ج ۱، ص ۴۲۴.
۱۱. الفتوح، ج ۲، صص ۳۶۰-۳۶۱.
۱۲. تتمه المنتهي، ص ۶۳.
۱۳. خبرگزاری تسنیم، اعتراف تکان‌دهنده کارمند سفارت انگلیس: ارتباط مستمر انگلیس با مشاور موسوی، ۷ دی ۱۳۹۴.
۱۴. اللھوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهري، النص، ص ۸۹.
۱۵. همان.
۱۶. إعلام الورى بأعلام الهدى، ص ۲۳۷.
۱۷. نفس المهموم، ص ۱۷۶ و اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۴۳۰.
۱۸. الذريعة، ص ۱۲۲.
۱۹. الواقع والحوادث، ج ۲، ص ۳۰.
۲۰. مقتل مقرم، ص ۲۶۹.
۲۱. الذريعة، ص ۱۲۴.
۲۲. کبریت الاحمر، ص ۱۵۹ و منتخب التواریخ، ص ۲۵۸.
۲۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ و ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۹۷.
۲۴. ابصار العین، ص ۳۰.

فصل اول

شب
دهم محرم

ابزارهای
نفوذ دشمن
برای تضعیف
انقلاب حسینی

علی‌الله

ب

ایجاد انگیزه^۱

تاریخ درس‌ها و عبرت‌های زیادی دارد و اگر نبود این درس‌ها و عبرت‌ها، چه بسا اشتباهات و خطاهای ملت‌ها مدام تکرار می‌شد. برای تذکر آن درس‌ها و عبرت‌ها و مصون ماندن از آن خطاهای شعارهایی مدنظر قرار می‌گیرد. یکی از شعارهایی که تقریباً از اوایل انقلاب و با شروع دوران دفاع مقدس به صورت همگانی مورد توجه مردم ایران قرار گرفته و در غالب مراسم‌های مذهبی و سیاسی کشور برزبان میلیون‌ها زن و مرد ایرانی جاری می‌شود، شعار: «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند» می‌باشد. شعاری که امروز ملت شجاع و قهرمان ایران اسلامی سرمی دهنده برگرفته از درس‌ها و عبرت‌های تاریخ اسلام می‌باشد و گویای این نکته ظریف است که ما با بصیرت و هوشیاری و با موقعیت شناسی و ولایت مداری، فریب نیرنگ بازان و حقه بازان زمانه‌ی خود را نخواهیم خورد و دست ازولی خود بر نخواهیم داشت. «ما اهل کوفه نیستیم» به این معنی است که در راه دستورات دین

و ولایت از چنان استقامتی برخورداریم که طمع مال دنیا و آسایش در آن نداریم تا رهبر دینی و سیاسی خود را تنها گذاشته و باعث شویم تاریخ صلح امام حسن عسکر را برو لیمان تحمیل گردد.

«ما اهل کوفه نیستیم» به این مفهوم است که ما گروهی نیستیم که دشمن بتوانند با ارعاب، مذاکره و تطمیع و تحریم، حمایت ماراز ولایت سلب کند؛ بلکه از دیار سلمانیم و در خیل کوفیانی همچون حبیب بن مظاہر، هستیم که تا آخرین قطره خون به حمایت از مولایمان می‌پردازیم و نمی‌گذاریم تاریخ کربلا دوباره تکرار شود؛

بنابراین «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» جمله‌ای است کوتاه، با مفهومی به عمق هزار و چهارصد سال تاریخ. پس نباید به آسانی از کنار آن گذشت.

حال این سؤال ها به ذهن می‌آید: چرا کوفه به اینجا رسید؟! چرا امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنی دقت داشت، در چنین قضیه آشکاری، دچار غفلت و سهل انگاری شد و فاجعه‌ای به عظمت کربلارخ داد؟ ما چه کنیم که آن گونه نشود؟ آیا مردم زمان ما، از جامعه زمان پیغمبر و امیر المؤمنین علی علیل قرص ترو محاکم تر هستند؟!

متن و محتوا

یکی از مؤثرترین راه حل‌های این است که باید ابزارهای دشمن برای نفوذ در مردم کوفه را شناخت و ابزارها و تکنیک‌های دشمن برای نفوذ در خواص را رصد کرد. باید دید دشمن چه کرد

با کوفیانی که با آن همه شورو شوق امام زمان خود را دعوت کردند، اما ایشان رایاری نکرده و حتی در برابر ولی خدا شمشیر کشیدند؟

کوفیان نامه‌های متعددی به امام حسین علیهم السلام نوشتند. نامه‌نگاری آنان، در ایام اقامت امام حسین علیهم السلام در مکه (دهم ماه رمضان سال ۶۰ق) آغاز شد^۲ و از جهت تعداد به حدی رسید که می‌توان از آن به نهضت نامه‌نگاری یاد کرد. این حرکت به مرحله‌ای رسید که در هر روز به طور متوسط شصدهزار نامه به امام علیهم السلام می‌رسید تا اینکه تعداد نامه‌ها به دوازده هزار نامه رسید.^۳

نامه‌نگاران از یک طیف خاص نبوده و گروه‌های مختلف با گرایش‌های بسیار متفاوت را در بر می‌گرفته، به گونه‌ای که در میان آن‌ها نام شیعیان خاصی همچون سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه خزاری، رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاہر دیده می‌شد. در نقطه مقابل افرادی از حزب اموی ساکن در کوفه، همانند شبث بن ربیعی (که بعداً مسجدی به شکرانه کشته شدن امام حسین علیهم السلام بنا کرد)، حجاج بن ابجر (که در روز عاشورا در حالی که از سرداران سپاه عمر بن سعد بود، نامه خود به امام علیهم السلام را انکار کرد)، یزید بن حراث بن یزید (او نیز نامه خود به امام علیهم السلام را در روز عاشورا انکار کرد) و عمرو بن حجاج زبیدی (أمّور شریعه فرات همراه با پانصد سوار به منظور جلوگیری از دسترسی امام علیهم السلام به آب) در فهرست آن‌ها دیده می‌شد که اتفاقاً سورانگیزترین نامه‌هارانیز اینان نگاشتند و به امام علیهم السلام گزارش

لشکری آماده (جنده مجند) را دادند.^۴

اما به نظر می‌رسد اکثریت نامه‌نگاران را - که در تاریخ نامی از آن‌ها برده نشده است - توده مردمی تشکیل می‌دادند که عمدتاً به دنبال منافع مادی خود بودند و به آن سمتی می‌رفتند که احساس می‌کردند باد به آن طرف می‌وزد. اینان گرچه در بحران‌ها، توان رهبری بحران را ندارند؛ اماً موجی عظیم‌اند که دشمن، می‌تواند با تدبیرهای خود، به خوبی از آنان بهره گرفته و با سواری گرفتن از آن‌ها، به مقصد خود برسد.

سیاست‌ها و ابزارهای نفوذ دشمن

سیاست‌ها و ابزار نفوذ دشمن برای رخنه در کوفیان و انقلاب حسینی علیهم السلام متعدد می‌باشد. در این فرصت به دو مورد اشاره خواهیم کرد:

۱. مذاکره

باورود ابن زیاد به کوفه، اشراف قبایل و نیز طرفداران اموی، به سرعت دور اورا گرفتند و اورادر جریان ریز مسائل کوفه گذاشتند. عبیدالله در همان آغاز ورود خود از محبوبیت امام علیهم السلام نزد کوفیان و گستردگی قیام به خوبی مطلع گشت و با عمامه‌ای سیاه و صورتی پوشیده وارد کوفه شد. مردم منتظر امام علیهم السلام به خیال آنکه او امام حسین علیهم السلام است، استقبال بسیار گسترده و پر شوری ازا و به عمل آوردند. ابن زیاد با این خدعاً بستر مذاکره و صحبت با مردم را برای خود فراهم کرد و با تکیه بر تجربیات

سیاسی خود در بصره و نیز با کمک طرفدارانش، سیاست‌های عاجلانه و ابزارهای مؤثری را برای نفوذ در مردم و تضعیف انقلاب حسینی علیهم السلام در پیش گرفت.

بنابراین مذاکره و تعامل درس عاشورای حسینی علیهم السلام نبود؛ بلکه از ابزارهای نفوذ دشمن در کربلا بود که با کمک آن، مردم را خریدند تا علیه امام خودشان شمشیر بکشند.

ابزار مذاکره برای دشمن به خوبی جواب داد و مردمی که آمده بودند سخنان امام حسین علیهم السلام را گوش دهنده دل‌هایشان با امام بود، شمشیرهایشان علیه امام از نیام خارج شد.

اینجا مناسب است این نکته را هم یادآور شویم که امام حسین علیهم السلام، هرگز به مذاکره به معنای تعامل و رسیدن به یک توافق با حکومت جورو ظلم و دستگاه نامشروع بنی امیه، تن نداد. در مکاتبه و نامه‌ای که بین امام حسین علیهم السلام و معاویه، صورت می‌گیرد، امام به صراحة، می‌فرماید: «آیا تو همان معاویه‌ای نیستی که فرزند ناپاکی چون زیاد را بر عراق و بصره مسلط کردی تا دست و پاهای مردم را قطع نماید، چشم‌های آنان را از کاسه درآورد، ایشان را بر فراز شاخه‌های درخت خرما به داربزند...»

إِنِّي لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَائِتَكَ عَلَيْهَا ... مَنْ بِرَاهِي اِنْ امْتُ، فِتْنَهَا بِرَگْ تراز این نمی‌بینم که تو خلیفه آنان باشی من نظری را برای خودم و دینم و امت حضرت محمد بهتر از این نمی‌بینم که با توجنگم: اگر من با توجهاد کنم، قربه الى الله تعالى جهاد می‌کنم و اگر جهاد با تورات رک

کنم، باید برای این گناه از پروردگارم طلب مغفرت کرده وازاو بخواهم که مرا هدایت کند.»^۶

بنابراین درگیری امام با معاویه و یزیدیان، به معنای مذاکره نبوده و نخواهد بود، بلکه منشأ این نزاع به سراعت‌لای کلمه «الله هی‌العلیا» بوده است و نه تعامل و مذاکره. امام صادق علیه السلام در این خصوص می‌فرماید:

«إِنَّا وَآلَّ أَبِي سُفِيَّانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادِنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ، قَاتَلَ أَبُو سُفِيَّانَ رَسُولَ اللَّهِ وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةً عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنَ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلَيٍّ وَالسُّفِيَّانِيَّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ؛ مَا وَخَانَدَنَا أَبُو سُفِيَّانَ، دُوَخَانَوْدَه هَسْتَيْمَ كَه بَه جَهَتَ خَداونَدَ بَايْكِدِيْگَر دَشْمَنَیَ كَرْدِیْمَ. مَا خَداونَدَ رَاتْصَدِیْقَ کَرْدِیْمَ وَآنَهَا تَکَذِّیْشَ کَرْدَنَدَ. أَبُو سُفِيَّانَ بَاپِیَامِبَرْ جَنْگِیدَ وَمُعَاوِيَه بَا عَلَى بَنَ اَبِي طَالِبٍ عَلِیَّا وَيَزِيدَ بَا حَسِينَ بَنَ عَلِیَّا.

سُفِيَّانَی نِیزَ بَا قَائِمَ بِرَجَةِ الشَّرِيفِ خَواهَدَ جَنْگِیدَ.»^۷

خرید خواص

دشمن برای نفوذ در انقلاب حسینی از ابزار مذاکره به خوبی بهره برد و با «خرید خواص» و «تهدید عوام» به هدف خود رسید. خواص چه کسانی بودند:

الف) روسای قبایل
در زمان امام حسین علیه السلام، اشراف و رؤسای قبایل، مهم‌ترین

نیروی تأثیرگذار اجتماعی در رخدادهای سیاسی بودند، زیرا انسجام و نظام قبیلگی هنوز پایداری خود را داشت. عبیدالله به خوبی می‌دانست که چگونه رؤسای قبایل را به دور خود جمع کند. او بارشوهای کلان و وعده‌های نجومی توانست نیروی اشراف و رؤسای قبایل را به سمت خود بکشاند، چنان‌که ابن عبدالله عائذی درباره وضعیت آنان، این چنین به امام علیهم السلام گزارش می‌دهد: «به اشراف کوفه رشوه‌های کلان پرداخت شده و جوال‌های آن‌ها را پرازجو و گندم کرده‌اند، دوستی آنان تصاحب شده و خیرخواهی شان را برای خود برداشته‌اند و آن‌ها یکپارچه علیه تو گشته‌اند!»^۷

ب) عرفا و عریفان

دومین نیروی اجتماعی تأثیرگذار که عبیدالله از آن‌ها نیز به خوبی بهره برد، نیروی «عرفا» بود. «عرفا» در اصطلاح به کسی گفته می‌شد که: مسئولیت گروهی را برعهده داشت. وظیفه اصلی «عریف» آن بود که دفترهایی تهیه کرده و در آن اسامی افراد زیر نظر خود همراه با زنان و فرزندانشان را ثبت کند، چنان‌که اسامی تازه متولدین نیز به سرعت در این دفتر ثبت و اسامی افراد از دنیا رفته محومی شد. بدین ترتیب آنان شناخت کامل از محدوده مسئولیت خود به دست می‌آوردند.

عبدالله بن زیاد در همان آغاز ورود خود به کوفه، زیرکانه در صدد استفاده از این نیروی قوی اجتماعی برآمد. او پس از اولین سخنرانی خود در مسجد جامع، به قصر آمده و «عرفا» را

احضار کرد و خطاب به آن‌ها چنین گفت: «شما باید نام غریبان و مخالفان یزید را که در عرافت شما هستند، برای من بنویسید. همچنین هر کسی را از خوارج و مشکوکین که نظر بر اختلاف پراکنی دارند، باید به من گزارش دهید. کسی که به این دستور عمل کند با او کاری نداریم اما هر کسی معرفی نکند باید ضمانت عرافت خود را به عهده بگیرد و نباید هیچ مخالف و یا غی در عرافت او با ما مخالفت کند. اگر چنین نشود، از پناه ما خارج شده و مال و خون او بر ما حلال است. هر عریفی که در عرافت او کسی از شورشیان عليه یزید یافت شود، آن عریف بر درخانه اش به دار آویزان خواهد شد و همه افراد تحت عرافت او از پرداخت عطاء محروم خواهیم کرد.»^۸

تهذید عوام

ابزار مذاکره عمده‌تاً حول محور تهذید، تشویق، وعده ووعید می‌چرخد، این زیاد در اولین سخنرانی اش در مسجد جامع کوفه، گفت:

«فَإِنَّا لِمُحِسِّنِكُمْ وَمُطْعِنِكُمْ كَالْوَالَدِ الِّبَرِّ وَسُوطِي وَسَيفِي عَلَى
مَنْ تَرَكَ أَمْرِي وَخَالَفَ عَهْدِي^۹: من برای فرمانبرداران همانند
پدری مهریان و شمشیر و تازیانه ام برای نافرمانان است.»

به رخ کشیدن سپاه شام و خبر از حرکت این سپاه از شام به کوفه، برای سرکوبی عاصیان از حربه‌هایی بود که از سوی او به کار گرفته شد. مردم کوفه پس از صلح امام حسن عاشیلاً که آخرین

رویارویی آن‌ها با سپاه شام بود ابهت فراوانی از آن سپاه یکپارچه در ذهن خود ترسیم کرده و به هیچ وجه در خود توان مقابله با آن رانمی دیدند. همین تهدید بود که به میان جامعه زنان نیز سرایت کرد به گونه‌ای که آن‌ها به سوی خویشان خود (همچون برادریا شوهر) که در سپاه مسلم بودند) آمده و اورا از سپاه جدا می‌کردند.^{۱۰}

۲. تحريم و تطميع

یکی دیگر از ابزارهای نفوذ و رخنه دشمن، موضوع تحريم و تطميع است. تحريم مایحتاج عادی زندگی مردم توسط ظالمان و وزرگویان، قدمتی دیرین در تاریخ دارد. هرجا که مستبدان و متکبران، دستشان از منطق واستدلال، تهی می‌شد اقدام به محروم نمودن مؤمنان از اقلام مصرفی و نیازمندی‌های روزمره می‌کردند.

سال هفتم بعثت بود که مشرکان مکه، به دلیل هراس روزافزون از نفوذ اسلام در میان مردم، تصمیم به اعمال تحريم‌های سنگین علیه پیامبر و مسلمین نمودند. آنان با هم هم قسم شدند که تا از پای درآوردن پیامبر ﷺ و یارانش، دست از دشمنی برندارند. این قطعنامه با حدود ۸۰ امضا به تصویب رسید و تقریباً همه مستکبرین آن عصر، بر تحريم مسلمانان اتفاق نظر داشتند. حتی «ولید بن مغیره» اشخاصی را در مکه گماشت که بود که فریاد می‌زدند: «هر کس از حامیان محمد خواست چیزی بخرد قیمت را آن قدر بالا ببرید که از معامله صرف نظر نماید.»^{۱۱}

نتیجه آن شد که مسلمانان، سه سال را با مشقت و زحمت فراوان، در منطقه‌ای به نام «شعب‌ابی طالب» که در اطراف مکه قرار داشت، سپری کنند.

مهم ترین منبع مالی مردم کوفه هم دریافت عطا و جیره از سوی حکومت بود. «عطای»، مقدار پرداخت نقدی بود که از سوی حکومت کوفه، یکجا یا طی چند قسط به مردم پرداخت می‌شد؛ و «جیره» کمک‌های مانند خرما، گندم، جو و روغن و ... بود که ماهیانه در اختیار آنان قرار می‌گرفت.

یکی از موفق‌ترین شگردهای ابن زیاد در پراکنده کردن اطرافیان مسلم، تهدید به تحریم و قطع عطا و جیره در صورت ادامه شورش و به افزون کردن عطا و جیره در صورت پراکنده شدن آنان بود.^{۱۲} ابن زیاد با استفاده از همین ابزار تحریم توانست در لشکر عظیمی از مردم کوفه نفوذ کند و آن‌ها را علیه انقلاب حسینی وارد جنگ کند. امام حسین علیه السلام نیز تأثیر این ابزار را به خوبی درک کرده و به همین نکته مورد بحث اشاره نموده و می‌فرمایند:

«وَكُلُّكُمْ عَاصِ لِأَمْرِيْ غَيْرُ مُسْتَعِمٌ لِقَوْلِيْ، قَدِ انْخَزَلَتْ عَطَيَاْتُكُمْ
مِنَ الْحَرَامِ وَمُلِئَتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىْ قُلُوبِكُمْ،
وَيَلْكُمْ أَلَا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؛ شما از دستور من سرپیچی
می‌کنید و به سخنانم گوش فرانمی‌دهید، چرا که عطاها
شما تنها از راه حرام بوده و شکم‌هایتان از حرام پرشده است و
خداآوند بر دل‌های شما مهرزده است. وای برشما! آیا ساکت
نمی‌شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرانمی‌دهید.»^{۱۳}

پیام این کلام امام حسین علیه السلام این است که در سایه تهدید و تحریم وظیفه شما حفظ کرامت و عزت و نپذیرفتن عطاهای حرام دشمن و مقاومت وایستادگی است نه تن دادن به مذاکره و پذیرفتن مفاد آن.

و امروز بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال، باز هم قصه تحریم‌ها تکرار شده است و این بار، یزید و شمر در لباس آمریکا و انگلیس، ملت انقلابی ایران را آماج تحریم‌ها قرارداده‌اند تا بلکه دست از حرکت پرشتاب خود به سمت قله‌های افتخار بردارند.

وقتی شمرهای زمان برای شما بستر مذاکره بعد از تحریم فراهم می‌کنند، شما باید عباس گونه عمل کنید. وقتی شمر، عباس بن علی را مخاطب قرار می‌دهند و برای علمدار کربلا امان نامه می‌آورد ابوالفضل بی اذن ولی امر خویش، به شمر نگاه هم نمی‌کند و آنگاه که امام حسین به عباس اذن می‌دهند که جوابش را بده هر چند فاسق باشد (أَجِبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقاً^(۱)) حضرت عباس علیه السلام که کانون غیرت، حمیت و وفاداری است، بر شمر بانگ می‌زند و می‌فرماید:

«لَعْنَكَ اللَّهُ وَلَعْنَ أَمَانَكَ أَتُؤْمِنُنَا وَابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ»^(۲)؛ بریده باد دستان تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه توای دشمن خدا، ما را فرمان می‌دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین علیه السلام دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و ناپاکان در آوریم آیا ما را امان می‌دهی ولی برای فرزند رسول خدا علیه السلام امانی نیست؟»

گریزوروضه

اینجا، صحبت از دست دادن و قدم زدن و قهقهه با دشمن و مذاکره و تعامل نیست. صحبت از بی اذن ولی نگاه نکردن است و قاطعیت و غیرت.

اینجا صحبت از تحریم آب است و دستان بریده ابوالفضل در شکستن تحریم آب، صحبت از تحریم آب است و لبان خشکیده شش ماهه ابی عبدالله علیه السلام.

اینجا صحبت از برداشتن تحریم آب است اما زمانی که سرها را بریدند؛ خیمه‌ها را سوزانند و اهل بیت علیهم السلام را به اسارت بردند... عرصه عاشورا به گستره تاریخ است؛ یزید صفتان تاریخ، برای لغو تحریم‌ها به کمتر از این راضی نمی‌شوند.

آزمون تحریم آب و آزمون عطش و تشنگی یکی از آزمون‌های سخت کربلا بود. سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام در روز هفتم محرم دستوری از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد ابلاغ شد که: «بین حسین و آب فاصله اندازو و مگذار که قطره‌ای از آن بنوشنند»

ابن سعد عمرو بن حاج را با پانصد سوار، مأمور مراقبت از شریعه فرات به منظور جلوگیری از دسترسی امام علیه السلام و یارانش به آب کرد. عطش و تحمل تشنگی در آن بیابان سوزان به ویژه با آن کاروان مشتمل بر زنان و کودکان بسیار طاقت‌فرسا بود و روضه عطش همان روضه‌ای است که جبرئیل امین هم برای حضرت آدم علیه السلام و توبه ایشان به آن اشاره می‌کند. به حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید:

«يُقْتَلُ عَظِشًا نَّارِيًّا وَحِيدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ؛
شَهِيدٌ مَّا شَوَدَ دُرُّ حَالِتِي كَمْ تَشَنَّهُ وَبِيْ كَمْ وَتَنَاهَا بَاشَدُ وَأَوْ
رَايَارُ وَيَاوَرِي نَبَاشَدُ». «وَلَوْتَرَاهُ يَا آدَمَ وَهُوَ يَقُولُ وَاعْظَشَاهُ وَأَ
قِلَّةُ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطْشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالَّذِخَانَ
فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسَّيْوفِ؛ اي آدم، اگرا و را بیینی در حالتی
که می گوید: (وَاعْظَشَاهُ وَاقِلَّةُ نَاصِرَاهُ) تا گاهی که از تشنگی
چشمش چنان تاریک می شود که آسمان را نتواند ببیند و
هیچ کسی او را جواب ندهد الا با شمشیر.»

امام سجاد علیه السلام که خود شاهد صحنه هولناک کربلا بود، در موارد زیادی به مسئله عطش اشاره کرده است. پس از حادثه کربلا، در بیان چگونگی دفن پیکر شهدای کربلانقل شده است که امام سجاد علیه السلام هنگامی که بدن مطهر امام حسین علیه السلام را دفن کرد،
با انگشت خویش بر روی قبر نوشت:
«هذا قبرُ الحُسْنَى بْنِ عَلِيٍّ بْنِ ابِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَظِشًا نَّارِيًّا
غَرِيبًا^۶؛ این قبر حسین بن علی است که او را بالب تشنه و
غريب کشتند.»

همچنین، هنگامی که خبر بازگشت اهل بیت علیه السلام از اسارت به محمد حنفیه رسید، وی به استقبال کاروان آمد. وقتی محمد حنفیه در مورد امام حسین علیه السلام سجاد علیه السلام سؤال می کند، ایشان می فرماید:

«یا عَمَّاْ! قَتْلُوهُ عَطْشَانًا وَ كُلُّ الْحَيَوانَاتِ رَيَانٌ؛ عَمُو! پَدْرَمَا
را بَالْبَثْ تَشْنَهْ كَشْتَنَدْ دَرْ حَالِيْ كَهْ هَمَهْ حَيَوانَاتِ رَاسِيرَابْ
مَىْ كَرْدَنَدِ».»^{۱۷}

بعد از حدود ۱۴۰۰ سال روپنه عطش سال گذشته در سرزمین منا
عینیت یافت؛ سعودی‌ها با تبعیت از ابن زیاد زمانه، با ممانعت از
رساندن آب به حجاج بیت الله الحرام، گوشه‌ای از کربلا را تکرار
کردند. به یاد آن عزیزان هم امشب برای عبده‌الله اشک بریزیم
و گریه کنیم:

بگذار با تو این شب آخر به سر شود
ای وای اگر که امشب زینب سحر شود
هرچه به صبح واقعه نزدیک می‌شویم
از غصه تو دلهره‌ام بیشتر شود
ای میهمان تشننه لبم، بر غریبی ات
پهلو شکسته آمدہ تا نوحه گر شود
تا آه می‌کشی جگرم تیرمی کشد
خواهر به حال بی‌کسی ات خون جگر شود

مرحوم شیخ جعفر شوستری می‌گوید^{۱۸}: در روز عاشورا، چهار جا،
چهار عضو بدن ابی عبدالله به خاطربی آبی از کارافتاده بود که
حتی شاید اگر آب هم می‌دادند، کار از کار گذشته بود و فایده
نداشت.

اولین جایی که از عطش از کارافتاد چشمان امام حسین علیه السلام

بود، امام صادق علیه السلام فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می‌دید. دومین عضو، لب‌های آقا بود، می‌دانی چرا؟ حمید بن مسلم می‌گوید دیدم لب‌های حسین علیه السلام مانند دو چوب خشک شده به هم می‌خورد، دیدم از لب‌های حسین خون می‌آید. سومین عضو، زبان حضرت بود، همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان دردهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خود او تشننه تراست.

چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می‌گوید، آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لب‌های حسین تکان می‌خورد، نزدیک تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می‌کنه، دیدم می‌گوید: «لشگر جگرم از تشنگی می‌سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمردارد بیرون می‌آید، گفت کجا می‌روی، گفتم می‌روم پسر فاطمه را سیراپ کنم، گفت زحمت نکش، من سیراپش کردم



۱. روش ابهامی.
۲. وقعة الطف، ص ۹۲.
۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴.
۴. وقعة الطف، ص ۹۳-۹۵.
۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.
۶. همان، ج ۵۲، ص ۱۹۰.
۷. وقعة الطف، ص ۱۷۴.
۸. تاريخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۷.
۹. وقعة الطف، ص ۱۱۰.
۱۰. همان، ص ۱۲۵.
۱۱. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۵۱.
۱۲. تاريخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷.
۱۳. مقتل خوارزمی، ج ۲ ص ۶.
۱۴. اللهوف، ص ۸۹.
۱۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.
۱۶. مقتل الحسين مقتم، ص ۳۲.
۱۷. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۸.
۱۸. گلواههای روضه.

فصل اول

شب
یازدهم محرم

پیامدها و عواقب
بی تفاوتی نسبت به
نفوذ شمن

پیامدها و عواقب

ایجاد انگیزه^۱

در دوران بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، دوازده نفر از دانشمندان یهود، تصمیم گرفتند برای ایجاد تزلزل و تردید در مسلمانان، صبحگاهان نزد آن حضرت آمده و اظهار ایمان کنند، ولی در آخر روز اسلام برگردند و بگویند: ما محمد و آیین اورادیدیم، ولی با آنچه در تورات و انجیل آمده است، مطابقت ندارد. آنان قصد داشتند تا با این نقشه ماهرانه به هم کیشان خود این گونه وانمود کنند که اگر اسلام مکتب خوبی بود، دانشمندان و نخبگان از آن دست برنمی داشتند، با این کار هم در مسلمانان تردید به وجود می آوردند و هم سایر یهودیان را از مسلمان شدن بازمی داشتند.

خداآوند متعال با نزول آیه زیر، نقشه شوم آنان را بر ملاساخت:

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَأَكْفُرُوا أَخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: «(بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز، کافر شوید

(و باز گردید)! شاید آن‌ها (از آیین خود) بازگردند! (زیرا شما را،
اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند و این
توطئه کافی است که آن‌ها را متزلزل سازد).»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: آنگاه که رسول خدا علیه السلام
فرمان تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه را در هنگام نماز ظهر
ابلاغ کردند، یهود گفتند: به آنچه در آغاز روز بوده ایمان آورید،
ولی بدان چه در پایان روز آمده (تغییر قبله) کفر و رزید تا آنان از آن
قبله بازگردند و به طرف بیت المقدس نماز بخوانند.^۳

در این جریان عده‌ای از دانشمندان و عالمان یهود با توصل به
طناب پوسیده نفوذ قصد منحرف ساختن مسلمانان را داشتند.
«نفوذ» یکی از ابزارهای دشمنان است که معمولاً همراه با ورود
پنهانی است و درجهٔ تغییر باورها و جایگزین کردن باطل به
جای حق از آن استفاده می‌شود.
به نظر شما، نفوذ در انسان‌ها از چه زمانی و توسط چه کسی آغاز
شده است؟

اگر افراد و یا جامعه‌ای نسبت به نفوذ دشمنان بی‌توجه باشند،
چه پیامد و عواقبی برای آن‌ها به دنبال دارد؟

متن و محتوا

مسئله نفوذ از زمان خلقت انسان معنا پیدا کرد. هنگامی که
ابليس قسم یاد کرد که انسان را گمراه کند. ابليس با تغییر باور
آدم علیه السلام، او را قانع کرد تا از درخت ممنوعه استفاده نماید و بدین

سبب دشمنی خود را آشکار ساخت. شیطان برای تغییر باورها، ابتدادر ذهن انسان نفوذ می‌کند و خود را به عنوان دوست معرفی می‌کند تا انسان او را باور کرده و به او اعتماد نماید. این اعتماد است که جداره حفاظتی انسان را شکسته و سبب تسلط شیطان بر انسان می‌شود.

نفوذ دشمنان در جوامع و حکومت‌ها و افراد نیز به همین روش صورت می‌گیرد. آنان در مرحله اول سعی می‌کنند اعتماد دیگران را به خود جلب کرده و آنگاه مقاصد خویش را لقاء نمایند و اگر نتوانند چنین کنند، به صورت پنهانی در باورها نفوذ می‌کنند. این روش با نام «جنگ نرم» شناخته می‌شود.

در یک حکومت دشمن از دو مسیر می‌تواند نفوذ کند. نفوذ در «مسئولان» و نفوذ در «مردم».

هدف دشمن از طراحی نفوذ در مسئولان، تغییر دادن محاسبات مسئولان آن حکومت است که نتیجه آن، قرار گرفتن فکر و اراده مسئولین در مشت دشمن است و در این حالت، دیگرنیازی به دخالت مستقیم دشمن نیست و فرد مسئول بدون آنکه حتی خود بداند، همان تصمیمی را می‌گیرد که دشمن می‌خواهد.

هدف از نفوذ در مردم، آماج قرار دادن باورهای مردم نسبت آرمان‌ها و ارزش‌ها و تضعیف روحیه خود باوری واستقلال طلبی آنان است.

در هر صورت بی‌اعتنایی نسبت به ورود دشمن و عدم مقابله با آن، پیامدها و نتایج بسیار ناگواری را در پی خواهد داشت. از جمله پیامدهای بی‌تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن می‌توان به چند مورد زیر اشاره کرد:

۱. پایمال شدن ارزش‌ها

در دوران ولایت امام حسین علیه السلام یزیدیان فرصت طلب، توانستند با نفوذ در افکار و اذهان مردم، ارزش‌ها و آرمان‌هایی که پیامبر اسلام علیه السلام با فدایکاری و از جان گذشتگی آن‌ها را بنا کرده بود، زیر پا گذاشته و ارزش‌های اسلامی را تا حدودی از جامعه اسلامی، ریشه‌کن سازند.

ارزش‌هایی که یزیدیان زمان پایمال کردند، ابعاد مختلفی از جوامع اسلامی را در بر می‌گرفت و تنها منحصر به ارزش‌های معنوی و مذهبی نبود؛ بلکه در بعد سیاسی ارزشی همچون ولایت حاکمان الهی؛ در بعد اقتصادی صرف بیت‌المال مسلمین در خوش‌گذرانی و شراب‌خواری؛ در بعد اجتماعی تحقیر شیعیان واقعی و در بعد فرهنگی از بین رفتان سیره و سنت پیامبر اسلام علیه السلام، در دستور کار نفوذ‌گران یزیدی قرار گرفته و براساس همین مواضع عمل می‌کردند.

از این روان‌قلاب امام حسین علیه السلام جراحی دوباره‌ای بود تا ارزش‌ها را به جامعه برگرداند. پیام خونین عاشورا در صفحه تاریخ ثبت شد و حرکت اعتراضی امام حسین علیه السلام یک جنبه قیامی و یک جنبه پیامی داشت. جنبه‌های پیامی آن توسط خواهر بزرگوارشان حضرت زینب کبری علیه السلام و امام سجاد علیه السلام شروع شد و امروز تمام مرزهای آزادگی جهان را در نور دیده و به گوش احرار عالم رسیده است و اگر پیام‌رسانان این قیام زیبا و هنرمندانه و حساب شده و با بصیرت عمل کنند این فرهنگ عاشورایی که اصول آن انسانیت، حریت و مبارزه با ظلم است را برای مهیا کردن جامعه

مهدوی جوامع بشری احیاء خواهند کرد.

دشمنان امروز ما هم همواره در صدایین هستند که با نفوذ بر مسئولین و مردم، باورهای آنان را تغییر داده تا ارزش‌های اسلامی را در جامعه ریشه‌کن کنند تا بتوانند برهمه دنیا حکومت کنند. تازمانی که ارزش‌های در جامعه وجود دارد، دشمن نمی‌تواند به اهداف خود برسد. از طرفی انجام کودتا و جنگ، هزینه‌های بسیار زیادی را برآنان تحمیل می‌کند، از این رو تنها راه رسیدن به اهداف شوم خود را نفوذ می‌بیند که با هزینه بسیار پایین، می‌تواند آنان را به مقصد خود برساند.

اما جهاد و شهادت یکی از ارزش‌های اسلامی است که باعث می‌شود مؤمنین با صلابت و قدرت در برابر دشمنان بایستند. دشمن تمام تلاش خود را می‌کند تا مفهوم جهاد و شهادت را از کتاب درسی حکومت‌های اسلامی در منطقه آسیای مرکزی حذف نماید. البته در برخی موارد موفق و در برخی موارد ناموفق بوده است.

بنابراین اگر مانسبت به نفوذ دشمنان بی‌تفاوت باشیم، این ارزش‌ها پایمال شده و بازیچه دست بیگانگان قرار می‌گیرد.

۲. انحراف افراد و دین

دومین پیامد بی‌تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن، انحراف مردم از دین است. این جمله کلیدی امام حسین علیه السلام بهترین توضیح برای این پیامد است.

«عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ»^۴

در عصر امام حسین علیه السلام با وجود حاکم لا بالی همچون یزید، بسیاری از سنت‌های زمان رسول خدا علیهم السلام تغییر یافته و اعمال و عقاید انحرافی جایگزین آن شده بود، بدعت‌ها و خرافات رونق یافته و افکار انحرافی در میان مسلمانان رواج یافته بود.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای که بعد از ورود به کربلا بیان نمودند، وضع دین داری جامعه آن روز را چنین ترسیم می‌کنند:

«إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقٌ عَلَى أَسْتِتِهِمْ يَحُوْطُونَهُ
ما دَرَثُ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَ الدَّيَانُونَ^۵؛ مردم
بنده‌گانِ حقیر دنیا هستند و دین شیء بی مقداری بر سر زبان
آن‌ها است. مردم تا آن زمانی دیندار هستند که معیشت آنان
تأمین شود، اما وقتی به وسیله بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند،
دین داران اندک خواهند بود.»

امام حسین علیه السلام وضعیت رانتیجه رفتار ناشایست حاکمان بنی امية می‌دانست. از این رو با آگاهی، انقلاب کربلا را آغاز نمود. امروزه هم جریان‌ها و گروه‌های مختلفی در کشور ما توانسته‌اند با نفوذ برآذهان، تعدادی از مردم را جذب خود نمایند و آنان را از مسیر صحیح ایمان، منحرف کنند. گروه‌هایی که از طرف دشمنان اسلام، تقویت می‌شوند. شیطان پرستان، داعش، دروایش، بهائیت و عرفان‌های کاذب و ... از جمله آن گروه‌ها هستند.

هریک از این گروه‌ها اعتقادات و افکار منحرف خود را با تمام توان به کار گرفته‌اند تا با نفوذ بر مردم، آنان را از راه راست

منحرف کرده‌اند.

به طور مثال شیطان پرستان که با اعتقادات و افکار منحرف خود و نمادهای به کارگیری شده در جامعه به صورت زیرزمینی و گاه هم آشکار رشد نموده و افرادی را به خود مشغول کرده‌اند. از این رو ضروری است کارگزاران تربیتی، نهادهای فرهنگی و خانواده‌ها با برنامه‌ریزی منظم، افراد آسیب‌پذیر را شناسایی و برای ایمن‌سازی آنان اقدام کنند.

باید خانواده‌ها و مریبان مدارس تمام همت خود را برای تربیت و تقویت باورهای اسلامی به کار بینندند تا در برابر نفوذ دشمن از طریق شباهات بتوانند از کیان خود دفاع نمایند.

۳. تضعیف حاکمیت اسلامی

سومین پیامد بی‌تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن، تضعیف حکومت اسلامی است.

امام حسین علیه السلام یکی از اوصیای پیامبر اسلام علیه السلام است که همچون دیگر پیامبران و اوصیایشان، در پی تشكل حکومت اسلامی بودند؛ زیرا در نگاه امام حسین علیه السلام حکومت بهترین وسیله برای جلب رضای خدا و بهترین عامل برای زمینه سازی هدایت و رشد و تعالی بندگان اوست و اگر این حکومت به دست نااهلان بیفتند، نه تنها زمینه تعالی بندگان خدا از بین می‌رود، بلکه زمینه حاکمیت شیطان و جهله و کفرو شرک حاصل می‌شود و امام نمی‌تواند نسبت به این پیامدهای مثبت و منفی بدون توجه باشد.

روزی امام حسین علیه السلام در جمع معتمدان و بزرگان و عالمان سخنرانی مفصلی ایراد نمود و در این سخنرانی که ظاهراً در زمان معاویه و در ایام حج بوده، بزرگان قوم را مخاطب قرارداد و آنان را به وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر متذکر شد و خاطرنشان کرد که چون شما این وظیفه را ترک کرده‌اید، حکومتی که حق شما عالمان است به دست نااهلان افتاده و کسانی بر شما حاکم شده‌اند که صلاحیت حکومت ندارند؛ و آن‌ها را به شدت برای ترک امر به معروف و نهی از منکر توبیخ کرد و از ستمگری حاکمان و عالمان حکومت اموی ناله سرداد و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا نَافِساً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا تَتِمَّاسَاً مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنُرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمُنَ الْمُظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنْنِكَ وَ أَحْكَامِكُ؛ خَدَايَا، تَوْمِي دَانِي آنچه از ما سرزده برای سبقت جویی به سوی سلطنت دنیا بی یابه دست آوردن چیزی از مال و منال دنیا نبوده است، لکن مامی خواهیم علامت‌های دین تورا بنمایانیم و اصلاح رادر بلاد اسلامی آشکار کنیم تا بندگان مظلوم توامنیت یابند و به دستورات و احکام واجب و مستحب توعمل شود.»

این جمله امام به خوبی ارزش وسیله‌ای حکومت را آشکار می‌کند و معلوم می‌گرددند که اگر حکومت به دست افراد نفوذی غیر صالح باشد، حداقل نسبت به این مسائل مهم بی‌توجه هستند و اگر در دست ستمگران باشد، این مسائل مهم تعطیل می‌گردد،

پس برای محقق ساختن این اهداف متعالی باید حکومت را به دست گرفت و جامعه را بر مبنای آموزه‌های اسلامی اداره نمود. بنابراین نگاه امام به حکومت، نگاه وسیله‌ای بود و امام حکومت را بهترین وسیله برای اجرای دین خدا و خدمت به خلق خدامی دانست و خود را موظف می‌دانست برای به دست آوردن آن تلاش نماید.

امروزه هم محققان و تحلیل‌گران براین باورند که نفوذ دشمنان دین، باعث تضعیف باورها و ارزش‌های در بین جامعه و حکومت‌ها شده و موجبات ناکارآمدسازی و فروپاشی نظام‌های سیاسی را فراهم می‌سازد.

فروپاشی حاکمیت اسلامی در اندرسون، نمونه‌ای از فروپاشی از درون از طریق استحاله فرهنگی است. مسلمانان در او اخر قرن اول هجری، تحت تأثیر انگیزه‌های دینی و شور مذهبی، با سرعتی کم‌نظیر بر سراسر اندرسون و حتی اعماق فرانسه مسلط شدند، اما به مرور با بروز اختلافات میان گروه‌های مختلف مسلمان برای کسب قدرت، دنیا زدگی، فساد اخلاقی و رفاه طلبی بسیاری از مسلمانان، به ویژه سران و بزرگان آن‌ها، زمینه آسیب‌پذیری و انحطاط فراهم شد. دشمن با بهره‌گیری از ضعف‌های درون جامعه اسلامی، به تدریج قدرت یافت و ابتدا با به راه اندازی جنگ نرم و کمک به گسترش فساد و فحشا، موفق به تضعیف اقتدار و ناکارآمدسازی حاکمیت آنان شد. سپس با جنگ سخت، طومار قدرت و حکومت مسلمانان و درنهایت حضور آنان در اندرسون را در هم پیچید. در چند سال اخیر، انقلاب

مصرهم همین‌گونه سرنگون شد و انقلابی که تنها مدت کوتاهی دوام یافت و مخالفان انقلاب با پشتیبانی دشمنان اسلام، همان انقلابیون را محکوم و مجازات کردند.

اگر امروز کشورهای اسلامی منطقه نمی‌تواند اتحاد و یکپارچگی خود را در برابر دشمنان اسلام حفظ نمایند، برای این است که دشمن با تمام قوا از جمله روش نفوذ استفاده کرده و با تبلیغات فراوان توانسته برخی از مردم را فریب دهد و برخی از خواص مسلمان را با خود همراه سازد و مثلًاً در جایی شیعه انگلیسی به وجود آورده‌اند و در جایی سنی تکفیری و با ایجاد اختلاف، زمینه درگیری میان پیروان دو مذهب شیعه و سنی را فراهم نموده‌اند.

۴. شهادت و ترور انقلابیون واقعی

یکی دیگر از پیامدهای شوم نفوذ دشمن، شهادت و ترور انقلابیون واقعی است. گاهی ترور فیزیکی است و در آن شخص را از دامنه حیات ساقط می‌کنند؛ مثل امامانی که شهید شده‌اند؛ (دانشمندان هسته‌ای ایران با این نوع نفوذ و ترور به شهادت رسیدند).

اما گاهی ترور شخصیتی است، یعنی شخصیت فردی را زیر سوال می‌برند. این نوع ترور از زمان‌های بسیار دور وجود داشته است. معاویه، جهت تخریب شخصیت امیرالمؤمنین علی علیله السلام، نقشه‌ای شوم کشیده بود. او به بچه‌های شامی، بزغاله یا بزرگ هدیه می‌کرد و می‌گفت این بزغاله از جانب معاویه است و زمانی که بچه‌های شامی با بزغاله‌های خود انس می‌گرفتند و بزرگ‌تر

می شدند، عمال معاویه بزغاله را که گوسفند شده بود از بچه ها می گرفتند و می گفتند این کار از جانب علی است و ما به فرمان علی این گوسفند را از شما می گیریم. در واقع با همین حیله ها کینه حضرت علی علیہ السلام و بچه های حضرت علی علیہ السلام را در دل مردم شامی می کاشتند.^۷

باین جریان باید بفهمیم که چرا امام سجاد علیہ السلام سخت ترین لحظات اسارت شان را در شام می داندو سه مرتبه می فرماید الشام الشام ...

امروزه هم دشمنان از طریق عوامل تبلیغاتی جنگ روانی و با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، شخصیت های مطرح و مؤثر جامعه اسلامی را به زیر ذره بین کشیده و از راه های بزرگ نمایی، ارائه اطلاعات ساختگی و جعلی، مدرک سازی، شهادت های دروغ، تحریف حقایق، آنان را ترور شخصیت می کنند. نتیجه این نفوذ و ترور این است که شخصیت های برجسته و بانفوذ، نزد مخاطبان و طرفداران خود دچار بی منزلتی و تخریب چهره می شوند و اثربری از کلام و رفتارشان کم می شود.

بنابراین همان گونه که امام علی علیہ السلام می فرماید باید پیوسته دشمن را زیر نظر داشت، اگر لحظه ای از دشمن غفلت کنیم، آسیب های فراوانی از ناحیه دشمن وارد می شود. ایشان می فرمایند:

«مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوٍّ أَنْبَهْتُهُ الْمَكَابِدُ^۸؛ کسی که از دشمن غفلت کند، حیله ها و کیدهای دشمن بیدارش خواهد ساخت.»

آن حضرت درباره مکروحیله دشمن می فرماید:
 «كُنْ لِلْعَدُو الْمَكَاتِمْ أَشَدُ حَذَرًا مِنْكَ لِلْعَدُو الْمُبَارِزُ؛ از دشمن
 پنهان بیشتر از دشمن آشکار بر حذر باش..»

گریزو روضه

امام حسین علیه السلام می دانست که بعد از ایشان، او را تور شخصیتی می کنند و به او اتهام خارجی می زنند. از این رو به روایت: «اتق موضع التهم»^{۱۰} دقیقاً عمل کرد و از همان مدینه تا کربلا و روز عاشورا، هر زمان شرایط را مناسب می دید، خویش را معرفی می کرد؛ برای اینکه جلوی این تهمت را بگیرد.

«أَنَّيْ أَبْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَاللهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ أَبْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي فِيْكُمْ وَلَا فِيْ غَيْرِكُمْ»؛ مگرنه این است که من پسر دختر پیامبر تان هستم؟! و الله اگر به مشرق و مغرب عالم بروید، چه در میان خودتان و چه در بین دیگران، پسر دختر پیامبری غیر از من نخواهد یافت.»

اما این مردم سنگدل، چگونه با کسی که فرزند رسول خدا علیه السلام بود برخورد کردند؟!

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلَةَ»

آنگاه که سید الشهداء از بالای اسب روی زمین افتاد، ذوالجناح چند لحظه‌ای اطراف حضرت می گردید و دشمنان را از حضرت دور می کرد:

«ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَلِيِّلَةَ وَقَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَهُ وَلَهُ صُهْيلٌ عَالٌ وَيَضْرِبُ بِيَدِهِ الْأَرْضَ»^{۱۱}؛ سپس خود را به خون امام

حسین علیه السلام آغشته نمود و به سمت خیمه‌ها حرکت نمود و با صدای بلند شیوه می‌زد و دستش را به زمین می‌کوبید و با زبان خود می‌گفت: «الظَّالِيمُهُ الظَّالِيمُهُ مِنْ أُمَّهٖ قَتَلَتِ ابْنَ بَنْتِ نَبِيِّهَا»^۳; یعنی فریاد از ظلم! فریاد از ظلم امتنی که پسر دختر پیامبر شان را کشتند.»

اهل حرم صدای شیوه ذوالجناح را شنیدند. از روزنه خیام نگاه نمودند، ذوالجناح را بی سوار، بالجام رها شده وزین واژگون و یال غرق به خون دیدند که گاهی شیوه می‌زنده گاهی شیون می‌کند و گاهی سر بر زمین می‌کوبد و گاهی سم بر زمین می‌ساید. در حالی که بدنش پر از خون و تیراست.

نگاه اهل حرم از خیمه بیرون دویدند و در میانشان ولوله افتاد، گریان و اشک ریزان و اماما! و سیدا! و ابتا! و رسول الله! و اعلیا! و ا Zahra گویان، گرد ذوالجناح حلقه زدند و از احوال ابا عبدالله می‌پرسیدند. بعضی رکابش را می‌بوسیدند و بعضی تیر از بدنش در می‌آوردند و بعضی دست به یال خونی ذوالجناح می‌کشیدند و به سر و صورت خود می‌مالیدند. ام کلثوم دست‌ها را بر سرنها ده بود و از سوز دل فریاد می‌زد: «وا محمداء، وا جَدَاه، وا نَبِيَّاه، وا آبَاء القَاسِمَاه، وا عَلِيَّاه، وا جَعْفَرَاه، وا حَمْزَتَاه، وا حَسَنَاه، هَذَا حُسْنِيْن بِالْعَرَاءِ، صَرِيعُ بِكَرْبَلَاه»^۴; یا محمد، یا جدا، ای پیامبر، ای ابا القاسم، یا علی، یا جعفر، یا حمزه، ای امام حسن این حسین توست که در معرکه افتاده و در کربلا کشته شده.»

ام کلثوم بعد از این جملات غش کرد. حضرت سکینه علیها السلام فریاد می‌زد: ای وای که فخر اولاد آدم کشته شد، ای مرگ! چرا مرا نمی‌بری؟ من زندگی بی پدر را نمی‌خواهم.^{۱۵}

چهره از خون خدا کردی خضاب ای ذوالجناح!
 چون شرارافتاده‌ای در پیچ و تاب ای ذوالجناح!
 صیحه هایت الظّلیمه، شیهه هایت یا حسین
 هرنفس داری هزاران التهاب ای ذوالجناح!
 ای بُراق تیرباران گشته در معراج خون
 از چه برتن زخم داری بی حساب ای ذوالجناح!
 فاش برگو ماہ زینب را کجا اندختی
 دریم خون یا میان آفتتاب ای ذوالجناح!
 گوش کن در قلزم خون از گلوی خشک او
 دمبدم آید صدای آب آب ای ذوالجناح!



١. روش داستانی.
٢. آل عمران / ٧٢.
٣. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ٣، ص ١٦٩.
٤. مثير الاحزان، ص ٢٥.
٥. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ٢٤٥.
٦. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ٢٣٩.
٧. سایت مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی، ۱۳۸۹/۳/۱۲.
٨. عيون الحكم والمواعظ (الليشی)، ص ٤٤١.
٩. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ٢٠، ص ٣١١.
١٠. شرح مصباح الشريعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، ص ٢٥٢.
١١. إعلام الورى بآعلام الهدى (ط - القديمة)، النص، ص ٢٤١.
١٢. المناقب، ج ٣، ص ٢١٥.
١٣. عوالم العلوم والمعارف، ص ٥٩٦.
١٤. همان، ص ٣٠٤.
١٥. حماسه حسینی للثلا، ج ١، ص ٨٥-٨٨.

دفتر مطالعات پژوهش حا
وارتباطات حوزوی

فصل اول

شب
دوازدهم محرم

راهکارهای
مقابله با نفوذ
دشمنان انقلاب

پیام

ایجاد انگیزه^۱

حسن بصری یکی از دانشمندان قرن اول هجری است که افکار شیطانی و گمراه‌کننده‌ای داشته و باعث گمراهی عدّه زیادی شده است. او به شدت با اهل بیت علی‌الله‌علیهم‌السلام دشمنی می‌کردو یکی از عوامل فساد در دوران حکومت امام علی علی‌الله‌علیهم‌السلام امام حسن و امام حسین و امام سجاد علی‌الله‌علیهم‌السلام شمرده می‌شود. حسن بصری، چنان خدمتی به دستگاه بنی امية نمود که به فرموده برخی از دانشمندان، اگر زبان حسن بصری و شمشیر حاجاج نبود حکومت مروانی در گهواره، زنده به گور می‌شد.

هنگامی که حضرت علی علی‌الله‌علیهم‌السلام بصره را فتح کرد، مردم دور آن حضرت را گرفتند تا سخنان اورا بشنوند، چشم حضرت در میان جمعیت به حسن بصری افتاد که چیزی را یادداشت می‌کرد. امام با صدای بلند اورا مخاطب قرارداده و فرمود: چه می‌کنی؟ عرض کرد سخنان شمارامی نویسم تا برای دیگران بازگو نمایم. امام علی علی‌الله‌علیهم‌السلام فرمودند:

«أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَهَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَمَّا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَلَكِنْ يَقُولُ لَا قِتَالٌ؟ آگاه باشید که هر قوم و جمعیتی یک سامری دارد و توابی حسن! سامری این امت هستی، تو آثار رسول خدا علیهم السلام را از من می‌گیری و با هوا نفسم و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه‌ای می‌سازی و مردم را به آن فرامی‌خوانی.»

این دشمنی وعداوت او با اهل بیت علیهم السلام ادامه داشت تا اینکه روزی حسن بصری در سرزمین منی عده‌ای از حاجیان را جمع کرده و با سخنان گمراه‌کننده‌اش، اسباب انحراف آنان را فراهم می‌کرد.

امام سجاد علیهم السلام هنگام عبور از منی، حسن بصری را در آن حال دید. لحظه‌ای ایستاد و خطاب به او فرمود: ای حسن بصری! لحظه‌ای ساكت شو، از تو سؤالی دارم، چنانچه در این حالت و با این وضعیتی که مابین خود و خداداری، مرگ به سراغ تو آید آیا از آن راضی هستی؟ و آیا برای رفتن به سوی پروردگارت آماده‌ای؟ حسن بصری گفت: خیر، آماده نیستم.

حضرت فرمود: آیا نمی‌خواهی در افکار و روش خود تجدیدنظر کنی و تحولی در خود ایجاد نمائی؟

حسن بصری لحظه‌ای سربه زیرانداخت و سپس گفت: آنچه در این رابطه بگوییم، خالی از حقیقت است.

آنگاه امام سجاد علیهم السلام فرمود: آیا فکرمی کنی که پیغمبر دیگری مبعوث خواهد شد و توازن زدیکان او قرار خواهی گرفت؟ پاسخ

داد: خیر، چنین فکری ندارم.

حضرت فرمود: آیا در انتظار جهانی دیگر غیر از این دنیا هستی که در آن کارهای شایسته انجام دهی و نجات یابی؟ اظهار داشت: خیر، چنین آرزویی ندارم.

امام علی علیهم السلام فرمود: آیا تا کنون عاقلی را دیده‌ای که از خود راضی باشد و به راه کمال و ترقی قدم ننهاد و دیگران را پند و اندرز نماید؛ ولی در فکر تحول و موقعه خود نباشد؟!

امام سجاد علیه السلام بعد از این سخنان، به راه خود ادامه داد و رفت. حسن بصری لحظه‌ای به فکر فرو رفت و سپس پرسید: این چه کسی بود که چنین سخنان حکمت‌آمیزی را بیان کرد؟ گفتند: او علی بن الحسین علیه السلام بود.

پس از این جریان هرگز کسی ندید که حسن بصری با سخنان گمراه‌کننده‌اش به فکر منحرف ساختن دیگران باشد.^۳

متن و محتوا

همان گونه که انسان از نظر پزشکی و فیزیکی نیاز به واکسیناسیون دارد، جامعه نیز باید در مقابل تهدیدات دشمن واکسینه شود. امام سجاد علیه السلام یکی از اهل بیتی است که تأثیر بسیار زیادی در جهت واکسینه سازی جامعه اسلامی داشته، به گونه‌ای که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، بخش مهم و قابل توجهی از زندگی امام سجاد علیه السلام به تاکتیک‌های مبارزاتی و راهبردهای دفاعی در برابر نفوذ دشمن، اختصاص یافته است. داستان مناظره با حسن بصری یکی از اقدامات اثربخش حضرت است که مورد

اشاره قرار گرفت.

امام زین العابدین علیه السلام برای مبارزه با نفوذگران، حرکت جهاد فرهنگی و پرورش شخصیت‌ها را در دستور کار خود قرارداد و با برنامه عمیق و دامنه‌دار به ایفای نقش پیشوایی خود پرداخت، این رویکرد امام سجاد علیه السلام زمینه‌ساز انقلاب فرهنگی امام باقر و امام صادق علیه السلام گشت، تا آنجا که برخی از نویسندهای همچون علامه محقق مرتضی جعفر عاملی آن حضرت را «باعث اسلام من جدید» می‌داند.

راهکارهایی که امام سجاد علیه السلام برای مبارزه با نفوذ دشمن در دستور کار قرار داده و توانست به نتیجه مطلوب دست یابد، متعدد هستند؛ اما در اینجا به دو مورد اشاره می‌شود:

۱. تجهیز امت اسلامی به قدرت ایمان

یکی از مهم‌ترین راه‌های نفوذ دشمن، نفوذ فرهنگی است که براساس آن باورها و اعتقادات مردم هدف قرار گرفته و در جهت تضعیف آن‌ها اقدام می‌کنند. از این‌رو برای مقابله با نفوذ دشمنان، باید ابتدا امت اسلامی به صفاتی آراسته شوند که بتوانند خود را از آفات درونی حفظ نموده و یقین خویش را افزایش دهند. شرط پیروزی این است که در صرف مؤمنان باشند و گرنه راه برای نفوذ دشمن باز خواهد ماند. یاد خدا، ایمان، صبر، استقامت، پرهیزگاری، توکل و یقین به وعده‌های الهی است که قدرت معنوی بی‌اندازه‌ای به انسان می‌دهد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«إِنْ تَصْبِرُوا وَتَقْوُا لَا يُضْرِكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا؛ أَفَرَأَيْتَ أَنَّ دَشْمَنَانِ استقامت وَ پُرْهِيزْگاری پیشه کنید، نقشه‌های خائنانه (آن‌ها به شما زیانی نمی‌رساند).»

جامعه و امتی که باورهای دینی قوی داشته باشند و امور زندگی خود را بر اساس اصول عقلانی و تفکر سامان دهند، به سادگی در دام دشمن نمی‌افتدند. اگر امروزه دشمن در میان امت اسلامی نفوذ کرده و توانسته برخی از آن‌ها را به سوی تکفیر دیگر مسلمانان و حمله و تجاوز به حریم آنان سوق دهد، به سبب دوری از باورها و اعتقادات صحیح و عدم بهره‌گیری از قدرت تفکر و تعقل است.

حضرت سجاد علیه السلام در روایت زیبایی فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ؛^۵
کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند - و در گود فکری به سربرد - به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت.»

آن حضرت برای اینکه بتواند در جو خفقان روزگار خود، ایمان و باورهای مردم را تقویت کند، از قالب «دعا» استفاده نمود؛ زیرا دعا پیوند عمیق و معنوی میان انسان و پروردگار است که اثر تربیتی و سازندگی مهمی دارد.

برخی از دعاهای حضرت در کتاب گران‌بهای صحیفه سجادیه جمع آوری شده؛ اما متاسفانه برخی از افراد در عمرشان حتی یک بار هم این کتاب را ورق نمی‌زنند، کتابی که تنها شامل

رازو نیاز و مناجات و عرض حاجت در پیشگاه خدانيست، بلکه ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و عقیدتی نیز دارد. در لابلای این عبارات وحی گونه، فلسفه قیام حسینی علیه السلام تبیین می‌گردد و انسان نیایش گرناخواسته از حالت انزوا و خمودی به صحنه مبارزه با طاغوت و ستمگران سوق داده شده، راه عزّت حقیقی به وی نشان داده می‌شود.

آن حضرت دعای ۴۹ صحیفه سجادیه را برای دفع دشمنان و بر ملاکردن نقشه‌های آنان بیان فرموده است؛ زیرا دشمن با همه وجود در مقابل انسان ایستاده، لحظه‌ای آرام نیست و چشمش به خواب نمی‌رود.

امام سجاد علیه السلام در دعای بیستم (دعای مکارم الاخلاق)، از خداوند، پیروزی و غلبه بر دشمنانش را درخواست نموده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعُلْنِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي
وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي وَظَفَرَأَبْمَنْ عَانَدَنِي وَهَبْ لِي مَكْرًا
عَلَى مَنْ كَابَدَنِي وَقُدْرَةً عَلَى مَنِ اضْطَهَدَنِي وَتَكْذِيبًا لِمَنْ
قَصَبَنِي وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي؛ خُدَايَا! بِرَمْحَمْدَ وَخَانَدَنِش
درود فرست و مرابر آنکه برم من ستم کند، دستی (نیروی)، و
برآنکه با من ستیزه جوید، زبانی (برهانی) و برکسی که با من
دشمنی و عناد ورزد پیروزی عطا کن و در برابر کسی که نسبت
به من، به حیله‌گری و بداندیشی بپردازد، راه و تدبیر و در برابر
آنکه برم من فشار و آزار رساند، نیروده و در برابر عیب جویانی
که برم عیب جویی و دشنام‌گویی کنند، قدرت تکذیب و در
برابر خطر تهدید دشمنان، به من امنیت عنایت فرما!»

آن حضرت در روایتی تنها راه نجات و خلاصی از شباهات و دشمنان را متمسک شدن به اهل بیت دانسته و می‌فرماید:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالآرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَالْمَقَايِيسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالْتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلَّمَ، وَمَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدِيٌّ: بِهِ وَسِيلَهُ عُقْلٌ نَاقِصٌ وَنَظَرِيهِ هَامٌ بَاطِلٌ وَمَقَايِيسٌ فَاسِدٌ وَبِإِسَاسٍ نَمِيَّ تَوَانَ أَحْكَامَ وَمَسَائِلَ دِينِ رَابِّهِ دَسْتَ آوْرَدَ؛ تَنْهَا وَسِيلَهُ رَسِيدَنَ بِهِ أَحْكَامَ وَاقِعِيِّ دِينِ، تَسْلِيمٌ مَحْضٌ بُودَنِ مَى باشدو هرگسی در مقابل ما اهل بیت تسلیم باشد از هر انحرافی در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود».

خوب است بدانیم نفوذ دشمن، مختص به زمان اهل بیت علیهم السلام نبوده؛ بلکه امروزه هم وجود دارد. رهبر انقلاب اسلامی ایران پس از اتمام برجام، اعلام خطری که در مسیر دشمن شناسی به مردم داده، درباره نفوذ دشمن است. ایشان در سال ۹۴ بیش از ۸۰ بار کلمه «نفوذ» را مطرح کرده است.

اگر امروز دشمن می‌خواهد با ایجاد شباهه مردم را از عزاداری امام حسین علیهم السلام بی‌انگیزه سازد، بهترین راه مقابله این است که با تفکر و تعقل و با مطالعه منابع متقن دینی، ایمان خود نسبت به عزاداری را تقویت و پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای برای این شباهات پیدا کنیم تا این شباهات نتوانند ذره‌ای از ارادت و محبت ما نسبت به امام حسین علیهم السلام و عزاداری را کم کنند.

باید بدانیم امام حسین علیه السلام برای حفظ دین من و شما، خود را فدا کرده و خون عزیزانش در این راه ریخته شد وزن و بچه اش در این مسیر به اسیری رفتند. باید به این بررسیم که امام حسین علیه السلام در پیشگاه خداوند کریم، جایگاه رفیع و ولایی دارد و می تواند دست مارا هم بگیرد. باید به این باور بررسیم که امام حسین علیه السلام نمرده؛ بلکه زنده است و در نزد پروردگارش روزی می خورد. اگر به این باور و اعتقاد بررسیم، آن وقت عزاداری تنها ریختن اشک نیست، بلکه عین زندگی و نشاط است.

۲. معرفی الگوی زندگی اسلامی

امام سجاد علیه السلام در دعاهای عمیق خود، ابعاد یک زندگی اسلامی و ایمانی و قرآنی و ولائی را به بهترین و زیباترین وجهه به تصویر کشیده و در لباس عشق و معاشقه با خداوند و اشک و آه و مناجات با قاضی الحاجات پرده از روی بسیاری از اسرار کشف شده و غیر مکشوف برگرفته و سیمای ملکوتی و راستین انسان مؤمن و اهل ولایت و ولایت مدار و ولایت پذیر را به نحو احسن تبیین فرموده است.

البته محور و اساس دعاهای آن حضرت بر حب فی الله و معاشقه و مناجات و عالیترين جذبه های الهی خلاصه می شود و سیمای آن بزرگوار سیمای عاشق فانی فی الله است. اما در لابه لای این مضماین عرفانی، سبک زندگی دینی را به عنوان الگو و سرمشق برای ما معرفی کرده است.

آن حضرت در فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق چنین نجوا می کند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّنِي بِحُلْيَةِ الصَّالِحِينَ وَ
أَلِسْنِي زِينَةَ الْمُتَقِّيِّينَ؛ خَداوندًا بِرِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَدُرُودَ فِرْسَتَ
وَمَا رَابَهُ زِينَتُ صَالِحَانَ وَشَایستَگَانَ مَزِينَ فَرْمَا وَزِينَتَ
پَرْهیزَگارانَ رَابِرْمَنَ بِپوشانَ».

امام علیؑ در این جملات، دو عنوان «صالحان» و «تقوی پیشگان» را با هم آمیخته، تادو بعد ایجابی و سلبی زندگی افراد را تبیین کند. یعنی هم باید انسان مزین به لباس اهل صلاح باشد تا کار نیک انجام دهد و هم لباس اهل تقوی را بپوشد تا او را از آلودگی‌ها حفظ کند.

آنگاه امام علیؑ امتیازات و ویژگی‌های صالحان و پرهیزگاران را چنین بیان می‌فرماید:

۱. «فِي بَسْطِ الْعَدْلِ» (گسترش دادن عدالت)
۲. «وَكَظِيمُ الْغَيْظِ» (فروخوردن خشم و کینه)
۳. «وَإِلْفَاءِ النَّائِرَةِ» (خاموش کننده آتش فتنه)
۴. «وَضَمِّمَ أَهْلِ الْفُرْقَةِ» (جمع کننده اهل تفرقه)
۵. «وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ» (تلاش برای اصلاح ذات البین)
۶. «وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ» (اشاعه و افشاری کارهای نیک دیگران)
۷. «وَسَثِيرُ الْعَائِيَةِ» (پوشاندن عیوب دیگران)
۸. «وَلِينُ الْعَرِيَكَةِ» (رفتار با نرمی و ملاطفت)
۹. «وَخَفْضِ الْجَنَاحِ» (تواضع و فروتنی)
۱۰. «وَحُسْنِ السَّيِّرَةِ» (سیره نیکو و پسندیده)

۱۱. «وَسُكُونِ الرِّيحِ» (حاکمیت آرامش برزندگی و رفتار)
۱۲. «وَطِيبِ الْمُخَالَقَةِ» (معاشت باشیوه پسندیده و اخلاق نیک)
۱۳. «وَالسَّبِقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ» (سبقت گرفتن به سوی فضیلت‌ها)
۱۴. «وَإِيَّاَرِ التَّفَضُّلِ» (اهل ایثار و تفضل بودن)
۱۵. «وَتَرَكِ التَّعْبِيرِ وَالْأَفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِ» (پرهیز از سرزنش دیگران و پرهیز از تمجید کسانی که سزاوار آن نیستند)
۱۶. «وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ» (گفتار به حق، اگرچه کم باشد)
۱۷. «وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعلِي» (اندک شمردن گفتار و کردار و کارهای خیر هر چند بسیار باشند)
۱۸. «وَاسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَ مِنْ قَوْلِي وَفِعلِي» (بسیار شمردن کارهای شر، هر چند اندک باشد)

امام سجاد علیہ السلام در جملات کوتاه پیشین، ۱۸ شاخصه از شاخصه‌های یک زندگی دینی و الهی را بیان کرده است. در واقع آن حضرت دو شیوه زندگی را به تصویر کشیده (زندگی غیرصالحان و غیرپرهیزکاران و زندگی صالحان و پرهیزکاران) واژ خداوند متعال خواسته تا همیشه زندگی وی در مسیر زندگی پاکان و صالحان ادامه یابد. مطالعه و به کارگیری این ۱۸ مورد، سبب دینی شدن سبک زندگی ما می‌شود.

امام سجاد علیہ السلام نه تنها در دعاها خود الگو و سرمشق می‌دهد، بلکه عمل و رفتار آن حضرت نیز سرمشقی نیکو است. آن حضرت اسوه عبادت و زهد و ساده زیستی و نمونه صبر و شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم و ... است.

یکی از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام و از راویان حدیث به نام «زهربی» حکایت می‌کند: روزی به همراه حضرت سجاد علیه السلام، نزد پنجمین خلیفه از خلفای اموی در دمشق، عبدالملک مروان رفتیم؛ عبدالملک، احترام شایانی نسبت به حضرت سجاد علیه السلام به جا آورد؛ و چون چشمش به آثار سجود در چهره و پیشانی مبارک امام زین العابدین علیه السلام افتاد، گفت: ای ابو محمد! خود را بسیار در زحمت عبادت انداخته‌ای، با اینکه خداوند متعال تمام خوبی‌هارا به توداده است و تو نزدیک ترین فرد به رسول الله می‌باشی، تو دارای علم و کمالی هستی که دیگران از داشتن آن محروم می‌باشند!

امام سجاد علیه السلام فرمود: آنچه از فضل پروردگار و توفیقات الهی برای من گفتی، نیاز به شکر و سپاس دارد.

و آنگاه فرمود: پیغمبر خدا علیه السلام با اینکه تمام خطاهای گذشته و آینده‌اش بخشیده شده بود، آنقدر نماز می‌خواند که پاهای مبارکش ورم می‌کرد، به قدری روزه می‌گرفت که دهانش خشک می‌گشت و می‌فرمود: آیا نباید بنده‌ای شکرگزار باشم.

سپس حضرت درادامه سخنانش افزوی: حمد خداوندی که ما را بر دیگران برتری بخشید و به ما پاداش خیر عطا نمود، و در دنیا و آخرت حمد و سپاس، تنها مخصوص اوست.

به خدا سوگند! چنانچه اعضاء و جوارح قطعه قطعه گردد و در اثر عبادت نفس قطع شود، یک صدم شکری کی از نعمت‌های خداوند را هم انجام نداده‌ام.

چگونه می‌توان نعمت‌های الهی را برشمرد؟! و چگونه توان شکر نعمتی از نعمت‌هاییش را خواهم داشت؟!
نه به خداوند هرگز مراغافل از شکر نعمت‌هاییش نبیند.
چنانچه عائله‌ام و دیگر خویشان و سائر مردم حقیقی بر من نمی‌داشتند، به جز عبادت و ستایش و مناجات با خداوند سبحان، کار دیگری انجام نمی‌دادم و سخنی به جز تسبیح و ذکر خدای متعال نمی‌گفتم تا آنکه نفسم قطع شود.

زهری می‌گوید: سپس امام علی علیه السلام به گریه افتاد و عبدالملک نیز گریان شد و گفت: چقدر فرق است بین کسی که آخرت را طلب کرده و برای آن جدیت و کوشش می‌نماید و بین کسی که دنیا را طلب کرده و با کی ندارد که از کجا و چگونه به دست می‌آورد. پس چنین افرادی در آخرت سهمی و نجاتی برایشان نخواهد بود.^۶
عزادار امام حسین علیه السلام سیره امام سجاد و اهل بیت علیهم السلام را الگوی خود قرار می‌دهد و سبک زندگی که در ماهواره و شبکه‌های مجازی و ... را طرد می‌کند.

عزادار واقعی می‌داند نباید از دشمن تبعیت کند. اگر مقام معظم رهبری (مدظله العالی) بحث جهاد کبیر را مطرح می‌کند، این جهاد کبیر را هم خود ایشان به عدم تبعیت از دشمن تفسیر نموده و در این باره تأکید می‌کند. مواطنین باشیم تا از دشمن تبعیت نکنیم و دنباله رو او نباشیم، بلکه مستقل و با اقتدار زندگی خود را پیش ببریم و گوش ما به دهان دشمن و چشم بر دست او ندوزیم.

گریزو روضه

امام سجاد علیه السلام در مناسبت‌ها و مجالس مختلفی مظلومیت خود و شهادت مظلومانه پدرش را برای مردم تبیین کرد. آن حضرت پس از جریان دلخراش و دلسوز عاشورا بیش از حدّی تابی و گریه می‌نمود.

هرگاه غلام امام سجاد علیه السلام ظرف آب را برای ایشان می‌آورد، امام شروع به گریه می‌کرد تا اینکه غلام به نشانه اعتراض، گفت: آقا! در طی سی و پنج سال گذشته هر بار که برای شما آب می‌آورم تا وضو بگیرید، چشمت که به آب می‌افتد، اشکتان سرازیر می‌شود! هرگاه بچه شیرخواره‌ای را ببینید، گریه می‌کنید، آقا! این همه گریه کردید، دیگر بس نیست؟ یا بن رسول الله! شما با این وضعیت و حالتی که دارید، خود را از بین می‌برید!

حضرت در پاسخ فرمودند: غلام! از تو انتظار نداشتیم، این حرف را بزنید! «وَاللَّهِ لَقَدْ شَكَأَ يَعْقُوبَ إِلَى رَبِّهِ فِي أَقْلَ مِمَّا رَأَيْتَ حَتَّى قَالَ يَا أَسْفِي عَلَى يُوسُفَ أَنَّهُ فَقَدَ ابْنًا وَاحِدًا» یعقوب علیه السلام، پیامبر و پیامبرزاده بود. او دوازده پسر داشت، خداوند متعال یکی از آنان را مدتی از نظرش غایب کرد، در اندوه این فراق موقتی، موهای سریع یعقوب سفید، کمرش خمیده و نور چشمانش از شدت گریه از دست رفت، در حالی که پسرش در این دنیا وزنده بود؛ اما «إِنِّي رَأَيْتُ أَبِي وَجَمَاعَةً أَهْلِ بَيْتِي يُذَبْحُونَ حَوْلِي»^۷؛ من با چشمان خودم پدر و برادر و ۷۱ تن از خانواده‌ام را دیدم که مظلومانه کشته شده و بر زمین افتادند. پس چگونه اندوه من تمام و گریه‌ام کم شود؟

آفتاب لب بامم، پدر گریه منم

علی او سطعم و پیر عزا و محنم

قسمت این بود که با گریه شوم، هم بیعت

یادگاری غریب پدری بی کفنم

آب شد پیکر من از غم دروازه شام

ردی از سلسله‌ها هست، به روی بدنم

یوسفی بودم و از حادثه یعقوب شدم

پسر خسته دل کشته بی پیره نم

ابکی ابکی لحسین بن علی العطشان

شهره شهر شده گریه دشمن شکنم

سه‌هل ساعی می‌گوید: من از سفرم که به سمت بیت‌المقدس

بر می‌گشتم، در شهر شام دیدم مردم کف می‌زنند به یکدیگر

می‌رسند تبریک می‌گویند، شهر را زینت کردند.

پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: اسیران خارجی را می‌آورند. از

کدام دروازه؟ از دروازه ساعات!

کناره دروازه ساعات ایستادم، یکباره صدای شادی و هلله

جمعیت بلند شد. تانگاه کردم چشمم به چند سر بربریده روی

نیزه‌ها افتاد. یکی از سرها قرآن می‌خواند. سرها که گذشت،

دیدم آقای بزرگواری را سوار بر شتر بر هنه آوردند! آثار بزرگی از

صورتش نمایان بود، جلو رفتم سلام کردم، آقا فرمودند: خدا

رحمت کند کی هستی؟ که مرادر این شهر سلام می‌کنی (یعنی

اینجا به ما سنگ زدند، زخم زبان می‌زنند)

گفتم: آقا سهل ساعدی هستم از صحابه جدت رسول خدایم، آقا! این چه حالی است می بینم. فرمودند: سهل ساعدی! ببابایم را کشتنند، عمومیم را شهید کردند به حالت گریه کردم. آقا چه کنم؟ فرمود سهل، اگر ممکن است پارچه‌ای رازیز زنجیر گردنم بگذار. سهل گفت: تاز زنجیر را ز گردن آقا بلند کردم، دیدم خون تازه از زیر حلقه‌های زنجیر جاری شد.

بیمار چنین عاشق و دلداده که دیده
در تاب و تب از عشق رخ یار که دیده
گه روی شتر گه به روی خار مغیلان
گه مجلس بیگانه و اغیار که دیده
در سلسله از کرب و بلا در سفر شام

بر روی شتر پیکرت ب دار که دیده

دفتر مطالعات پژوهش حا
وار بیانات حوزوی



١. روشن داستانی.
٢. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ١، ص ١٧٢.
٣. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ٢، ص ٣١٣ - ٣١٤.
٤. آل عمان / ١٢٠.
٥. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ج ١١، ص ٢٠٦.
٦. بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ٥٢.
٧. کامل الزيارات، ص ١٠٧ ومستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٦٦.



فصل اول

شب
سیزدهم محرم

نقش
بانوان حسینی علیهم السلام
در مقابله با نفوذ
دشمنان یزیدی

ب

ایجاد انگیزه^۱

امام حسین علیه السلام قبل از رسیدن به کربلا، در سرزمین «تعلییه» خیمه‌ای دید که پیرزنی در آن بود. با پیرزن احوال پرسی کرد و شرح حالش را جویا شد. پیرزن گفت: من با پسر و عروس در اینجا ساکن هستیم و ما برآینی نصرانیت می‌باشیم. او در ادامه گفت: مادراین بیابان در مرضیقه بی‌آبی قرار داریم. امام علیه السلام با نیزه خود، قسمتی از خاک زمین را کنار زد، ناگهان آب بیرون آمد. زن تعجب کرد و مجدوب بزرگواری امام علیه السلام شد. امام علیه السلام جریان مسافرتش را برایش بیان کرد و فرمود: «اگر پسرت آمد، به او بگو اگر می‌خواهد به کمک ما بیاید.»

وهب، این جوان پاکدل، وقتی آب خوشگوار را دید و از ماجرا مطلع شد، مجدوب امام علیه السلام گردید. با اینکه پنج روز (یا هفده روز) از عروسی اش نگذشته بود، همراه مادر و همسرش به خدمت امام علیه السلام رسید و بعد از مسلمان شدن عرض کرد: پیام شمارا دریافت می‌کرد. آنگاه وهب همراه مادر و همسرش، با کاروان امام حسین علیه السلام، روانه سرزمین کربلا شدند.

در روز عاشورا مادر شجاع و هب، به او گفت: «به جای شیری که به تو دادم، دلم می خواهد جانت را در طبق اخلاص بگذاری و در خدمت امام حسین علیه السلام تاسر حد شهادت باشد من جنگ کنی.» و هب پرسید: در مرور دهم سرم چه کنم؟ این مادر قهرمان این بار گفت: عزیزم! جمال همیشگی را به جمال چند روزه مفروش! سخنان مادر، و هب را دگرگون کرد و او دیگر عاشق امام حسین علیه السلام شده بود.

همسر و هب نیاز اگفتگوی شوهر، نوری بر قلبش تابید و گفت: هزاران جان من و تو، فدای امام حسین علیه السلام باد! ولی چون جهاد بر زنان نیست، من از تو یک تقاضا دارم. برویم نزد امام، در حضور ایشان با من تعهد کن که اگر در قیامت به بهشت رفتی، بدون من به بهشت نروی!

وهب قبول کرد و خدمت امام علیه السلام رفتند و تعهد خود را اظهار نمود.

وهب در روز عاشورا به میدان رفت. گروهی از دشمنان تبهکار را کشت و به جایگاه خود برگشت و در حالی که خون از شمشیرش می چکید، نزد مادر آمد و گفت: از من خشنود شدی؟ مادر گفت: از تو خشنود نخواهم شد تا آنکه در پیشاپیش امام حسین علیه السلام کشته شوی!

وهب به میدان برگشت، همچنان جنگید تا به شهادت رسید. همسر و هب با سوز و گدازو حمامه، خود را به و هب رساند؛ در حالی که سخت بر ضد دشمن خون خوار فریاد می کشید. سرش روی سینه و هب بود که دشمن عمود آهنین بر فرقش زد و اونیز

به شهادت رسید.

دشمن، ناجوانمردانه سروهب را برای مادرش فرستاد تا دل او را بسوزاند! اما او سر جوانش را برداشت و بوسید و گفت: «سپاس خداوندی را که با شهادت تو در رکاب امام حسین علیه السلام، مرا روسفید کرد.» سپس غرش کنان برخاست و سروهب را به سوی دشمن پرت کرد و گفت: «سری را که برای دوست داده ایم، دیگر بازنمی‌ستانیم.» سپس به خیمه آمد و ستون خیمه را برداشت و به جنگ دشمن شتافت و دو تن از دشمنان را کشت.

امام حسین علیه السلام اور ابه خیمه برگرداند و برای اودعا کرد و به او مژده بهشت داد. مادر و هب خوشحال شد و گفت: خدایا! امید بهشت را از من مگیر.^۲

متن و محتوا

مردان وزنان بزرگی هستند که در صحنه و پشت صحنه انقلاب عظیم عاشورا نقش آفرینی کرده‌اند. البته تاریخ بیشتر اسنادی از مردان موفق را به ما گزارش داده است؛ اما قطعاً پشت سر هر مرد موفق همسرفدایکار، مادر صبور و با ایمانی وجود دارد که در پشت صحنه جریان است و عموماً نقش آن‌ها در پیروزی آن انقلاب و مقابله با نفوذ دشمن مورد غفلت قرار گرفته است.

وهب و همسرو مادرش؛ زهیر بن قین و همسرش و بسیاری از مادران و همسران شهدای هشت سال دفاع مقدس، نمونه‌ای از کسانی هستند که هم مرد و هم زن حماسه ساز شدند و تاریخ گوشه‌ای از رشادت آن‌ها را برای ما به نمایش گذاشته است.

اما تاریخ گاهی از زنان انقلابی و عاشورایی سخن به میان می آورد، بدون اینکه از همسران آنان سخنی بگوید؛ زیرا رشادت‌ها و فدایکاری‌های آن‌ها اختصاص به شخصیت خود آنان دارد. حضرت زینب علیہ السلام یکی از این بانوان است. زینب علیہ السلام شخصیتی است که تندیس بصیرت، تجسم شجاعت و معنی کامل صبر و استقامت است او نه تنها، حضور هفت مucchom رادرک کرده، بلکه امانت دار بار ولایت و امامت نیز گردیده است. کوتاه سخن اینکه:

**فَإِنْ فَضَالُهَا وَفَوَاضُلُهَا وَخَصَالُهَا وَجَلَالُهَا وَعِلْمُهَا وَعَمَلُهَا
وَعَصْمَتُهَا وَعَفْتُهَا وَنُورُهَا وَضِيَائُهَا وَشَرَفُهَا وَبَهَائُهَا تَالِية
أُمُّهَا صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهَا**: همانا فضائل و برتری‌های او و خصلت‌های جلالت قدر و علم و عمل و عصمت و عفت و نورانیت و روشنایی و شرف و زیبایی اش همچون مادرش

زهرا علیہ السلام است.»

حضرت زینب علیہ السلام شاگرد مکتب بصیرت آفرین صدیقه طاهره علیہ السلام و تربیت یافته آغوش نبوت و امامت است. مصیبت‌ها و فتنه‌ها پی درپی او را آبدیده و همچون کوه استوار ساخت وازا و شخصیتی آهینین آفریده است.

او در ۵ سالگی برای مصیبت از دست دادن جد گرامی اش حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اشک ریخت و با چند ماه فاصله در شهادت مادرش زهرا علیہ السلام به سوگ نشست. مشاهده ۲۵ سال غربت و تنهایی پدر و سپس دیدن فرق شکافته او در محراب مسجد کوفه، زینب کبری علیہ السلام رادر کوران حوادث روزگار قرارداد.

مسمومیت و مظلومیت برادرش امام حسن علیه السلام صحیفه دیگری ازبی مهری های نامردمان را برای اور قم زد و درنهایت، خونین ترین حماسه تاریخ را که کمترین مصیبت های آن، شهادت برادران، فرزندان و برادرزاده های عزیزو گرامی اش بود را مشاهده کرد.

فتنه سقیفه، فتنه فدک، فتنه قتل عثمان، فتنه جمل، فتنه حکمیت، فتنه خوارج، فتنه ساباط و... همه و همه تجربه هایی بود تا زینب کبری علیه السلام را برای بزرگ ترین فتنه تاریخ مهیا سازد؛ واگر بصیرت آفرینی حضرت زینب علیه السلام نبود نه تنها موج بیداری اسلامی، کوفه، شام، مدینه و... را فرانمی گرفت که اسلام هم در کربلا می ماند.

در واقع اگر نبود زینب کبری علیه السلام کربلا در کربلا و مسلمانان در رؤیای دیانت خویش می مردند. موج بیداری اسلامی در طول تاریخ مدیون خطابه ها و روشنگری های زینب کبری علیه السلام است. روشنگری هایی که تمامی ابعاد و زوایایی گسترشده فتنه را روشن ساخت و زمینه سقوط سلسله اموی را فراهم کرد. خطابه ها و تذکرهایی که خطر پیروی از هوای نفس را گوشزد می کرد و بدعت های جدید در دین را آشکار و بدعت گذاران را رسوا می ساخت.

حضرت زینب علیه السلام با تدبیر و دوراندیشی خود، الگویی از مدیرت در برابر دشمن را برای مردان و زنان آزادی خواه به نمایش گذاشته و در مسیر دشوار دشمن شناسی، به بهترین وجه بصیرت آفرینی کرده است.

در این فرصت صفحاتی از دفتر بصیرت آفرین این بنوی بزرگ انقلاب عاشورا را مورد دقت و بررسی قرار دهیم والگوی مدیریتی مقابله با نفوذ را در سیره و سخن حضرت زینب علیها السلام ترسیم می‌نماییم.

الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ

خطبه‌ها و خطابه‌های زینب علیها السلام بلندترین فریاد تاریخ است که بشریت را به سوی زیبایی‌ها و ارزش‌ها و فضیلت‌هارهای همون شده است. خطبه‌هایی که همه نقشه‌های شوم یزیدیان را نقش برآب کرد و همچون رعد و برقی، روشنگر و کوبنده تمامی بافته‌های سی و چند ساله بنی‌امیه را از بین برد؛ و موج بیداری اسلامی حاصل از آن، کاخ امویان را برای همیشه لرزاند و واژگون کرد و زمینه قیام «تواپین»، قیام «حره»، شورش در «حجاز»، قیام در «عراق»، قیام «مختار بن ابی عبدالله ثقیفی»، قیام «زید بن علی» را ایجاد کرد. راز ماندگاری تأثیر خون شهیدان کربلا، در تلاش فرهنگی و ترسیم الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمن توسط عقیله بنی‌هاشم علیهم السلام نهفته است و شکی نیست که این الگوی اساسی برای همه زمان‌ها و مکان‌های است و امروز و هر روز به این روش زینبی نیازمندیم. در اینجا سه محور این الگوی مدیریتی را در سخن و سیره آن حضرت پی‌می‌گیریم.

الف) تسلی بخشی دل‌های دوستان

حضرت زینب علیها السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در طول

دوران اسارت، پیوسته یاورغم دیدگان و پناه اسیران بود، از گودی قتلگاه تا کوچه های تنگ و تاریک کوفه، از مجلس ابن زیاد تا ستمکده یزید، در همه جا فرشته نجات اسرا بود و به شهید داده ها دلداری می داد. حضرت زینب علیها السلام با بصیرت کامل، هرگز اجازه نداد رنج اسارت، اسیران را از پای درآورد و با تسلی بخشی دل های دوستان و اسیران، بزرگ ترین ضربه را بر یزید و یزیدیان زد و از جنایات آنان پرده برداشت.

آن بنوی بزرگوار حتی تسلی بخش دل امام سجاد علیهم السلام بود؛ آنجا که فرمود:

«لَا يَجْزِئُنَّكَ مَا تَرَى فَوَاللهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ إِلَيْكُ
جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ؛ [ای پسر برادر!] آنچه می بینی تو را
بی تاب نسازد. به خدا سوگند! این عهد رسول خدا علیهم السلام با جد،
پدر و عمومیت است.»

عقیله بنی هاشم علیهم السلام اوج تسلی بخشی را در مجلس ابن زیاد، به نمایش گذاشت. آنگاه که آن ملعون بانیش زبانش به زخم زینب علیهم السلام، نمک می پاشد و برای آزدن او گفت: «کار خدارا ببرادر و خانواده ات چگونه یافته؟» او در واقع می خواهد بگوید: «دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟» زینب کبری علیهم السلام در پاسخ درنگ نمی کند و با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا؛ جز زیبایی چیزی ندیدم.» این کلام نورانی، پتک محکمی بر سر ابن زیاد بود که قدرت محاجه را باز گرفت و خون تازه ای در رگ های همه دوستان جاری ساخت.

ب) تحقیر و سرزنش دشمنان

دومین گام از طرح الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمن در سیره و سخن حضرت زینب علیها السلام تحقیر و سرزنش دشمنان است. خطاب‌هایی که حضرت زینب علیها السلام نسبت به یزیدیان دارد، نمونه عینی تحقیر دشمن است. برخی از این خطاب‌ها عبارتند از:

۱. «پسر مرجانه»: حضرت زینب علیها السلام در کاخ ابن‌زیاد، او را «پسر مرجانه»^۶ می‌خواند که برای عبیدالله توهین آمیزترین و رسواکننده‌ترین القاب است که از نامشروع بودن وجود وی و بدنام بودن مادرش حکایت دارد و آن چنان ضربه بر پیکر لرزان عبیدالله می‌زند که تصمیم به قتل زینب علیها السلام می‌گیرد.

۲. «فرزنند طلقا»: حضرت زینب علیها السلام یزید را «فرزنند طلقا» و در عبارتی «طلقاء خبیثه»^۷ خطاب فرمود که اشاره به داستان فتح مکه است، زیرا پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم بزرگان مکه را که ابوسفیان، جد یزید هم از آن‌ها بود، بخشید و آزاد کرد و فرمود: «إِذْ هَبُوا فَأَنْتُمُ الظَّلَّقَا». ^۸

۳. «دشمن خدا و پسر دشمن خدا»: حضرت زینب علیها السلام در کاخ یزید این‌گونه بر سراو فریاد می‌زند: «یزید! ای «دشمن خدا و پسر دشمن خدا!» سوگند به خدا! تو در دیده من ارزش آن رانداری که سرزنشت کنم و کوچک تراز آن هستی که تحقیرت نمایم، اما چه کنم اشک در دیدگان، حلقه‌زده و آه در سینه زبانه می‌کشد. پس از آنکه حسین کشته شد و حزب شیطان، مارا از کوفه به بارگاه حزب بی‌خردان آورد تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر، پاداش خود را از بیت‌المال مسلمانان بگیرد، پس از آنکه دست

آن دژخیمان به خون مارنگین و دهانشان از پاره گوشت‌های ما آکنده شده است، پس از آنکه گرگ‌های درنده بر کنار آن بدنها ای پاکیزه جولان می‌دهند، توبیخ و سرزنش توچه دردی را دوامی کند؟»^۹

ج) تحریک احساسات مردم

سومین گام از طرح الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمنان انقلاب عاشورا در سیره و سخن حضرت زینب علیها السلام تحریک احساسات مردم است. این راهکار زینبی علیها السلام از طرق مختلفی صورت گرفته است:

۱. «خطابه و سخنرانی»: وقتی کاروان اسیران، به کوفه رسید، زنان، مردان و کودکان کوفه همه به خیابان‌ها آمده بودند تا اسیران را به تماشا بنشینند. حضرت زینب علیها السلام با زیباترین کلمات و جملات و با شجاعتی بی‌نظیر و علی‌واربر مسند خطابه ایستاد: «حمد و سپاس، مخصوص خداوند است و درود بر پدرم محمد و اهل بیت پاک و برگزیده او باد! ای مردم کوفه! مردم مکار خیانت کار! هرگز دیده هایتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله هایتان از سینه بریده نشود! شما مانند زنی هستید که یک باره تمام رشته‌های خود را پاره می‌کرد. نه پیمان شما ارجی دارد و نه سوگند شما، اعتباری!... چه بد تو شهادی برای آن جهان آماده کردید؛ خشم خدا و عذاب دوزخ! گریه می‌کنید؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستنید! بیش بگریید و کم بخندید! با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگریید؟ ننگی که با هیچ آبی

شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید
جوانان بهشت؟»^{۱۰}

حضرت با این بیانات، افکار و احساسات مردم را در اختیار گرفت و سخنان او کاملاً صحنه را تغییر داد تا آنجا که صدای مردم کوفه به گریه بلند شده بود. زنان موهای خود را افشار کرده بودند و خاک بر سروروی خود می‌ریختند و دست‌های خود را به دهان می‌گزیدند.

۲. «گریه و فغان و برپایی مجالس عزاداری و سوگواری»: از جمله کارهای مدبرانه حضرت، برگزاری مجالس سوگواری و عزاداری در شام و مدینه و دستوری مبنی بر سیاه‌پوش کردن محمل‌ها بود که فرمود: «محمل‌ها را سیاه‌پوش کنید تا مردم بدانند که ما در مصیبت و عزاداری برای کشته شدن فرزندان زهراء عليها السلام هستیم». ^{۱۱}

هر چند این‌گونه امور از نظر دشمنان، ساده و بی‌ارزش بود، ولی در حقیقت، همین کارها، زمینه موج بیداری اسلامی شدو توانست کاخ یزیدیان را متزلزل کند. مدتی که آن‌بانوی بزرگوار در شام اقامت داشت در محله‌ای به نام «دارالحجارة» مراسم عزاداری برپا کرد و آن چنان نوحه سرایی و گریه و زاری می‌کرد که شرکت‌کنندگان در آن مراسم تصمیم گرفتند به خانه یزید هجوم برنده اورابه قتل برسانند.^{۱۲}

همچنین آن‌بانوی ستمدیده را می‌بینیم که پس از تحمل آن‌همه مصیبت‌ها و رنج‌ها به مدینه بازمی‌گردد و در شهر پیامبر و در خانه خود به سوگواری برآماد حسین عليه السلام و دیگر یاران او

می‌پردازد. در این مراسم عزاداری، هر روز گروه گروه از زنان مدینه به خدمت آن حضرت آمده، ضمن تسلیت به ایشان، به ندبه و گریه می‌پردازند تا آنجا که به تدریج، زنان قبایل و عشایر، تصمیم به خونخواهی شهدای کربلامی گیرند و قیام می‌کنند.^{۱۳}

گیزو روضه

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، حضرت زینب علیها السلام به سرعت خود را به بدن خونین و پاره‌پاره برادرساند و شیون‌کنان فرمود: «وَآخَاهُ، وَاسْيَدَاهُ، وَآهَلَّ بَيْتَاهُ! لَيَتَ السَّمَاءُ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيَتَ الْجِبالَ تَدْكُدَكَثْ عَلَى السَّهْلِ؛^{۱۴} ای کاش آسمان بر زمین ویران می‌شد و ای کاش کوه‌ها از هم می‌پاشیدند و به بیابان‌ها می‌ریختند.»

و زمانی که به پیشنهاد شمر لعین، کاروان اسیران را از کنار بدن‌های قطعه شده شهیدان عبور می‌دادند و زینب علیها السلام پیکر شهدا و بدن پاره‌پاره شده برادرش را دید، خم شد و بدن پاره‌پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و بوسید. می‌بوسید و می‌فرمود:

«یَا أَخِي لَوْ خُيِّرْتُ بَيْنَ الرَّحِيلِ وَالْمُقَامِ عِنْدَكَ لَا خَيَّرْتُ الْمُقَامَ عِنْدَكَ وَلَوْاَنَ السَّبَاعَ تَأْكُلُ مِنْ لَحْمي^{۱۵}؛ ای برادرم، اگر مرایین سکونت در کنار تو ورفتند به مدینه مخیر می‌کردند، سکونت نزد تو را برمی‌گزیدم، گرچه درندگان بیابان، گوشت بدنم را بخورند.»

در برخی از مقاتل آمده: در این هنگام رو به مدینه کرد و فرمود:

«وَأَمْحَمَّدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ،
مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقْطَطُ الْأَعْصَاءِ؛ فَرِياد! أَيْ مُحَمَّدٌ كَهُوَ يَوْسُوْتَهُ
دَرُودٌ فَرْشَتَگَانٌ آسَمَانٌ تَقْدِيمٌ تَوْبَادٌ! أَكْنُونَ اِيْنِ حَسِينٍ اَسْتَ
كَهُ بِهِ خُونٌ خُودٌ آغْشَتَهُ وَاعْصَايِشُ قَطْعَهُ شَدَهُ اَسْتَ.»

«وَأَثْكَلَاهُ، وَبَنَاثَكَ سَبَيَا، إِلَيِّ اللَّهِ الْمُشْتَكَيِّ وَإِلَيِّ مُحَمَّدٍ
الْمُضْطَفَيِّ وَإِلَيِّ الْمُرْتَضَيِّ وَإِلَيِّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَإِلَيِّ
حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ؛ وَإِيْزَيْنِ عَزَّا وَمَصِيبَتِ! وَإِيْنِ هَادِخْتَرَانِ
تُوهَسْتَنَدَ كَهُ اسِيرَشَدَهُ اَنْدَ. اِزَيْنِ ظَلْمٌ وَسَتْمَهُ اَبَهُ خَداُونَدَ
وَبَهُ خَدْمَتَ مُحَمَّدٌ مُصْطَفَيِّ وَعَلَيِّ مُرْتَضَيِّ وَفَاطِمَهُ زَهْرَاءُ
حَمْزَهُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ لِلْمُلْكِ لِلْمُلْكِ شَكَایتِ مِيْ بَرْمِ.»

«وَأَمْحَمَّدَاهُ، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ رِيْخُ الصَّبَاءِ،
قَتِيلٌ أَوْلَادُ الْبَغَائِيَا، فَرِيادٌ أَيْ مُحَمَّدٌ! اِيْنِ حَسِينٍ اَسْتَ كَهُ
درُ گوشه بیابان افتاده و باد صبا براو می وزد و او به دست
زنزادگان کشته شده است.»

«وَاحْزَنَاهُ، وَأَكْرَبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ
اللَّهِ: أَيْ بَسَا حَزَنٌ وَانْدُوْهُ مَنْ! اْمْرُوزٌ اْحْسَاسٌ مِيْ كَنْمَ كَهُ جَدِّ
بَزَرْگَوَارِمَ اَحْمَدَ مُخْتَارَ اَزْ دَنِيَا رَحْلَتَ كَرْدَ.»

«يَا اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَؤُلَاءِ ذُرَيْهُ الْمُضْطَفَيِّ يُسَاقُونَ سَوقَ
السَّبَيَا؛ كَجَايِيدَ اَيْ اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ؟! أَكْنُونَ ذُرَيْهُ مُصْطَفَيِّ رَا
بَهُ اسِيرِيِّ مِيْ بَرْنَدَ.»

تو سرنداری، من سرِ رفتون ندارم
 ماندی به روی خاک و عالم کربلا شد
 بنده دلم بودی و هر بندِ تن تو
 انگار جای گندم ری آسیا شد
 بی درد سرسرگرم سربود و نشست و
 آن قدر دست و پازدی تاینکه پاشد
 یک بار بوسیدم گلویت را چگونه ...
 جای همان بوسه دوازده ضربه جا شد
 زینب زمین خورد، ولی تو سنگ خوردی
 این زخم‌ها از ضربه‌های بی‌هواشد
 آتش میان خیمه عباس افتاد
 دستی کنار معجر من بی‌حیا شد
 تو سرنداری دخترت معجر ندارد
 یعنی بریدند و کشیدند و جدا شد



١. روش داستانی.
٢. ریاحین الشريعة، ج ٣، ص ٣٠٠.
٣. زینب کبری علیہ السلام عقیله بنی هاشم، ص ٨٤ - ٨٣.
٤. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١٧٩.
٥. اللھوف فی قتلی الطفوف، ص ٦٨ و زینب کبری علیہ السلام من المهد الی اللحد، ص ٣٤٨.
٦. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١٣٥.
٧. همان، ص ١٣٨.
٨. فروغ ابدیت، چاپ بیست و هشتم، ص ٣٣٨.
٩. سیره پیشوایان، ص ٢٠٤.
١٠. سیره پیشوایان، ص ١٩٠.
١١. ریاحین الشريعة، ج ٣، ص ١٩٧.
١٢. خصایص زینبیه علیہ السلام، ص ٢٩٦.
١٣. حضرت زینب کبری علیہ السلام، ص ١٥٠.
١٤. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٥٣.
١٥. معالی السبطین فی أحوال الحسن والحسین علیہما السلام، ج ٢، ص ٥٥.
١٦. کامل ابن اثیر، ج ٤، ص ٨٤.

و ا ب ت ا ط ا ت ح ا ر م ا ل ا ع ا ت پ رو س ح ا

فصل دوم

بانوان
عاشورایی
۱

ولایت پذیری زنان عاشورایی

لرستان

ایجاد انگیزه^۱

گاهی در گوشه و کنار شهر، شاهد رفتار خشن و پر خاشگرانه و از طرفی جسورانه برخی از زنان نسبت به شوهرانشان هستیم. زنانی که در حضور دیگران، بی ادبانه با شوهران خود سخن می گویند و یا جملات نامناسب به کارمی برند و یا در جایی که همسرانشان حضور ندارند، بنای بدگویی از شوهران خود را می گذارند!

در رصد میدانی این پدیده متوجه می شویم، بانوانی که این گونه رفتارها از آنان سر می زند؛ عمدتاً کسانی هستند که به لحاظ مذهبی مقید نبوده و وضعیت مناسبی ندارند. این وضعیت سؤال زیر را به ذهن می آورد:

چرا چنین رفتارهایی بیشتر از خانم‌های غیر مذهبی و یابی توجه به دین، سرمی زند؟ چرا برخی از خانم‌هایی که حجاب خود را حفظ نمی‌کنند در رفتار، با حالت طلبکارانه و تحکمی حرف می‌زنند، در حالی که خانم‌های مذهبی به طور معمول، این گونه نیستند؟

عده‌ای در جواب می‌گویند: چنین رفتاری نتیجه آن است که سطح فرهنگ زنی که تفکر آزادی دارد، بالاتر از زنی است که در بند حجاب است. چنین زنانی که تفکری بازو و آزاد دارند، هرگز به شوهرانشان اجازه نمی‌دهند تا در حق آنان ظلم کنند و حتی بخواهد تسلط بر آنان داشته باشند. علاوه بر آن، زنی که متعلق به جامعه باشد و همپای مرد در جامعه حضور یابد، اگر بخواهد زندگی آزاد و روبرو به رشدی داشته باشد، ناچار از این است که در برخورد با شوهر خود تمرین نماید تا بتواند حقوق خود را از جامعه بگیرد.

در مقابل این دیدگاه، نگاه دیگری وجود دارد که می‌گوید: اینکه زنان با حجاب معمولاً در ارتباط با همسر خود آرام‌ترند و از ایجاد تنش در مسیر زندگی پرهیزمی کنند، به دلیل آن است که چنین زنانی در زندگی مراتب «اطاعت پذیری» را رعایت نموده‌اند. این زنان در زندگی عبادی خود، هر روز پنج وعده خدارا اطاعت کرده و حتی در شرایطی که ممکن است، از نامحرم به دور باشند، تمرین حجاب نموده‌اند. چنین زنانی با دین داری و حجابشان از کودکی روحیه اطاعت پذیری و صبر و شکیبایی را تمرین کرده‌اند. به راستی زنانی که از همان ابتدای سن تکلیف، سنگینی بار چادر را برای اطاعت از امر خدا و احترام به هنجر جامعه اسلامی رعایت می‌کنند و بانوانی که روزی پنج مرتبه نماز بده جا آورده و یا سی روز در سال را خوردن و آشامیدن پرهیزمی کنند، چنین افرادی در برخورد با سایر مردم همیشه با صبر و شکیبایی و تواضع برخورد می‌نمایند، چه رسد به شوهری که بر اساس مبانی دینی و حکم

صریح الهی، اطاعت پذیری زن ازاو خواسته شده است. امازنی که دریک جامعه اسلامی و چه بسادرخانواده‌ای مسلمان، بزرگ شده واژه‌مان ابتدا با ترک حجابش که دستور خداوند کریم است، ناسازگاری خود را به اوج رسانده و علیه هنجار جامعه فعالیت می‌کند و در مراتب بدترنمازو سایر احکام را به جانمی آورد، روحیه اطاعت پذیری را در خود خفه نموده و چنان جسارتی پیدامی کند که در مقابل هر حرفی که خلاف سلیقه و پسندش باشد، می‌ایستد. آری زنی که به گذشت و صبوری، عادت نکند، همواره با همسرو با سایر افراد جامعه سرناسازگاری دارد و این می‌تواند یکی از دلایل مهم افزایش آمار طلاق و نیز سایر ناهنجاری‌های جامعه باشد و باید گفت:

کسی که اطاعت از خدا نکند
اطاعت از خلق که جای خود دارد
و ارتباط خوبی
متن و محتوا

ولایت پذیری یکی از نشانه‌های افراد با ایمان و رمز سعادت دنیوی و اخروی انسان است. ولایت پذیری مراتب متعددی دارد که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

مراتب ولایت پذیری

۱. ولایت پذیری از خداوند متعال

پذیرش ولایت الهی یعنی اطاعت محض از خدا و انجام دستورات دینی او. چنین عملی انسان را در دژ محکم الهی وارد می‌سازد

و این بهترین پناهگاه در برابر دشمن همیشگی یعنی شیطان رجیم و احزاب اوست.

اگر بنا باشد کربلا و جریان عاشورا در یک کلمه جمع کنیم، شاید کلمه‌ای بهتر و جامع تراز بندگی نباشد و بندگی مهم‌ترین مرتبه اطاعت از خداوند است.

۲. ولایت‌پذیری از پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ انسان کاملی است که به اذن خداوند از مجموعه هستی برانگیخته شد تا آنچه در ذات خویش دارد به ظهور برساند؛ بنابراین اطاعت از پیامبر ﷺ به عنوان فرستاده الهی همان اطاعت از خداوند است^۱ و از آنجا که پیامبر ﷺ بر مسلمین ولایت دارد و بر همین اساس رهبری جامعه را برعهده گرفته، سرپیچی از دستورات ایشان، سبب باطل شدن اعمال فرد می‌گردد، خداوند در این باره می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»^۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول (خدا) را و اعمال خود را باطل نسازید.»

۳. ولایت‌پذیری از اهله بیت علیهم السلام

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»؛ سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را بپامی دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

بنابر تفاسیر شیعه و سنی، این آیه کریمه درباره امام علی علیهم السلام آن هنگام که در نماز در حال رکوع زکات دادند، نازل شده است.^۵ همچنین خداوند حکیم در آیه ۵۹ سوره نساء، بعد از درخواست اطاعت از خود و بر اطاعت از پیامبر «اولی الامر» تأکید نموده است؛ و در این آیه اطاعت از اولی الامر به منزله اطاعت از رسول خدا علیهم السلام معرفی شده، بدون اینکه قید و یا شرطی برای اطاعت از آن هادر آیه ذکر شده باشد و به عصمت آن ها شهادت داده شده است.^۶

رسول خدا علیهم السلام می فرماید:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْاْنَ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبْلَ اللَّهِ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بُوَلَّيْتِي وَوَلَّيْتِي أَهْلَ بَيْتِي^۷؛ قسم به آن کس که جان محمد علیهم السلام در دست اوست، اگر بنده‌ای در روز قیامت عمل هفتاد پیغمبر را بیاورد خداوند از او نپذیرد تا خدارا به ولایت من و اهل بیتم علیهم السلام دیدار کند.»

مسئله اطاعت از ولی تنها در حضرت علی علیهم السلام خلاصه نمی‌شود. طبق تفاسیر مختلف شیعه و برخی سنی، اولی الامر، امامان معصوم علیهم السلام و در غیبت امام زمان عجل الله تعالیٰ نایب برحق او، ولایت فقیه و در مراتب پایین تر اطاعت از مرد به عنوان همسرو پدر می‌باشند که اطاعت از آنان در مسیر اطاعت از خدا و رسول علیهم السلام واجب است.^۸

زنیب کبرا علیهم السلام و دفاع از ولایت
حضرت زینب علیهم السلام، بزرگ آموزگار مکتبی است که زن را با پذیرش

ولایت الهی و اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کند. زینب علیها السلام به خوبی می‌دانست که پس از سیدالشهدا علیهم السلام، بار سنگین ولایت و امامت بردوش حضرت سجاد علیهم السلام افتاده است. پس او باید زنده بماند تا زمین از حجت خالی نشود؛ بنابراین، مسئولیت حفاظت از جان امام سجاد علیهم السلام را بردوش خود احساس می‌کرد. ایشان در چند جاتوانست از عهده این مسئولیت خطیر برآید:

اول، هنگام حمله لشکر عمر سعد به خیمه‌ها، آنجا که شمر خواست امام سجاد علیهم السلام را به شهادت برساند، فرمود: «به خدا سوگند، نمی‌گذارم او را بکشید، مگر اینکه اول مرا بکشید.»

دوم، هنگام عبور اسیران از قتلگاه. هنگامی که امام سجاد علیهم السلام اجساد شهدای کربلا را دید، کم مانده بود که از شدت غم، روح از بدن نازنینش جدا شود. در این حال، زینب علیها السلام با یادآوری اهداف نهضت عاشورا، وی را دلداری داد تا از آنجا گذشتند.

سوم، در کاخ ابن زیاد، آنجا که آن ملعون دستور داد تا گردن امام سجاد علیهم السلام را بزنند در این هنگام عقیله بنتی هاشم، خود را سپران حضرت کرده و ابن زیاد ملعون را از تصمیم و قیحانه اش بازداشت.

ولایت پذیری دیگر بانوان کربلا

براساس نقل‌های تاریخی هنگامی که وهب به میدان رفت و با دشمن جنگید و به فيض شهادت رسید. همسرش بربالین او نشست. پیکربه خون نشسته اورانزد عمر سعد بردن و سرازرن او جدا کردند. همسرا و بار دیگر خود را نزد پیکر مطهر شهید رساند

وسربرسینه او نهاده، گریست. در این هنگام، دشمن باعمود آهنین بر فرق این نوع عروس زد و اورابه وصال محبوب واقعی و فوز شهادت نائل کرد.

از سوی دیگر، دشمنان سروه ب را برابری شکنجه مادر، به سوی آن پیرزن شجاع پرتاپ کردند. این مادر صبور و ایثارگر، سر جوانش را بوسید و گفت: «سپاس خداوندی را که با شهادت تو در رکاب امام حسین علیه السلام مرا رو سپید کرد». سپس سروه ب را به سوی دشمن پرتاپ کرد و گفت: «آن سر را که برای دوست داده ایم، بازنمی ستانیم.» این حرکت نشان دهنده صفات بارز فراوان است؛ شجاعت، صبر، اخلاص، شهامت، بزرگ منشی، متانت و ... ولی مهم تر از همه منشأ این حرکت است و آن ولایت الهی و ولایت اهل بیت علیه السلام در زندگی است.

آنگاه این مادر دلیر، ستون خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد و دونفر از سپاه سیاه سعد را به هلاکت رساند. امام علیه السلام اورا به خیمه برگرداند و برای اودعا کرد و مژده بهشت داد. ام و هب با شادی تمام از امر امام خویش اطاعت کرد و هنگام بازگشت گفت: «خدایا! امید بهشت را از من مگیر.»^۹

نکته قابل توجه این است که حمله به سوی دشمن، باعمود خیمه در مورد مادر عبدالله بن عمر نیز نقل شده است و به نقل تاریخ، حضرت ابا عبدالله علیه السلام اورابه سوی خیمه اش بازگرداند. همچنین در مورد مادر عمرو بن جناده "نیز گفته شده است که همچون ام و هب، سرفرزند شهیدش را گرفته و به وسیله آن، یکی از سپاهیان عمر سعد را به هلاکت رساند و سپس شمشیری

گرفت و بار جزوی به میدان رفت، اما امام حسین علیه السلام با امر ولایی خویش او را به خیمه‌ها بازگرداند.^{۱۴}

۴. اطاعت و ولایت پذیری از شوهر

براساس آموزه‌های دین، مرد در خانواده بر همسر و فرزندانش ولایت دارد. البته ولایت و قوامیت مردان بر زنان که در آیه ۳۴ سوره بقره، «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» بدان اشاره شده است، به معنای سلطه، زورگویی و اححاف مردان نسبت به زنان نیست، بلکه همان‌گونه که لغت شناسان و بیشتر مفسران گفته‌اند، واژه «قوم» به معنای سرپرستی، کارپردازی و نگهبانی است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! حق شوهر بر زن چیست؟

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمودند: اینکه از شوهر فرمان برد و ازوی نافرمانی نکند و از خانه شوهر چیزی جز با اجازه او صدقه ندهند و روزه مستحبی جز با اجازه شوهر نگیرند و»^{۱۵}

از آنجا که خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است، طبیعی است که مانند یک اجتماع بزرگ رهبری و سرپرستی واحدی را بطلبید و در حقیقت مرد برای زن و خانواده خود حکم تکیه‌گاه و مأمن و رفع کننده نگرانی‌هارا دارد و به لحاظ خصوصیاتی که در مردان وجود دارد، نظیر؛ غلبه قدرت تفکر مرد بر نیروی عاطفه و احساسات او، داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر در جهت دفاع از حریم خانواده، تعهد مالی در برابر زن و فرزندان نسبت

به پرداخت هزینه‌های زندگی، از این رو، مسئولیت سرپرستی خانواده به عهده مرد گذاشته شده وزن و فرزندان باید از مرد به عنوان ولایتی که برخانواده دارد، اطاعت نماید؛ مگراینکه امر به کار منافی با فرمان الهی نماید که در این صورت اطاعت واجب نیست، چه بس امکن است حرام هم باشد.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«لَا تُؤْدِي الْمَرْأَةُ حَقَّ اللَّهِ عَزَّوَ جَلَّ حَتَّى تُؤْدِي حَقَّ زَوْجِهَا»^{۱۳}؛ زن تا

حق شوهر را ادا نکند، حق خداوند را ادا نکرده است.»

اطاعت زن از شوهر مصدق اطاعت از الله است و شوهر و اطاعت از او، در این میان موضوعیت ندارد؛ بلکه اطاعت از خداست که موضوعیت دارد. البته ممکن است انجام وظیفه (اطاعت پذیری) مستلزم پذیرش رنج و زحمت باشد؛ اما این رنج و زحمت به دارویی می‌ماند که خوشمزه و خوشایند نیست، ولی شفابخش می‌باشد و انسان عاقل آن را با علاقه و رغبت می‌خورد و می‌آشامد.^{۱۴}

برای طی مسیر بندگی، راهی جزا اطاعت وجود ندارد. از این رو حضرت علی علیهم السلام می‌فرماید: «وای بزرگی که شوهرش را ناراحت کند و خوشابه حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.»^{۱۵}

امام صادق علیهم السلام فرمود: «در عهد رسول خدا علیهم السلام مردی ازانصار برای کاری به مسافت رفت و به همسرش اکیداً سفارش کرد که تا بازگشت وی از خانه خارج نشود. در این بین، پدر آن زن مريض شد و زن کسی را نزد پیامبر علیهم السلام فرستاد تا به حضرت

بگوید: همسر من به سفر رفته است و از من خواسته تا بازگشت او از خانه بیرون نیایم و اکنون پدرم بیمار شده، آیا اجازه می‌دهید تا از او عیادت کنم؟

رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمودند: خیر، در خانه‌ات بمان و از شوهرت اطاعت کن.

بعد از آن، حال پدرش بدتر شد و زن برای بار دوم کسی رانزد پیامبر ﷺ فرستاد و از او اجازه عیادت از پدر را خواست. آن حضرت پاسخ داد: در خانه‌ات بمان و از شوهرت پیروی کن. تا اینکه پدرش از دنیا رفت و برای بار سوم کسی رانزد پیامبر ﷺ فرستاد و گفت: اکنون که پدرم فوت نموده، به من اجازه می‌دهید تا برآونماز گزارم؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: نه، در خانه‌ات بمان و از شوهرت پیروی کن. پس از به خاک سپاری آن مرد، پیامبر ﷺ کسی رانزد آن زن فرستاد و به او بشارت داد: به راستی خداوند، به دلیل اطاعت از شوهر، گناهان تو و پدرت را بخشید.^{۱۶}

گریزو روضه

هنگامی که حضرت ابراهیم ﷺ خواست اسماعیل را برای قربانی به همراه خود ببرد، به مادر او هاجر، فرمود: فرزندت را زینت کن که او را به میهمانی دوست برم.

پس از آنکه او را برد و با خطاب «وَفَدَيْنَاهُ بِذُبْحٍ عَظِيمٍ»^{۱۷}; او را به ذبحی بزرگ بازخریدیم» او را از ذبح شدن نگهداری نمود، اسماعیل را به نزد مادرش برگردانید. هنگامی که هاجر چشمش به گلوی فرزند که از اثر کارد قرمز شده بود افتاد، بی اختیار غش

کرد و بزمین افتاد.^{۱۸}

وبنا بر روایتی، بیش از سه روز زنده نماند، با اینکه اسماعیل ش
هنوز سالم و زنده بود.^{۱۹}
اما تفاوت از کجا تا به کجاست.

حضرت زینب علیها السلام لباس نوبرتن عون و محمد کرد به چشمانشان
سرمه کشید و خدمت برادر رسید:

الا ای آسمان عشق بنگر اختر خود را
بلاگردان اصغر کن دو طفل خواهر خود را
بیا و بر مگردان این کفن پوشان زینب را
که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را

هر طوری بود ابی عبدالله علیه السلام را راضی کرد. به میدان رفتند و
جنگ نمایانی کردند تا اینکه به شهادت رسیدند؛ اما نکته
جان سوزایین ماجرا آن است که وقتی ابی عبدالله علیه السلام بدن های
نازین فرزندان زینب کبرا علیه السلام را به سمت خیمه ها آورد، هر چه
انتظار کشید، زینب کبرا به استقبال نیامد. آه خدا! بی بی در
خیمه زانوهایش را بغل گرفته بود و فقط می گفت: خدا یا! حسینم
را کمک کن، بچه های من فدای یک تارموی حسین.

لذا وقتی به مدینه برگشت، عبدالله سؤال کرد: زینب! شنیده ام
وقتی دو تا بچه هایم به شهادت رسیدند، از خیمه بیرون
نیامدی، چرا؟ گفت: عبدالله! هدیه من خیلی ناقابل بود، چیزی
نیود در محضر حسین. بعضی ها هم می گویند: گفت: عبدالله!

ترسیدم، چشمم به چشم برادرم بیفتداو خجالت بکشد! اما درستش این است؛ یعنی من خجالت زده حسینم، ای کاش صد تا پسرداشتیم یکجا همه راقربان حسین می‌کردم.

اما بی زینب علیه السلام دو جالخیمه‌ها بیرون آمد و خود را روی بدن دوشهید انداخت، یک مرتبه آنجا بود که علی اکبر روی زمین افتاد، سراسیمه از خیمه‌ها بیرون دوید و فریاد می‌کشید: «واحَبِّيَاهُ، يَأْبَنْ أَخَيَاهُ؛ ای پسر برادرم» «وَجَاءَتْ فَأَكَبَّتْ عَلَيْهِ»؛ پس با عجله آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت.»

مرتبه دوم آنجا بود که از خیمه بیرون آمد و خود را روی بدن پاره‌پاره حسینش انداخت. راوی می‌گوید:

«فَوَاللهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ تَنَذُّرُ الْحُسَيْنِ عَوْتَنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَيْبٍ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ مُقْطَعُ الْأَعْضَاءِ... مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ»؛ سوگند به خدا زینب دختر علی علیه السلام را فراموش نمی‌کنم که با آهی جانکاه برای حسین علیه السلام می‌گریست و با صدای اندوهبار، قلبی پر درد صدا می‌زد: فریاد ای محمد! دخترانت را سیر کرده‌اند، فرزندانت کشته شده‌اند و باد صبا بریدنشان می‌وزد، این حسین توست که سرش را از پشت گردنش جدا نموده‌اند، ... عمامه و لباسش را به یغما برده‌اند.»

این کشته فتاده به هامون حسین توست
وین صید دست و پازده در خون حسین توست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست
زخم از ستاره برتنش افزون حسین توست^{۲۲}





١. روش ابهام در موضوع.
٢. تفسیرالمنار، ج ٤، ص ٤٢٨.
٣. محمد/ ٣٣.
٤. مائده/ ٥٥.
٥. تفسیرمجمعالبيان، ج ٣، ص ٢٠٩.
٦. انواردرخشان، ج ٤، ص ٩٢.
٧. امالی طوسی، ص ١٤٠.
٨. تفسیرمجمعالبيان، ج ٣، ص ٦٤.
٩. ریاحین الشريعة، ج ٣، ص ٣٠٠.
١٠. مناقب ابن شهرآشوب، ج ٤، ص ١٠٥.
١١. زندگانی سیدالشهدا علیہ السلام، ج ٢، ص ١٢٤.
١٢. الكافی، ج ٥، ص ٥٠٦ و ٥٠٧.
١٣. مکارم الاخلاق، ص ٢١٥.
١٤. آیینه ازدواج و روابط همسران، (سید ضیاءالدین صدری)، ص ١٩٠.
١٥. وسائل الشیعه، ج ٢٠، ص ٢١٣.
١٦. الكافی، ج ٥، ص ٥١٣.
١٧. صافات/ ١٠٧.
١٨. خصائص الزینبیه علیہ السلام، ص ٢٢٧.
١٩. گنجینه معارف، ج ٢، ص ١٠٠٣.
٢٠. مثیرالاحزان، ص ٦٩.
٢١. اللھوف علی قتلی الطفوف، ترجمھ فھری، ص ١٣٣.
٢٢. محنتشم کاشانی.

فصل دوم

بانوان
عاشورایی
۲

صبر و استقامت
بانوان انقلابی
عاشورا

پیام

ایجاد انگیزه^۱

ام سلیم همسر ابوطلحه انصاری یکی از زنان جلیله هاشمیه است. هنگامی که ابوطلحه ازاو خواستگاری می‌کند می‌گوید: تو مرد شایسته‌ای هستی، اما چه کنم که تو کافری و من زنی مسلمانم، اگر اسلام بیاوری، مهریه من همان اسلام آوردن باشد.

ابوطلحه بعد از قبول اسلام، از اصحاب بزرگ پیامبر اسلام ﷺ به شمار می‌رفت. او در جنگ احد، پیش روی پیامبر ﷺ تیراندازی می‌کرد؛ آن حضرت بر روی پنجه پا بلند می‌شد تا هدف تیراوارا مشاهده کند.

ابوطلحه در این جنگ سینه خود را جلو سینه پیامبر ﷺ نگاه داشته و عرض کرد: سینه من سپر جان مقدس شما باشد، پیش از آنکه تیر به شمار برسد، مایل می‌سینه مرا بشکافد.

ابوطلحه پسری داشت که بسیار مورد علاقه او و همسرش بود، اتفاقاً پسر مريض شد و مادرش همین که احساس کرد مرگ

فرزندش نزدیک است، ابوطلحه را خدمت پیامبر اسلام ﷺ فرستاد (تا برای شفای فرزندشان دعا کند).

اما قبل از آنکه ابوطلحه به نزد پیامبر ﷺ برسد، بچه از دنیا رفت. ام سلیم او را در پارچه‌ای پیچید و کنار اتاق گذاشت. او سپس غذای مطبوعی آماده کرد و خویش را برای پذیرائی از شوهرش آراست.

هنگامی که ابوطلحه به منزل بازگشت، حال فرزند خود را پرسید، ام سلیم در جواب گفت: خوابیده است. پرسید: غذائی آماده است؟ گفت: آری، غذارآورد و با هم صرف کردند. ام سلیم پس از آنکه متوجه شد همسرش در آرامش خاصی قرار دارد، گفت: چندی پیش امانتی از شخصی نزد من بود، آن را امروز به صاحبش برگرداندم، از این موضوع که نگران نیستی؟ ابوطلحه گفت: چرانگران باشم! وظیفه توهیمین بوده است. آنگاه ام سلیم گفت: پس در این صورت به تو می‌گوییم، فرزندت امانتی بود، از خداوند در دست تو، امروز خداوند این امانت را پس گرفت.

ابوطلحه بدون هیچ تغییرحالی گفت: من به شکیبایی از تو که مادر او بودی، سزاوارترم. سپس ابوطلحه دور کعت نماز خواند و بعد از آن به خدمت پیامبر ﷺ رسید و فوت فرزند و عمل ام سلیم را به عرض آن جناب رسانید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «شکرمی کنم خداوندی را که در میان امت من نیز نی همانند زن صابرہ بنی اسرائیل قرارداده است.»^۲ این جریان حکایت ازالگوی صبر و استقامت بودن ام سلیم برای

مردان و زنان می باشد؛ زیرا که او بدون هیچ‌گونه اعتراضی در برابر اراده خداوند سرتسلیم فرود آورده و با حرکتی زینبی عليها السلام، همسرش رانیز به صبر و پایداری دعوت می کند.

متن و محتوا

صبر و بردباری در قرآن کریم به عنوان یکی از برترین فضایل انسانی معرفی و از دارندگان این خصلت به بزرگی تکریم شده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده و صبر و استقامت، کلید سعادت و عامل رستگاری انسان و مانع شقاوت نوع بشرشمرده شده است. در سایه صبر و شکیبایی مشکلات مادی و دشواری‌های معنوی زندگی انسان برطرف شده، سختی‌ها به آسانی مبدل می‌گردد:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»؛ به یقین با (هر) سختی آسانی است! (آری) مسلمًا با (هر) سختی آسانی است.»

پیامبر اسلام صلوات الله عليه وآله وسلام می‌فرماید:

«الصَّابِرُ ثَلَاثَةٌ صَابِرٌ عِنْدَ الْمُصِبَّةِ وَصَابِرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَابِرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ»؛ صبر و شکیبایی سه دسته‌اند: صبر در برابر مصیبت و مشکلات، صبر در برابر اطاعت و فرمان‌بری، صبر در برابر ترک گناه و معصیت.»

صبر بر اطاعت: یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت خدا و پیامبر صلوات الله عليه وآله وسلام و ائمه عليهم السلام وجود دارد. یعنی پذیرش

سختی انجام فرمان خدامانند صبر در انجام نماز، روزه، جهاد و همچنین ادائی خمس و زکات و ...

صبر بر معصیت: یعنی ایستادگی در برابر انگیزه‌های نیرومند و محرك گناه. همچنین ایستادگی در برابر شعله‌های سرکش شهوت و هیجان‌های برخاسته از هوا و هوس؛ و اگر چنین نباشد، طوفان شهوت و هوس‌ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفاتی انسان را لذیث می‌برد.

صبر بر مصیبت: یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع. صبر بر مصیبت آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی، همانند از دست دادن عزیزان، خسارت‌های عظیم مالی، به خطرافتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری‌های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و ... صبر و شکیبایی را از دست ندهد.^۵

برخی از زنان نمونه‌ای در جریان کربلا وجود داشتند که الگوی کامل صبر در مصیبت می‌باشند. این زنان با صبر و شکیبایی خویش در برابر حوادث و مصیبت‌های کربلا، مردانه ایستادگی کردند و توانستند زانوی یزیدیان را به خاک بمالند.

آنان از یک سو با تربیت انقلابی فرزندان خود و از سوی دیگر با تشویق و ترغیب همسران خود، نه تنها از قافله سالاری کربلا عقب نماندند، بلکه خود جزئی از واقعه بودند تا دیگران از آنان درس بگیرند.

عده‌ای از این زنان، در کربلا و میدان مبارزه حضور مستقیم داشتند که صبر آنان قابل چشم پوشی نیست و آنان این روحیه ایستادگی خود را حتی هنگام عبور از کربلا و زمان اسارت و حضور در کاخ یزید و دیدن صحنه‌های بی احترامی شامیان و ... به تصویر کشیده‌اند.

در صحنه کارزار کربلا، برداشی و ایثار زنان و مادران شهداء از جمله مسائل شگفت‌انگیز واقعه کربلاست. آنان به رهبری زینب علیهم السلام از عزیزترین سرمایه‌های عمر خود، در راه عقیده و اندیشه‌های متعالی خویش گذشتند. مرگ برادران، در خون غلتیدن شوهران و حتی شهادت فرزندان نتوانست، گام‌های ایشان را در راه هدف‌شان متزلزل سازد.

بعضی از آنان، در نهایت ادب و اخلاص، حتی برای گرفتن پیکر پاک شهداء ایشان از خیمه‌ها بیرون نمی‌آمدند و احساسات خود را مخفی کرده و صدابه گریه و شیون بلند نمی‌کردند تا مبارادا امام حسین علیهم السلام در مقابل آن‌ها شرمنده گردد.

هنگامی که امام حسین علیهم السلام، پیکر پاک حضرت علی اصغر را پشت خیام آورد تا دفن نماید، مادر علی اصغر برای دفن او حاضر نشد. همین طور وقته که پیکربی جان علی اکبر و قاسم را آوردند، مادران آن‌ها از خیمه بیرون نیامدند؛ و این صحنه‌هایی از صبر و پایداری در راه ایمان و عقیده است که زنان عاشورایی در انقلاب کربلا به نمایش گذاشتند. اینک برخی از صحنه‌های صبر و استقامت زنان عاشورایی را با هم مرور می‌کنیم:

۱. رمله

رمله، یادیان جمهه یا ام ولد، از زنان امام حسن مجتبی علیه السلام و مادر دو شهید کربلا به نام «ابا بکر» و «قاسم بن حسن علیهم السلام» است. حضرت قاسم علیه السلام کمتر از ۵ سال داشت که پدرش را به شهادت رساندند، از همین رو، در دامن امام حسین علیه السلام پرورش یافت و اُنس والفت خاصی با مادر گرفته بود. رمله با چشم اندازی خویش دید که فرزندش قاسم علیه السلام، سرش را برپای حسین بن علی علیه السلام گذاشته و با تماس می‌گوید: «عمو جان! مولا جان! بگذار در راهت به میدان بروم.»

عمو، به سختی اجازه داد؛ اما همین رمله با نگرانی چشمش را به سمت میدان جنگ کربلا دوخته بود و یک لحظه دید که امام حسین علیه السلام به میان دشمن می‌رود. تازه فهمید که اسب، قاسم را به میان دشمنان رانده است؛ اما او صبر کرد و صبر کرد. تا اینکه بعد از مدتی امام حسین علیه السلام پاره پاره و خونین قاسمش را به سمت خیمه آورد.

هنوز لحظاتی از این مصیبت بزرگ نمی‌گذرد که ابوبکر فرزند دیگر رمله، از مادر اجازه میدان می‌خواهد؛ اما مادر نمی‌گوید ما قاسم داده ایم، دیگر تو نرو. با آن حالت صبر پیشه کرده و با تکان دادن سر، به فرزندش اجازه میدان می‌دهد و پس از مدت کوتاهی جنازه این پسرش را نیز در برابر خود می‌بیند.

رمله در برابر کشته شدن فرزندانش، هیچ سخنی نمی‌گوید و اعتراضی نمی‌کند؛ بلکه با تسلیم کردن آنها برای امام خویش، صبر و طاعتی بی نظیر از خود نشان می‌دهد و پس از شهادت امام

حسین علیهم السلام، همراه با دیگر زنان و کودکان به اسارت گرفته شده و همچنان جزء بانوان صابر قافله کربلا باقی می‌ماند.^۶

مرور تاریخ درس آموز این بانوان عاشورایی ما را به یاد بانوان صبوری می‌اندازد که در زمان دفاع مقدس فرزندان و جگرگوشه‌های خویش را برای رفتن به جبهه و یاری از اسلام تشویق می‌کردند. همچنین به یاد بانوانی که اکنون مردان خود را برای دفاع از حریم حرم‌های اهل بیت علیهم السلام روانه جبهه‌های نبرد علیه باطل می‌کنند. قطعاً حرکت‌های صبورانه این بانوان در پیشگاه خداوند بی‌اجر نخواهد ماند.

۲. زینب کبرا علیهم السلام

وقتی سخن از صبر به میان می‌آید، بی‌شک نام حضرت زینب علیهم السلام در اذهان قوت می‌گیرد، چراکه آن حضرت نه تنها در میدان کربلا، جلوه‌هایی از صبر قرآنی را نشان داد، بلکه در تمام طول زندگی خویش از زمانی که در کنار حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام در دفاع از ولایت قرار گرفت تا زمانی که در کنار امیر المؤمنان علیهم السلام در برابر دشمنان دین جدش رسول اکرم ﷺ و تا در کنار امام حسن مجتبی علیهم السلام در برابر خود فروشان اهل دین در کنار امام سجاد علیهم السلام برای دفاع از امامت و حریم ولایت ایستادگی و پایداری کرد و نمونه‌ای عینی از صبر و مفهوم درست و واقعی از حقیقت آن را نشان داد. در صحنه کربلا مصیبت‌هاییکی از زهرا گین ترین تیرهای خود را بزر زینب فرونشاند، بلکه از پای بنشینند، اما او با گفتن «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» نشان داد که رمز صبر و شکیبایی او در

معامله با خدا بوده است که حتی جدا شدن از برادر نیز، او را از پای در نیاورد. به همین دلیل در کنار «ام المصائب» یا «ام العذائم»، او را «کوه صبر» می‌خوانند.

مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی در سروده‌های معروف خود به فضائل و القاب آن بانوی بزرگ اشاره کرده است که برای اختصار به ذکر برخی از ابیات آن اکتفا می‌کنیم:

ما ورثته من نبی الرحمة

جوامع العلم اصول الحكمة

او جوامع علم و اصول حکمت را از پیامبر رحمت به ارث برده است

دفتر طالعات پژوهش

سراپیها فی علو الهمة

والصبر فی الشدائی الدملمة

در بلند مرتبه بودن همت و صبر در سختی‌های خسته کننده و طاقت فرسا سرپرداز بود. (یعنی اوصاف پدرش در اونهان بود)

ثبتات‌ها تنبئ عن ثباته

کان فیها کل مكرماته

استقامت و ثبات زینب از استقامت و ثبات پدرش خبرمی دهد،
گویا در وجود او تمام کرامت‌ها [و صفات پسندیده] حضرت
علی علیہ السلام وجود دارد.

لها من الصبر على المصائب

ما جل ان يعد في العجائب»^۷

در صبر و شکیبايی بر مصیبت‌ها آن چنان بود که نزدیک است از
عجایب شمرده شود.»

حضرت زینب علیہ السلام آن چنان به درجات بالای صبر و استقامت
رسیده بود که امام سجاد علیہ السلام رانیز دلداری می‌داده است. قدامه
بن زائده از پدرش نقل می‌کند که امام سجاد علیہ السلام به من فرمود:
ای پسرزاده! ... وقتی در کربلا یاران امام (حسین) شهید شدند
و برای اسیری روانه کوفه می‌شدیم، به اجساد شهیدان که
دفن نشده بودند، نگاه می‌کردم و این برایم سخت بود تا جایی
که نزدیک بود جان از بدنم جدا شود، زینب علیہ السلام جلو آمد و گفت:
«مالی أراكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّيِّ وَأَبِّيِّ وَإِخْوَتِيِّ؛ چه شده
است که می‌بینم می‌خواهی بذل جان کنی، ای باقیمانده جد
و پدر و برادرانم؟» گفتم: چگونه ناراحت نباشم و حال آنکه
پدر و برادران و عموم و پسرعمو و اهلم به خون‌هایشان آغشته
شده‌اند و برخنه هستند و کفن نشده‌اند و مدفون نمی‌گردند؟»

آنگاه زینب علیها السلام گفت:

«لَا يُجزِعَنَكَ مَا تَرَى فَوَاللهِ إِنْ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِّنْ رَسُولِ اللهِ علیه السلام
إِلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ: آنچه می بینی توراگمگین نکند،
به خدا قسم که این عهدی است از فرستاده خدابه جدت و
پدرت و عمومیت.»

گفتم: این عهد چیست و این خبر کدام است؟ حضرت زینب علیها السلام
فرمود: ام ایمن برایم (چنین) نقل کرده است: روزی رسول
خدا علیه السلام به منزل فاطمه آمد، من برای او غذایی تهیه کردم
... و بعد از صرف غذا نگاهی به علی علیها السلام و فاطمه علیها السلام و حسن
و حسین علیهم السلام انداخت. ما دانستیم که از روی سرورو شادمانی
است ... سپس به سجده افتادند و صدای گریه ایشان بلند
شد و اشک هایشان همچون باران جاری بود ... علی علیها السلام و
فاطمه علیها السلام از پیامبر علیه السلام پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ خداوند
چشمانتان را گریان نمی نماید، از این حالت شما قلب ما جریحه دار
شد!»

پیامبر علیه السلام فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد!
همانا برادرت پس از تو مغلوب واقع می شود و مورد حمله دشمنان
قرار می گیرد و شهید می شود و بدترین خلق، او را خواهد کشت ...
و به درستی که نوه تو - اشاره فرمود به حسین - درین گروهی از
ذریه و اهل بیت و خوبان امت تو در کنار فرات کشته خواهد شد،
در زمینی که کربلا نام دارد.» پس پیامبر فرمود: «این بود آنچه مرا
به گریه انداخت و محزون ساخت.»

آنگاه زینب علیها السلام فرمود: وقتی ابن ملجم - لعنة الله عليه - بر پدرم ضربه زد و اثر شهادت را در چهره او دیدم، به او عرض کردم که ام ایمن برایم این گونه نقل کرده، دوست دارم از شما آن را بشنوم، پدرم فرمود: «دخلتم این خبر همان گونه است که ام ایمن برایت نقل کرده است. گویا تو و دختران اهل تو را در این سرزمین اسیر می بینم با حالتی ذلت بار و ترسان، در حالی که می ترسید مردم شما را به سرعت از بین ببرند، بر شما باد صبر کردن.»^۸

حضرت زینب علیها السلام در حادثه کربلا، شاهد تشنگی و عطش زنان و اطفال، شهادت فرزندان، برادر و فرزندان برادر است. او مادر سه شهید، خواهر هشت شهید و عمه نه شهید و خاله سه شهید و مادر و خواهر دینی و عاطفی همه شهیدان کربلا به حساب می آمد. حتی حضرت زینب کبرا علیها السلام زمانی که از شهادت یاران و اصحاب امام حسین علیها السلام با خبر می شد، برای دلداری امام حسین علیها السلام به استقبال او می شتافت.

بعد از واقعه عاشورا، در حالی که هنوز غم از دست دادن عزیزترین افراد قلب نازنین زینب علیها السلام رامی آزد، سفر طولانی و طاقت فرسای اسارت از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام آغاز می کند و با توجه به بیماری امام سجاد علیها السلام قافله سالاری این کاروان غم زده و مصیبت دیده را برعهده می گیرد. این سفر با وقایع تلخی همراه بوده که هر یک از آن ها مهر تأییدی بر صبر و استقامت حضرت زینب علیها السلام است:

نشان دادن سرهای بریده شهدا بر سرنیزه ها؛
بی تابی کودکان یتیم و ماتم زده و خسته؛

بیماری امام سجاد علیه السلام که با حالتی بسیار اسفبار و دل خراش
به همراه کاروان در حرکت بود؛
هتك حرمت حرم رسول خدا علیه السلام؛
شادمانی مردم کوفه و خارجی خواندن خاندان پیامبر اسلام؛
حضور در مجلس ابن زیاد؛ و ...

به راستی که هر یک از این مصیبت‌ها برای از پادرآوردن یک مرد
کافی است؛ اما زینب کبرا علیه السلام همچون کوهی استوار می‌ایستد؛
و این ایستادی سخن امام صادق علیه السلام را به ذهن تداعی می‌کند:
«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسَ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلْوَثُهُمْ ثُمَّ الْأَمَّلُ فَالْأَمْثَلُ»؛
شدیدترین بلاها و مصائب بر پیامبران وارد می‌شود، سپس به
او صیاء و بعد به شبیه‌ترین افراد به آن‌ها.»

گریزو روضه

شبی هنده داخل کاخ باشوه‌رش، یزید نشسته بود. یک وقت دید
صدای گریه از خرابه می‌آید. گفت: ای یزید! چه خبر است؟ یزید
گفت: یک عده خارجی بر ما خروج کردند، مردهایشان را کشیم.
حالا هم زن و بچه‌هایشان در خرابه هستند. صدا زد: یزید! اجازه
می‌دهی بروم تا این‌ها را تماشا کنم؟ گفت: بروم اما به طور رسمی
برو! سی چهل تا از این کلفت‌ها و کنیزها، چراغ به دست هندراد
همراهی کردند. زن‌های دورهم نشسته بودند. یک وقت دیدند
یک عده چراغ به دست دارند می‌آیند. بی‌بی زینب علیه السلام فرمود:
چه خبر است؟ گفتند: خانم! هنده که یک روز کلفت شما بود
و حالا عیال یزید شده، می‌خواهد به تماشای اسرا باید. خانم

زینب علیہ السلام خودش رامیان بچه‌ها مخفی کرد. هنده میان خرابه آمد. گفت: بزرگ تراین زن‌ها چه کسی است؟ زینب علیہ السلام را نشان دادند. آمد جلو دید بی‌روی خاک‌هانشسته است. هنده با همان پیراهن قیمتی روی خاک‌هانشست. صدا زد: خانم! شما اهل کجا بید؟

فرمود: ما اهل مدینه‌ایم. گفت: کدام مدینه؟ فرمود: مدینه رسول الله، صدا زد: نگاه به حال ایم نکنید، من مدتی در شهر پیغمبر علیه السلام دریکی از محله‌های آنجا کلفت بودم. الان هم به آن کلفتی افتخار می‌کنم. شما که می‌گویید اهل مدینه پیغمبرید، اگر راست می‌گویید، اهل کدام محله هستید؟ فرمود: ما اهل محله بنی هاشم هستیم. صدا زد: من در آن محله چند آشنا دارم، آیا شما آن‌ها را می‌شناسید؟ بگو بینم آیا آقایم حسین علیه السلام را می‌شناسید؟ آیا خانم زینب علیه السلام را می‌شناسید؟ یک وقت بی‌بی بنا کرد، های‌های گریه کردن، صدا زد: آیا طوری شده است؟ من سراغ زینبم را می‌گیرم، شما گریه می‌کنید؟ یک وقت سرش را بلند کرد صدا زد: آی هنده من زینبم!

اگر تو زینبی پس کو حسینم

ضیاء چشم زهرانور عینم

یک وقت صدا زد: آی هنده! حسینم را کشتنند.^{۱۰}

بگفتاتشنہ اورا سربریدند
 به دشت کربلا درخون کشیدند
 جوانانش به مثل شاخ ریحان
 مقطع گشته چون اوراق قرآن
 چه گویم من ز عبّاس دلاور
 که دست او جدا کردند ز پیکر
 هم عبدالله و عون و جعفرش را
 به خاک و خون کشیدند اکبرش را
 دریغ از قاسم نو کد خدایش
 که از خون گشته رنگین دست و پایش
 ز فرعون و ز نمرود و ز شداد
 ندارد این چنین ظلمی کسی یاد
 که تیر کین زند بر شیر خواره
 کند حلقوم او را پاره پاره
 ز دند آتش به خرگاه حسینی
 به غارت رفت اموال حسینی
 مرا آخر سر معجر کشیدند
 تن بیمار را در غل کشیدند
 حکایت گرز شام و کوفه دارم
 رسد گفتار تاریخ روز شمارم



١. روش داستانی.
٢. مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة والأولاد، ص ٦٦ و ٦٧.
٣. اشرح / ٥ و ٦.
٤. الكافي، ج ٢، ص ٩١.
٥. أخلاق در قرآن، ج ٢، ص ٤٨٦.
٦. عاشورا پژوهی، ج ٣، ص ٧٤٩.
٧. زینب کبرا عقیله بنی هاشم، ص ٦٢ و ٦٣.
٨. کامل الزيارات، ص ٢٦١.
٩. الكافي، ج ٢، ص ٢٥٢.
١٠. ریاحین الشريعة، ج ٣، ص ١٩١.



فصل دوم

بانوان
عاشورایی
۳

حجاب و عفاف
و امر به آن

لهم

ایجاد انگیزه^۱

یکی از دانشمندان و علمای بزرگ جهان اسلام می‌گوید: روزی یک زن مسیحی با شوهر مسلمانش نزد من آمد و در باره اسلام سؤالات فراوانی پرسید. از جمله اینکه گفت: «من از اسلام چیزهایی می‌دانم، و از قوانین و دستوراتش در شگفتم و به آن بسیار علاقه مند می‌باشم؛ ولی یک مسئله باعث شده که من مسلمان نشوم. من بارها در باره این مسئله با شوهرم و بعضی افراد دیگر بحث کرده‌ام، ولی تاکنون پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نکرده‌ام، اینک اگر شما می‌توانید فلسفه این قانون را برای من بیان کنید و مرا قانع سازید تا من به دین اسلام مشترف شوم.

این عالم بزرگوار می‌گوید: از او پرسیدم، آن قانون و مسئله چیست؟ گفت: قانون «حجاب» است. اصولاً چرا اسلام حجاب را برای زن لازم دانسته؟ و چرا به او اجازه نمی‌دهد که مانند مرد بدون حجاب از خانه بیرون بیاید؟

به او گفتم: آیا تابه حال شما به بازار طلا و جواهر فروشان رفته‌ای؟ گفت: آری. به او گفتم: آیا دیده‌ای که زرگرها، طلا و جواهرات رادر «ویترین» و صندوق شیشه‌ای قرار داده و صندوق را قفل می‌کنند؟ گفت: آری. به او گفتم: چرا این کار را می‌کنند؟ گفت: برای آنکه از دست دزدان و خیانت‌کاران محفوظ باشد. به او گفتم: فلسفه حجاب نزد ما مسلمانان همین است. زن گُلی خوشبو است... زن گوهرو یاقوتی است که باید از دست خیانت‌کاران و دزدان عفت و ناموس محفوظ بماند. باید زن را همچون مرواریدی که در جعبه پنهان است، از چشم تبهکاران و اهل فساد پنهان ساخت، تاطعمه آنان نشود. ای دخترم! حجاب ساتر و نگه‌دارنده زن است. آری، زن با حجاب از خیانت‌کاران ایمن است، زیرا بدنش پوشیده و زینت‌هایش مستور است و مردم ازاو چیزی نمی‌بینند، و در او طمع نمی‌کنند و ازاو دوری می‌جویند.

بدن زنی که با حجاب پوشیده باشد، نظر تبهکاران را جلب نمی‌کند، بلکه آن‌ها از خانم با حجاب حساب می‌برند و حیا می‌کنند. شما مطمئن باش که اگر زن در پوشش حجاب نباشد، پیوسته در معرض خطرات و تجاوز قرار می‌گیرد، و به جهت نمایان بودن زیبایی‌ها و زینت‌های وی مورد آزار و تجاوز مفسدین قرار می‌گیرد. بنابراین... حجاب باعث محفوظ ماندن تو و شرافت و بزرگواری تو است. آری دخترم: این گوشه‌ای از فلسفه حجاب است. اینجا صورت زن مسیحی باز شد، و با چهره‌ای درخشان گفت: حالا به این قانون اسلامی قانع شدم و به فلسفه آن پی بردم و اکنون وقت آن است که با کمال میل، به

دین اسلام مشرّف شوم. آنگاه شهادتین را باضمیمه شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیهم السلام بربان اجرا کرد و مسلمان شد.^۳ این گفتگوی دینی زیبا، برای ما روشن می‌سازد که اسلام می‌خواهد شخصیت و پاکی زن را حفظ نماید و به دنبال آن از اجتماع حمایت کند، از این رو حجاب را به عنوان یک شرط اساسی برای هدف مذبور لازم دانسته است. همچنین از این گفتگو روشن می‌شود که اغلب بانوانی که بی‌حجاب هستند، از فلسفه حکیمانه حجاب اطلاع ندارند و به آثار پر منفعتش توجّه ندارند و از مفاسد بی‌حجابی غافلند. بنابراین واجب است فلسفه حجاب برای بانوان بیان شود، تا آنان با تمام میل، به این پوشش مقدس و شرافتمند اسلامی پایبند شوند.

خلاصه آنکه باید این جمله معروف و مشهور شهید مطهری علیه السلام را آینه راه قرار داد: «کسی که زیبایی اندیشه دارد زیبایی ظاهر خود را به نمایش نمی‌گذارد.»

متن و محتوا

هدف ازانقلاب عاشورا، احیای ارزش‌های دینی بود و در سایه آن، حجاب و عفاف زن مسلمان نیز جایگاه خود را یافت و امام حسین علیهم السلام و زینب کبری علیهم السلام و دودمان رسالت، چه با سخنانشان، چه با نحوه عمل خویش، یادآور این گوهر ناب گشتند. برای زنان، زینب کبرا و بانوان عاشورایی دیگر، الگوی حجاب و عفاف هستند. اینان در عین مشارکت در حمامه عظیم وادای رسالت حساس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را هم

مراعات کردند و سرمشق همگان شدند.
 عصر عاشورا وقتی دشمن به خیمه‌ها حمله کرد و آن‌ها را به آتش کشید، حضرت زینب علیہ السلام محضر امام سجاد آمدند و کسب تکلیف کردند. امام به عمه‌اش زینب علیہ السلام فرمودند، بگو بچه‌ها به میان بیابان‌ها فرار کنند و پراکنده شوند، در ضمن فرار قضیه‌ای برای دختر امام حسین علیہ السلام به نام فاطمه صغرا علیہ السلام اتفاق می‌افتد. عربی از سپاهیان یزید او را دنبال می‌کند. آن عرب با ته نیزه به پشت دخترک می‌زند و هنگامی که برزمین می‌افتد، او آن چنان گوشواره‌های دخترک را از گوشش بیرون می‌کشد که گوش‌هایش پاره می‌شوند. آنگاه که به هوش می‌آید، سر خود را در دامن عمه‌اش زینب علیہ السلام می‌بیند، در این حال اولین درخواستی که دارد این است: عمه جان آیا پارچه‌ای پیدا می‌شود تا با آن سرم را از چشم نامحرمان بپوشانم؟

دختر دل سوخته به عمه‌اش نگفت، سه روز است که آب نخورد و تشنه‌اش است، نگفت که گوش‌هایش درد می‌کند، نگفت که او را شلاق و تازیانه زده‌اند. نگفت پدرم کجاست. نگفت برادرم کجاست. نگفت عمومیم کجاست... فقط وقتی متوجه شد که چادر به سرندار دباگریه التماس کرد: عمه جان! چادرندارم! آیا چادری نداری که خود را با آن بپوشانم؟! حضرت زینب با چشم‌های پراز اشک فرمود: دخترم؛ چیزی برای ما باقی نگذاشته‌اند.^۳

پس از حادثه خونین عاشورا، و در زمان اسارت، زینب علیہ السلام و دیگر زنان خاندان رسالت را به گونه‌ای وارد دمشق کردند که به آن‌ها

هتك حرمت شد، به طوری که روپوش آن ها را غارت کردند. هنگامی که اسیران را به مجلس یزید وارد کردند، حضرت زینب علیها السلام در همانجا سخنرانی شدیدی بر ضد روش های ظالمانه یزید و یزیدیان نمود، از جمله بر سر یزید فریاد زد و فرمود: «آیا این عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده بنشانی، ولی دختران رسول خدا علیهم السلام را به صورت اسیر حرکت دهی، حریم پوشش زنان ما را بشکنی و نقاب از چهره آنها برداری.»

سپس فرمود: «سوگند به خدا جز پوست خودت را نکنده ای و گوشت خودت را پاره نکرده ای، حتماً تو را در (قیامت) نزد رسول خدا علیهم السلام ببرند، با بار سنگین گناه، گناه ریختن خون اهل بیت آن حضرت، و هتك حرمت (حجاب) آنها، آنگاه حق ما از تو گرفته خواهد شد، و در آنجا عزت ما و ذلت خود را خواهی دید.»^۴

این فراز بیانگر آن است که خاندان رسالت در مورد، قداست حریم حجاب بسیار حساس بودند، به طوری که هتك آن را در کنار گناه بزرگ ریختن خونشان، عنوان یک گناه بزرگ می شمردند و با ذکر آن به سلطان ستمگر وقت، اعتراض می نمودند.

آری هم امام حسین علیه السلام نسبت به حفظ حریم اهل بیت و حفظ آنان از معرض نامحرمان از هیچ تلاش و حرکتی فروگذاری نکرد و هم خود آن بزرگواران در کربلا و در طول اسارت، هیچ گاه و هیچ لحظه از حفظ حجاب و عفاف خود غفلت ننمودند. هر یکی از این صحنه ها می تواند برای جامعه امروز مادرس آموز

باشد. بنابراین خواهرم! برادرم! از واقعه کربلا، تنها درس گریه و عزاداری نگیرید. درس عفت بگیرید. درس حجاب بگیرید. معرفت خود را نسبت به کربلا و عاشورا بیشتر کنید. امام من و شما هنوز هم تشنۀ لبیک است ...

درباره اهمیت و جایگاه حجاب و سیره اهل بیت علی‌الله در این فریضه، سخن بسیار است و از زوایای متعددی این قضیه و اکاوی شده؛ امانکته‌ای که می‌خواهیم در این جلسه به آن پردازیم «تذکرۀ حجاب» است، زیرا حجاب یکی از معروف‌هایی است که متأسفانه در جامعه ما کمرنگ شده و بیش از دیگر اعمال، نیازمند امر به آن وجود دارد. ناگفته نماند یکی از اهداف امام حسین علی‌الله از برپایی انقلاب عاشورا هم «امر به معروف و نهی از منکر» بوده است و کسانی که می‌خواهند از آن حضرت پیروی کنند و از مکتب عاشورا درس بگیرند، باید نسبت به این معروف نیز آگاه باشند و درجهت احیای آن قیام کنند.

امر به حجاب

اولین امر به حجاب و ناهی از بد حجابی خداوند رحمان و رحیم است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَا زَوْجٌ وَ بَنَاتٍ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُذْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنِي أَنْ يُعْرَفَنَ فَلَا يُؤْذَنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا؟ ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلبابها [رسروی‌های بلند] خود را برخویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار

نگیرند بهتر است (و اگر تا کنون خطاو کوتاهی از آن‌ها سرزده توبه کنند) خداوند همواره آمر زنده رحیم است.»

اما از آنجا که این دنیا، دنیای سبب واسباب است، خداوند متعال امر فرموده بندگانش یکدیگر را امر به حجاب و نهی از بدحجابی کنند و اولین کسی که این وظیفه خطیر بردوش اوست، پیامبر اسلام ﷺ می‌باشد.

شاید بتوان گفت یکی از اصلی‌ترین فلسفه‌های امر به حجاب و نهی از بدحجابی، ناشی از خیرخواهی و مهربانی است! و باید افراد از این منظر «امر به حجاب» رانگاه کنند: از آنجا که خداوند متعال (و به تبع آن مؤمنین!) دوست ندارند، انسان‌ها اهل گناه و معصیت شوند! لذا فرد آمر تذکر می‌دهد و امر به حجاب می‌کند. البته امر به حجاب، جانشین خدادار روی زمین است و باید صفت رحمان و رحیمی خداوند را در همه شئون زندگی از جمله هنگام امر به حجاب و نهی از بدحجابی متبلور کند. بنابراین اگر من امر و نهی می‌کنم، به دلیل این است که بدحجابان را دوست دارم و دلم برای آنان می‌سوزد! که مباداً مورد لعن و نفرین خدا قرار گیرند و دنیا و آخرت خود را خراب کنند.

زمانی که این تفکر در جامعه نهادینه شود، و آنگاه که تک تک افراد علت امر به حجاب و نهی از بدحجابی را بفهمند، این فرضیه، شیرین‌ترین تعامل اجتماعی می‌گردد.

در کشور ما عفاف و حجاب جزء مباحث مذهبی، هویت دینی و انقلابی جامعه شناخته می‌شود. از طرفی جنگ نرم دشمن

به شدت علیه باورها، اعتقادات و اندیشه‌های اصیل اسلامی در جریان است که بر اثر این تقابل نابرابر، عفاف و حجاب به معضلی تبدیل شده که دغدغه‌ای را برای دلسوزان و قشر عظیم فرهنگی به وجود آورده است و بهترین راه مقابله با این هجمه عظیم ضد فرهنگی و اعتقادی، ترویج امر به حجاب بر ترویج غیرت ورزی و نهی از بی‌عفتی و بی‌حجابی است.

بنابراین آنچه که امروزه در باب حجاب به ویژه برای قشر متدین جامعه ما ضروری است، امر به حجاب و نهی از بدحجابی است. همان چیزی که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ابی عبد الله الحسین علیه السلام بوده است ولی متأسفانه امروزه این قضیه مورد غفلت واقع شده و برخی از متدین و مذهبی‌ها و هیئتی‌ها بیشتر نسبت به مسئولین انتقاد می‌کنند و وقتی نوبت به خود آن‌ها می‌رسد، آیه یا س می‌خوانند و کاسه چه کنم دست می‌گیرند! دنبال کاری می‌گردند که راحت باشد و تأثیرگذاری زیاد داشته باشد. نهایت خلاقیتشان این است که یک پست در شبکه‌های اجتماعی می‌گذارند و خلاص. بعد از آن سر بلند می‌کنند و می‌گویند کاری کردیم کارستان!

در زمان ما، نمود فرهنگی جامعه ایران در حجاب است. اگر حجاب و عفاف جامعه ما بیمارشد، فرهنگ جامعه خواهد مرد، هر چند هزاران سال ریشه داشته باشد! و همین مطلب برای اینکه تصمیم بگیریم تا امر به حجاب و تذکر لسانی را فراموش نکنیم کفايت می‌کند و مطمئن باشیم که مؤثر می‌باشد. معاون اجرایی ستاد امر به معروف نمایشگاه کتاب تهران می‌گوید:

در نمایشگاه کتاب امسال (سال ۹۳) ۸۵٪ تذکرات لسانی عفاف و حجاب تأثیرگذار بوده است.^۶ این آمار نشان می‌دهد که اگر به بهانه‌های مختلف، امر به حجاب را ترک نکنیم، آثار آن را خواهیم دید. البته در این حرکت عاشورایی، ظرافت در تبلیغ و بیان و اخلاص در گفتار حرف اول را می‌زند.

مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) می‌فرماید: «روی مسئله حجاب «کارهنری و کارزیبای تبلیغی» باید صورت گیرد تا این مسئله در ذهن جای گیرد من فکرمی کنم در وضع کنونی اگر در کنار میل طبیعی زن به حجاب شایسته، نوعی «تبلیغات صحیح» که بتواند نقطه نظر اسلام را هم تأمین کند را نه شود، زنان ما به حجاب اصیل اسلامی و شرعی رو خواهند آورد.»^۷

روزی خانم بی نظیر بوتو (نخست وزیر پاکستان) به دیدار مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) می‌آیند. خانم بی نظیر چادری بر سر آنداخته بود؛ اما حجاب کاملی نداشت. در همان جلسه، حضرت آقا تذکر لسانی به او داده و می‌فرماید: «دخلتم، تو فرزند اسلام هستی، تو فرزند امیر المؤمنینی، تو فرزند اهل بیتی، تو فرزند قرآنی، تو مسلمانی، تو شیعه هستی. همین طور آقا ادامه می‌دهند و کاری می‌کنند که خانم بی نظیر بوتو شروع به گریه و زاری می‌کند و با چشمان اشک بار، می‌گوید: یک خواهش دارم و آن این‌که روز قیامت مرا شفاعت کنید. آقا بلا فاصله می‌فرماید: شفاعت مخصوص محمد و آل محمد ﷺ است. بهترین شفاعت در این دنیا این است که شمامشی و مرامتان را به اهل بیت هماهنگ کنید. از زی خودتان که مسلمانید، دست

برندارید و از لباس دین خارج نشوید.^۸ شهدا و ایثارگران هم با تقدیم خونشان و رفتارشان بارها امر به حجاب کرده‌اند. می‌گفت: بیمارستان از مجروه‌های پرشده بود... حال یکی خیلی بد بود...

رگ‌هایش پاره شده بود و خونریزی شدیدی داشت. وقتی دکتر این مجروح را دیده من گفت، بیاورمش داخل اتاق عمل. من آن زمان چادر به سرداشتیم. دکتر اشاره کرد که چادرم را در بیاورم تا راحت‌تر بتوانم مجروح را جابه‌جا کنم ...
مجروح که چند دقیقه‌ای بود به هوش آمده بود، به سختی گوش
چادرم را گرفت و بریده و سخت گفت: من دارم می‌روم تا تو
چادرت را در نیاوری. ما برای این چادرداریم می‌رومیم ...
چادرم در مشتش بود که شهید شد.

می‌گوید از آن به بعد در بدترین و سخت‌ترین شرایط هم چادرم را کنار نگذاشته‌ام.^۹

ارزش و اهمیت امر به حجاب

به ثمر نشستن هر امری متوقف بر نظارت است؛ چه از درون و چه از بیرون. در جامعه به دلیل گستردگی و پراکندگی نمی‌توان به نظارت از درون اکتفا کرد؛ زیرا عده‌ای نمی‌خواهد به حق خود قانع باشند و به قوانین تن دهند، از این رونظارت از بیرون باقیسته و شایسته است. همچنین نمی‌توان این نظارت را وظیفه عده‌ای خاص دانست؛ بلکه باید همگانی باشد و این نظارت همگانی همان «امر به معروف و نهی از منکر» است.

پیامبر اسلام ﷺ درباره کسانی که به این فرضه دینی عمل می‌کنند، می‌فرماید: «آیا شمارا از کسانی خبر دهم که نه از انبیا و نه از شهداء هستند؛ ولی مردم به مقام، مرتبت و جایگاه آنان در پیش خدا که بر منبرهایی از نور هستند، غبظه می‌خورند؟ سؤال شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که بندگان را محبوب خدا و خدارا محبوب بندگانش می‌گردانند. سؤال شد: معنای محبوب گردانیدن خدا نزد بندگانش معلوم است؛ اما چگونه بندگان خدارا محبوب خدامی گردانند؟ حضرت در جواب فرمود: به چیزی که خداوند متعال دوست دارد، دعوت می‌کنند و از چیزی که خداوند متعال بدش می‌آید، نهی می‌نمایند، پس هنگامی که بندگان خدا اورا اطاعت می‌کنند، محبوب خدامی گردند و خداوند متعال آنان را دوست می‌دارد.»^{۱۰}

دفتر طالعات پژوهش حوزه

روش‌های مطلوب در امریبه حجاب

ملایمت در رفتار و گفتار: در حدیث می‌خوانیم: «زیاده روی در ملامت اشخاص، آتش لجاجت آن‌ها را شعله ورمی‌سازد.». یا اینکه: «از سرزنش و توبیخ زیاد بپرهیزید، زیرا گناه‌کار را در عمل ناپسند خود جسور می‌کند و از طرفی نصیحت را ناچیزویی اثر می‌سازد.»^{۱۱} گاهی آثار جملات و کلمات کوتاه بیش از بحث‌های طولانی است و در ذهن بهتر می‌ماند.

تذکر غیرمستقیم: بهتر است فرد تذکر دهنده، تذکر خود را با مخاطب به گونه‌ای غیرمستقیم بیان کند و او را متوجه

بدحجابی اش کند.

منطقی بودن کلام: بسیاری از اوامر و نواهی براساس منطق و دلیل هستند که اگر ما آن‌ها را برای مردم بیان کنیم زودتر به نتیجه می‌رسیم از جمله: دلیل حجاب در امنیت قرار گرفتن زن است.^{۱۳} مقابله نیکو: آموزه‌های اسلام در زمینه مواجهه با رفتار ناپسند و الفاظ رکیک آن‌ها، ناظربه اتخاذ بهترین رویه است و شاید یکی از دلایل آن، ایجاد تحول در افراد خاطی باشد. براین اساس قرآن کریم می‌فرماید:

«ادفع بالتی هی احسن السیئه؛ سخن بد آن‌ها را به طریقی که نیکوتراست دفع کن.»^{۱۴}

مثبت‌گرایی: در امر به حجاب و تذکر لسانی، تنها نقطه ضعف را مطرح نکنید. از خوبی‌های نیز بگویید. در قرآن کریم در نهی از شراب، اول از منافع آن سخن گفته است و بعد می‌فرماید: «ضرر از نفعش بیشتر است.»^{۱۵}

بیان آثار خوش حجابی: یکی از راه‌های مؤثر در حجاب، بیان وعده‌های اولیای خداست. از آنجا که انسان برای انجام هر کار معروف یا ترک هر کار منکری نیاز به انگیزه دارد، این وعده‌ها می‌تواند یکی از بهترین انگیزه‌ها باشد. وعیده‌های نیز در ترک منکر نقش مهمی دارند. قرآن می‌فرماید: کسانی که از طاغوت‌ها پیروی می‌کنند، هم در دنیا به قهر و لعنت خداوند گرفتار می‌شوند و هم در آخرت.

حضرت علی علیهم السلام در خطبه ۲۴ نهج البلاغه می‌فرماید: «اگر شما

در راه خدا باشید و به وظیفه الهی خود عمل کنید در دنیا هم به کامیابی نرسید، من در قیامت ضامن رستگاری شما هستم.»

حفظ آبرو و حرمت: در حدیث می خوانیم: «هر کس برادر دینی خود را مخفیانه موعظه کند، او را آراسته است؛ ولی هر کس اورا آشکار موعظه کند، شرمنده اش کرده است»^{۱۶}

تحریک عواطف: برای امر به حجاب، یکی از اهرم‌های بسیار قوی تحریک عواطف است

شخصی به مادرش تندي کرد. روز بعد، امام صادق علیه السلام او را دید و امام به او فرمود: «چرا بامادرت تندي کردی؟ مگر نمی‌دانی شکم مادرت منزل تو بود؟ دامان مادرت گهواره تو بود؟ پستان مادرت غذای تو بود؟ سپس فرمود: پس با او خشن نباش»^{۱۷} جملات زیر نمونه‌ای عاطفی از امر به حجاب است:

خواهرم! قدر این تکه پارچه مشکی ات را بدان این تکه پارچه همه چیز است! همه ارزشت یعنی لبخند رضایت بی بی دو عالم. یعنی نگاه نگران و دل پرآشوب مهدی صاحب الزمان. این چادر یادگار در نیم سوخته است. این چادر یادگار کوچه‌های مدنیه است. این چادر همانی است که ابا عبدالله برای احیای آن در جامعه اسلامی، به کربلا رفت، این چادر همانی است که فاطمه صغرا بعد از به هوش آمدنش، دنبالش می‌گشت، این چادر همانی است که زبنب علیه السلام از یزید به خاطر بی احترامی به آن شکایت کرد.

خود اهل رعایت حجاب باشد: زیرا در آن صورت کلام او اثر ندارد. فردی خدمت پیامبر علیه السلام رسید تا فرزند او را از خرما خوردن منع

نماید. حضرت فرمود فردا بیاتات ذکردهم آن شخص فردا آمد و
حضرت به بچه گفت خرمان خور سراین کار را پرسیدند حضرت
فرمود من دیروز خرما خورده بودم لذا اورام نمک نکردم.
حضرت علی علیله می فرماید:
«المُؤْمِنُ مَرْأَةُ الْمُؤْمِنِ»؛ انسان مؤمن آینه تمام نمای برادر
مؤمن خود است.»

بنابراین باید هم خود از نظر پاکی چون آینه باشد و هم صفات
آینه را داشته باشد تا بدی های دیگران را به آن ها منتقل نماید.

گریزو روضه

یزید فاجعه کربلاه را با تبلیغات فراوان پیروزی خواند و مردم را
برای تماشای پیروزی یهایش دعوت کرد، اینک قافله اسراء نزدیک
شهر دمشق رسیده است. سه روز زنان و دختران اهل بیت علیله را
پشت دروازه نگه داشتند تا شهر آذین شده و همه برای تماشای
اسیران آماده شوند و حقارت و هلاکت آنان را ببینند. برخی بارفتار
بی ادبانه خود دل اهل حرم را به درد می آوردند و قصد تعریض
به پوشش آن ها داشتند، اما این زنان و دختران اهل بیت علیله
هر کدام به نوعی اعتراض خود را از بی احترامی یزیدیان به چادر
و پوششان اعلان داشتند و به نحوی برای پوشیده ماندن اهل
حرم تلاش کردند.

ام کلثوم نزد شمر آمد و فرمود: ما را از راهی ببر که تماش اچیان
کمتری جمع شده اند و سرهای مطهر شهیدانمان را از بین محمل

و کجاوههای ماجدا کن و آن‌ها در جلو قافله حرکت بده تا توجه مردم به دیدن آن‌ها جلب گردد و صورت دختران پیامبر از نگاه نامحرمان محفوظ بماند.

ام کلشوم اینگونه مسؤولیت خویش را ادا نمود، ولی به این در خواست توجهی نگردید.

نوبت به حضرت سکینه رسید. سکینه علیها السلام اندوه جانکاهش را با گریه اظهار کرد. وقتی یزید ازاو پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: چگونه گریه نکند کسی که روپوشی ندارد تا با آن صورتش را از تو و نامحرمانی که در مجلس تو حاضرند بپوشاند؟ آری او می‌گرید که چرا روپوشی بر صورت ندارد.^{۱۸}

قسم به اشک سکینه، به شور کرب و بلایش
قسم به غربت او، قسم بر حجب و حیايش
قسم به نام زهرا، چادر خاکی او
آه، قسم به او که شد چنین شکسته پهلو
مرا نمانده طاقت، این غم شعله و ررا
آه، چگونه حاشا کنم این خون جگرا
زمانه غریبی است، زمان غربت عشق
به شعله های عصیان، شکسته حرمت عشق
اما رقیه علیها السلام کجا اعتراض کرد؟ همان لحظه‌ای که در خرابیه
شام، سر پدر در بغل گرفته با او در دل می‌کرد. پدر جان! به
صورت‌های ماسیلی زدند؛ بابا! گوشم را کشیدند و گوشواره‌ام
را بردند ...



۱. روش داستانی.

۲. خواهرم حجاب سعادت است، ص ۱۴. (این شیوه گفتگو، داستان‌واره‌ای است که از جذابیت خاصی برخوردار می‌باشد و پیام ما را به شکل داستانی و جذاب در اختیار مخاطب قرار می‌دهد).

۳. گوهر صدف، ص ۵۷

۴. اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهري، ص ۱۸۴

۵. احزاب .۵۹

۶. خبرگزاری رسا، تاریخ مخابره ۹۳/۲/۱۵

۷. خبرگزاری فارس، تاریخ مخابره، ۹۳/۱۱/۲۷

۸. مجله آب آینه آفتاب، ص ۳۷ و ۳۸

۹. سایت تبیان، ۹۲/۳/۹

۱۰. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۲

۱۱. تحف العقول، ص ۱۷۳

۱۲. غرالحكم، ص ۲۷۸

۱۳. احزاب /۵۹

۱۴. مومنون /۹۶

۱۵. بقره /۲۱۹

۱۶. بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۷۴

۱۷. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۶

۱۸. فلسفه حجاب، ص ۸۱

فصل دوم

بانوان
عاشورایی
ع

همراهی و همیاری
امام عصر علیه السلام

پیغمبر

ایجاد انگیزه^۱

پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «شب معراج، در سیر میان مکه و مسجدالاقصی، ناگهان بوی خوشی به مشامم رسید که هرگز مانند آن را نبوبیده بودم. از جبرئیل پرسیدم که این بوی خوش چیست؟ گفت: ای رسول خدا! همسر حزقیل (پسر عمومی فرعون و گنجینه دار حکومت وی) به حضرت موسی بن عمران علیهم السلام ایمان آورده بود و ایمان خود را پنهان می کرد. کار او آرایشگری در حرم سرای فرعون بود. روزی در حالی که مشغول آرایش دختر پادشاه بود، شانه از دستش افتاد و بی اختیار گفت: «بسم الله» دختر فرعون پرسید: آیا پدر مراستایش می کنی؟ گفت: نه؛ بلکه آن کسی راستایش می کنم که پدر تورا آفریده است و او را از بین خواهد برد. دختر فرعون شتابان نزد پدر رفت و گفت: صیانه به موسی ایمان دارد. فرعون او را احضار کرد و به او گفت: مگر به خدایی من اعتراف نداری؟ صیانه گفت: هرگز، من از خدای حقیقی دست نمی کشم و تورا پرستش نمی کنم.

فرعون دستورداد، تنور مسی را برافروختند و چون آن تنور سرخ شد، همه بچه‌های آن زن را در حضور او در آتش انداختند. زمانی که خواستند بچه شیرخواری را که در بغل داشت، ازاو بگیرند و در آتش بیندازنند، صیانه منقلب شد و خواست که با زبان، از دین حضرت موسی علیه السلام اظهار بیزاری کند که ناگاه به امر خدا، آن کودک به سخن آمد و گفت: «مادر! صبر کن توراه حق می‌پیمایی».

فرعونیان آن زن و بچه شیرخوارش را نیز در آتش افکندند و سوزانندن و خاکسترشان را در این زمین ریختند و تا روز قیامت این بوی خوش، از این سرزمین استشمام می‌شود.^۲

براساس روایتی از امام صادق علیه السلام همان‌گونه که عده‌ای از زنان در سپاه پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بودند، در دولت حضرت مهدی فرج الله الشفیف نیز سیزده زن برای معالجه سربازان زخمی سپاه امام زمان فتح الله الشفیف زنده گشته و به دنیا بازمی‌گردند. یکی از این زنان همین صیانه ماشطه است که همسر حزقیل و آرایشگر دختر فرعون بوده است.^۳

متن و محتوا

در طول تاریخ بشریت، زنان نقش‌های چشمگیر و کلیدی در همراهی و همیاری با حاجت‌های خدادرروی زمین داشته‌اند. «صیانه» یکی از این زنان است که فرازی از زندگی وی مرور شد. زنان همواره در دفاع از اسلام و ارزش‌های اسلامی مشارکت داشته‌اند و هر زمان و هر کجا که در شرایط بحرانی دست مردان

بسته می‌شد، زنانی همچون حضرت زهرا علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام با تبلیغات خود به حمایت از امام زمانشان و آگاه‌سازی مردم می‌پرداختند.

در پیروزی انقلاب اسلامی نیز زنان نقش فراوانی ایفا نمودند. امام خمینی رهبر انقلاب در این باره فرمودند: «در مملکت ما این طور شد که بانوان هم دوش، بلکه جلوتر از مرد ها از خانه های بیرون آمدند و در این راه اسلامی زحمت کشیدند و رنج دیدند.»^۴

اما نقش زنان در انقلاب حسینی علیها السلام بسیار پررنگ تراز دیگر وقایع تاریخی است. آنگاه که ابا عبدالله الحسین علیها السلام، انقلاب عاشورایی خود را جهت مبارزه با بی‌عدالتی‌ها آغاز می‌کند، عده‌ای از زنان هاشمی و غیر هاشمی با وی همراه و همیار می‌شوند. ایشان زنان دلیل و موقعیت‌شناسی بودند که به رهبری امام حسین علیها السلام در مقابل بیدادگری‌ها ایستادند و با درک عمیق از انقلاب حسینی علیها السلام، حماسه‌ها آفریدند. آنان با گذشت از لذائذ مادی و غلبه بر هواهای نفسانی، به چنان درجه‌ای از ایمان و تعهد رسیده بودند که لیاقت همراهی با امام حسین علیها السلام و دفاع از حریم اسلام را پیدا کردند. اینان شیرزنانی مؤمنه، سخنور، عالمه و خدمتگزارانی شایسته برای اسلام بودند.

امام حسین علیها السلام بهتر از هر کسی آگاه بود که این بانوان حماسه‌ساز، کامل کننده رسالت عظماً و عظیم وی خواهند بود. به همین جهت ایشان را با خود همراه ساخت و مانع همراهی و همیاری آنان نشد.

همراهی زنان در انقلاب حسینی علیه السلام

همراهی و همیاری زنان عاشورایی در انقلاب حسینی علیه السلام که از ابتدای حرکت حضرت در مدینه آغاز و تامدت‌ها بعده از شهادت آن حضرت ادامه یافت، در قالب‌های زیرشکل گرفت:

۱. همراهی با پشتیبانی و حمایت از دین و امام عصر

زنان کاروان حسینی، با بینشی ژرف، به حمایت از دین اسلام و انقلاب امام حسین علیه السلام پرداختند. ایشان حامیانی استوار و فداکار برای مولایشان بودند و این را به شکل‌های گوناگونی به اثبات رسانیدند.

از کلمات و اقدامات زنان حاضر در کربلا، می‌توان میزان همت آنان را در دفاع از دین و امامت دریافت.

ماریه دختر سعد یکی از زنان قبیله عبدالقیس و از شیعیان ساکن بصره بود که در شرایط اختناق بصره، منزل خود را در اختیار شیعیان قرارداد تا محلی برای اجتماع ایشان، جهت مشورت پیرامون چگونگی پیوستن به انقلاب امام حسین علیه السلام باشد.^۵ به برکت جلساتی که در منزل ماریه برقرار می‌شد، چند تن، چون «یزید بن نبیط» و دو پسرش، عازم کربلا شدند و در قیام عاشورای امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

همسر جناده بن کعب انصاری یکی دیگر از بانوان عاشورایی است که پس از شهادت شوهر، فرزند ۹ یا ۱۱ ساله‌اش را روانه میدان کرده و به او می‌گوید: «ای پسر عزیزم! برخیز و در جلو روی پسر پیامبر علیه السلام جهاد کن!» هنگامی که آن نوجوان قیام کرد،

امام حسین علیه السلام فرمود: این نوجوانی است که پدرش کشته شده، شاید مادرش راضی نباشد او خروج کند.» آن نوجوان گفت: «مادرم این دستور را به من داده است» و پس از نبردی نمایان، در وسط میدان به شهادت رسید.

مادر این نوجوان، پس از شهادت شوهر و فرزندش، در حالی که این ایيات را می‌خواند، خود راهی میدان می‌شود:

أَنَا عَجْوْزُ سَيِّدِي ضَعِيفَةُ
خَاوِيَةُ بَالِيَّةُ نَحِيفَةُ
أَضْرِبُكُمْ بِصَرْبَةٍ عَنِيفَةُ
دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

من پیری ناتوان و شکسته حالم، اما با ضربت خشن و سخت شما را می‌کوبم تا از حریم فرزند فاطمه حمایت کنم.^۶

فاطمه بنت حرام ملقب به ام البنین مادر قمر بنی هاشم یکی دیگر از بانوان عاشورایی است که هرچند خود در کربلا حضور نداشت؛ اما چهار پسرش را برای پشتیبانی و حمایت از امام عصرشان روانه کربلا نمود و هر چهار جوان او در رکاب حضرت شهید شدند. وقتی خبر شهادت فرزندانش در مدینه به ام البنین رسید، گفت: «از امام حسین علیه السلام مرا خبر دهید. فرزندانم و آنچه زیرآسمان کبود است، فدای حسین باد. چرا ابتدا از حال حضرت ابی عبدالله مرا مطلع نمی‌سازید؟»^۷

در دوران دفاع مقدس هم زنانی بودند که زینب وار، فرزندان

و همسران خود را عازم جبهه‌های حق علیه باطل کردند تا از آرمان‌ها و ارزش‌های دینی آنان دفاع کنند. امروزه هم زنان و مادرانی هستند که برای حمایت از حریم حرم‌های اهل بیت علیهم السلام و پشتیبانی ولی زمانشان جگرگوش‌ها و جوانان عزیز خود را روانه جنگ با داعشیان و تکفیری‌ها نموده‌اند و مطمئناً نقش این مادران و همسران کمتران نقش آفرینی زنان عاشورایی زمان امام حسین علیهم السلام نیست.

۲. همراهی با تشویق و ترغیب مردان برای پیوستن به جمع انقلابیون

در روز عاشورا، آنگاه که جنگی نابرابر میان سپاه دشمن و امام حسین علیهم السلام و یارانش درگرفت، زنان دلیر و شجاع، با آگاهی از نتیجه ظاهری جنگ، مردان خویش را به مبارزه علیه ناپرداختند و نامردان ترغیب نمودند. آنان به چنان درجه‌ای از اعتقاد رسیده بودند که در برابر خدا، تسلیم محض بودند. با آنکه می‌توانستند دنیا را برآخترت و عقاید خویش ترجیح داده و با اصرار از همسران خود بخواهند که از معركه بگریزند؛ اما نه تنها این کار را نکردند، بلکه مُشوق مردانشان برای مبارزه و حفظ اسلام بودند. تاریخ عاشورا نمونه‌های متعددی از این بزرگواران را به ما معرفی می‌کند:

«دلیم» یا «دلهم» همسر زهیر بن قین یکی از زنان عاشورایی است که با اصرار همسرش را به سپاه امام حسین علیهم السلام می‌فرستد. «زهیر بن قین» خود دعوت شده امام حسین علیهم السلام بود و اتفاقاً از

جمله کسانی است که احتیاج داشت تا دیگران استعداد پاکی و حق طلبی و فدایکاری را در وجودش روشن کنند. نخستین گام را امام حسین علیه السلام با دعوتش در این راه برداشت. گام دوم را همسر زهیر، «دلهم» برداشت.

براساس مستندات تاریخی هنگامی که زهیر از مضمون دعوت سیدالشهداء آگاهی یافت، استقبال نکرد و قیافه اونشان می‌داد که چندان تمایلی برای به رفتن به کربلا ندارد. به ویژه اینکه امام حسین علیه السلام ازوی خواسته بود تا بستگانش رانیز برای پیوستن به لشکر، همراه خویش ببرد. از همینجا «دلهم» برنامه خود را آغاز کرد. او به منظور تشویق زهیر، چنین گفت: «سبحان الله! فرزند رسول خدا علیه السلام! از تو دعوت می‌کند که به یاریش بشتابی؛ اما تو در قبول دعوت او تردید به دل راه می‌دهی! چه می‌شود که سخنش را بشنوی و هر چه زودتر خود را به او برسانی!»^۸

زهیر به تشویق این بانوی قهرمان، در سپاه امام حسین علیه السلام شور و اخلاص جنگید و میمنه سپاه را بر عهده گرفت. سرانجام پس از کشتن تعداد زیادی از دشمنان، به شهادت رسید.

۳. همراهی با اطاعت و پیروی از امام و ولی زمان

زنان، در قیام حسینی علیه السلام، انسان‌هایی کمال یافته و مخلصی بودند که با تسليیم محض در برابر امرالله و امامشان توانستند سرافراز از امتحان پروردگاری بیرون آیند.

آنگاه که این بانوان بزرگ، به سوی دشمن حمله ورمی‌شدند، هیچ‌کس نمی‌توانست آنان را زمبارزه بازدارد؛ اما هنگامی که

امام حسین علیه السلام به ایشان فرمان بازگشت می‌داد، بی‌هیچ سخنی به خیمه‌ها بازمی‌گشتند. این بانوان از موقعیت حساسی که امام در آن قرار داشت، باخبر بودند. به همین منظور، زمینه اضطراب و نگرانی امام را فراهم نمی‌کردند و هرگز برخلاف رضای امام علیه السلام حرکتی انجام نمی‌دادند و سراسر وجودشان، آکنده از رضا و تسلیم امام زمانشان بود.

حضرت زینب کبری علیه السلام نمونه والای این همراهی و همیاری امام است. امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند، در شب عاشورا، امام حسین علیه السلام خبر شهادت خود و همراهانش را آشکار کرد، اما از آنجا که عمه ام زینب علیه السلام همچون دیگر زنان، دل نازک و بیتاب بود، نتوانست خود را نگاه دارد. پس از جا بلند شد و در حالی که لباسش را بر روی زمین می‌کشید و سخت درمانده شده بود، به امام نزدیک شد و گفت: «وامصیبتا! کاش پیش از این مرگم فرار سیده بود؛ اما تا امام حسین امر به صبوری و آرامش نمود، عمه ام آرام شد.»^۹

حضرت زینب علیه السلام صبح عاشورا در همه جا کنار امام بود، ولی در گودی قتلگاه تا امام فرمود: برگرد خواه نمی‌خواهیم جان دادن مرا زیر تیغ ببینی، از امام زمانش اطاعت کرد و برگشت.

صبح یازدهم حضرت زینب نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: «عزیز برادرم! چه کنیم؟ امام سجاد علیه السلام که بعد از پدر ولی زمان شده، فرمود: عمه جان! علیکن بالفرار؛ بگوفرار کنند و اعلام کرد تا بچه‌ها از دور خیمه‌ها دور شوند.»^{۱۰}

با چشم اشک بار علیکن بالفرار
با قلب داغدار علیکن بالفرار
وقتی کمان حرمله شلاق دست شد
پنهان و آشکار علیکن بالفرار
جان هم رسیده گرچه به لب هایتان ولی
با حال احتضار علیکن بالفرار
در ساحل فرات علمدار کربلا
شد چون علم ندار علیکن بالفرار
راه عبور، معبر غارتگران شده
از گوشه و کنار علیکن بالفرار

این درس مكتب ولایت پذیری و اطاعت محض حضرت
زینب عَلَيْهِ السَّلَامُ از امامان زمانش است که باید از آن سرمشق گرفت.

۴. همراهی با اقدامات تهاجمی و محکوم کردن قاتلان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ

این بخش از همراهی و همیاری زنان، بیشتر بعد از شهادت امام
حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ اتفاق افتاده است؛ یعنی بعد از به پایان رسیدن جنگ،
زنان عاشورایی، فاجعه‌ای که از سوی دستگاه غاصب یزید بر امام
حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش وارد شده بود را به شدت محکوم نمودند.
حتی گروهی از زنانی هم که شوهرانشان در سپاه کوفه، علیه امام
به مبارزه پرداخته بودند، اقدام همسران خود را محکوم کردند و
برخی از این زنان از همسرانشان جدا شدند.

نقل شده بعد از ظهر عاشورا، زنی از قبیله بنی بکر که همسرش در لشکر عمر بن سعد بود، از وضعیت اسراء متأثر شده، شمشیر به دست می‌گیرد و به سوی سپاه کوفه هجوم می‌برد و به قوم خود می‌گوید: «ای آل بکر! دختران رسول خدار غارت می‌کنند، در حالی که جز خدا پناهگاهی ندارند؛ برای خون‌های رسول خدا علیهم السلام قیام کنید». همسرش او را آن کار منع کرد و به اردوگاه بازگرداند.^{۱۲} ام عبدالله همسر «مالک بن نسیر» یکی دیگر از این زنان است. شوهر او در روز عاشورا با شمشیر بر سر مبارک امام ضربتی زد و عرقچینی که بر سر امام بود، پاره شد و امام مجرح گردید. پس از جنگ، او عرقچین را به خانه آورد و به همسرش داد تا آن را بشوید؛ امام عبدالله گفت: «به غارت رفته پسر دختر اپیغمبر علیهم السلام را به خانه آورده‌ای؟ آن را از پیش من بیر.»^{۱۳} و این زن، بدین گونه اعتراض خویش را به عمل قبیح کوفیان و همسرش اعلام داشت.

همچنین نقل شده پس از آن که خولی بن یزید اصحابی سرمبارک امام حسین علیهم السلام را برای کسب جایزه به کوفه آورد، ابتدا آن را به خانه برد. همسرش در نهایت اعتراض، شوهرش را طرد و نسبت به او ابراز ارزنجار نمود. سپس به حیاط رفت و نزدیک سرمبارک امام تا صبح بیدار نشدست.^{۱۴}

هنند همسر یزید بن معاویه، پس از افشاگری زینب کبری علیها السلام، از واقعه تلخ عاشورا، سخت متأثراً و ناراحت می‌شود و به همسرش در مورد شهادت رساندن امام حسین علیهم السلام اعتراض می‌کند و می‌گوید: «ای یزید! آیا تو دستور داده‌ای سر حسین فرزند رسول

خدا را از تن جدا کنند و بالای نیزه برنده؟ آیا تو فرزند فاطمه را کشته؟»

یزید مضطرب شد و برای گریزان از کاری که کرده بود، گفت: ... خدا بکشد ابن زیاد را که او را کشت، من به کشتن او راضی نبودم.»^{۱۴}

گریزو روضه

یکی از بالاترین درجات همراهی امام عصر، توسط زنان عاشورایی، تقدیم جان خویش در راه امام حسین علیه السلام بوده است.

دره الصَّدف دختر عبدالله بن عمر الانصاری یکی از زنانی است که در راه دفاع از سر مبارک امام حسین علیه السلام، جان ناقابل خود را تقدیم کرد و به شهادت رسید. دره و پدرش هردو از دوستداران اهل بیت علیه السلام بودند و در شهر حلب زندگی می کردند. این دختر و پدر رابطه عاطفی فوق العاده ای نسبت به امام حسین علیه السلام داشتند. روزی عبدالله با حالت حزن و اندوه وارد خانه شد. دخترش علت غم پدر را پرسید، پدر گفت: ناراحتی من از این است که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده و سر بریده اورابه شام نزد یزید می بردند و اکنون سر مقدس سید الشهداء علیه السلام به حوالی حلب رسیده است. آن بانوی شجاع و امام شناس، به خوش آمد و گفت: «بعد از کشته شدن هادیان مردم، خیری در زندگی نیست. قسم به خدا اگر بتوانم سر مبارک امام حسین علیه السلام و کاروان اسیران رانجات خواهم داد و آن سر مقدس را در منزل خود دفن نموده و از این بابت بر اهل زمین افتخار خواهم کرد.»

سپس دره الصدف خروج کرد و مردم حلب و نواحی آن را به کمک طلبید. گروهی به او پیوستند. مورخان تعداد زنانی را که به یاری او شتافتند، هفتاد زن می‌نویسند که همگی لباس رزم بر تن با طلوع آفتاب و مشاهده نخستین علامت اسرای خاندان نبوت و با شنیدن صدای گریه کودکان و نوحه سرایی زنان اهل بیت علیهم السلام در کمین ایستادند. سپاه بنی امية که بسیار بودند آنان را شناسایی کرد به مقابله با آنان پرداختند.

دره الصدف با وجود کمک بعضی از قبایل حلب، طی نبردی نابرابر به شهادت رسید و بقیه متفرق شدند.^{۱۵}

دره الصدف فقط شنید که سر مقدس امام حسین علیهم السلام از بدن جدا شده، این گونه خروشان شد و به سمت دشمن هجوم برد، من نمی‌دانم حضرت زینب علیها السلام چه کشید که مدت طولانی سر برادر را بر نیزه‌های دید و محمتش را پشت سر بردار حرکت می‌دادند! این صحنه‌ها تنها و تنها مختص حضرت زینب علیها السلام است.

تویی که شهره شهری به عشق ورزیدن
 تویی که منتخب هستی به نیزه سردیدن
 بگو برای من از خاطرات خود بانو
 کنار مقتل عشق و گلو و بوسیدن
 زبعد کرب و بلا کودکان بی بابا
 شنیده‌ام که همیشه گرسنه خوابیدن
 الا مفسر قرآن چقدر لذت داشت
 صدای قاری قرآن، زنیزه بشنیدن؟

بجز شما چه کسی می‌تواند ای خانم
 شبیه ابر بهاری ز غصه باریدن
 و ما رایتُ والا جمیلتان یعنی
 تویی که دیده نیالوده‌ای به بد دیدن

اما در این شرایط سخت هم حضرت زینب علیها السلام پایداری کرد و
 هرجا خطبه می‌خواند، اوضاع یزیدیان را برهم می‌زد.
 گفتند چه کنیم تا زینب ساكت شود؟

یکی گفت: زینب ادب برخورد با قرآن را رعایت می‌کند، اگر
 می‌خواهید او را ساكت کنید، فقط صدای صوت قرآن، زینب را
 ساكت می‌کند.

لذا سر مقدس ابا عبد الله را مقابل کجاوه بی بی زینب علیها السلام آوردند،
 عقیله بنی هاشم، یک وقت دید صدای صوت قرآن می‌آید!
 کجاوه را بالا زد، ببیند سر مقدس برادر بالای نیزه ... رو کرد به
 سر مقدس:

برادرم! هر مصیبتی که در کربلا اتفاق افتاد، مادرم همه را برايم
 تعريف کرده بود، می‌دانستم شهید می‌شوی، می‌دانستم
 بی‌برادر می‌شوم؛ اما برادر این یکی را برايم نگفته بود:

مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي
 ۱۶ کَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا

برادرم! فکر نمی‌کردم سر بریده تو! سرخون آلود تو مقابل زینب
 قرار گیرد!

از گذشته رسم است که اگریک قاری قرآن بخواند، اورا تشویق می‌کنند؛ اما من نمی‌دانم چه کشید حضرت زینب علیها السلام، آن لحظه‌ای که ببیند کوفیان به جای تشویق، به سوی سر بریده سنگ پرتاب می‌کنند!

در تلاوت قرآن از دو لعل در افشا
سنگ کو فیانش بود مُزد خواندن قرآن





١. روش داستانی.
٢. ریاحین الشريعة، ج ٥، ص ١٥٣؛ خصائص فاطمیه عليها السلام، ص ٣٤٣.
٣. دلائل الامامة، ص ٢٦٠ و منهاج الد Mour، ص ٩٣.
٤. صحیفہ نور، ج ۱۱، ص ۵۱۰.
٥. تاریخ طبری، ج ٥، ص ٣٥٣ و منتهی الامال، ص ٥٣٢.
٦. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج ٤، ص ١٠٤.
٧. ریاحین الشريعة، ج ٣، ص ٢٩٣.
٨. مثیرالاحزان، ص ٤٦.
٩. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٩٤.
١٠. معالی السبطین، ج ٢ ص ٥٢.
١١. زن در حمامسه کربلا، ص ٧٠.
١٢. تاریخ طبری، ج ٧، ص ٣٠٥٥.
١٣. نفس المهموم (ترجمه فارسی)، ص ٤٧٨.
١٤. منتهی الامال، ج ١، ص ٤٣٣.
١٥. اکسیر العبادات فى اسرار الشهادات، ج ٣، ص ٤٤٥-٤٥٠.
١٦. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١١٥.

دفتر مطالعات پژوهش حا وارتباطات حوزوی

فصل دوم

بانوان
عاشورایی

۵

بصیرت انقلابی

پارس

ایجاد انگیزه^۱

میثم تمّارازیاران نیرومند امام علی علیهم السلام، وا زافراد برجسته و فرزانه و قویدل صدر اسلام است. ده روز قبل از ورود امام حسین علیهم السلام به کربلا، ابن زیاد دستور داد میثم را به دارآویختند و شهید کردند. او همسر دلاوری داشت که در راه اسلام، بسیار ثابت قدم و استوار بود، از دلاوری‌های او اینکه: به دستور ابن زیاد، جنازه‌های حضرت مسلم علیهم السلام و هانی و حنظله بن مرہ را بدون غسل و کفن در میدان کناسه کوفه انداخته بودند، و کسی جرأت نداشت آن‌ها را بردارد و به خاک بسپارد، همسر دلاور میثم تمّار، تصمیم گرفت آن‌ها را به خاک بسپارد، هنگامی که آخرهای شب شد و چشم‌ها به خواب رفت، این بانو با نهایت مخفی‌کاری، جنازه‌ها را به خانه خود منتقل نمود و نصف شب آن‌ها را دور از چشم دژخیمان ابن زیاد، کنار مسجد اعظم کوفه برد، و آن‌ها را که در خون پاک خود غلطیده بودند، به خاک سپرد، و هیچ‌کس از این جریان جز همسر هانی بن عروه که همسایه‌اش بود، مطلع نشد.

هزاران آفرین براین شیرزن قهرمان که به راستی صلاحیت آن را داشت تا همسر میشم باشد، آری از فردی مانند میشم، انتظار آن هست که همسری این چنین داشته باشد.^۲

در دوران هشت سال دفاع مقدس و در دفاع از حريم حرم زینب کبرا علیه السلام، نیز چنین بانوانی سراغ داشته و داریم. همچنان که مقام معظم رهبری آن‌قله فرمودند: «مادر جنگ و انقلاب مشاهده کردیم که نقش خانم‌ها اگر از مرد های بیشتر نبود، کمتر هم نبود. اگر زنان حماسه جنگ رانمی سروندند و جنگ را در میان خانه‌هایک ارزش تلقی نمی‌کردند، مرد ها اراده و انگیزه رفتن به میدان جنگ را پیدا نمی‌کردند. ده‌ها عامل دست به دست هم می‌دهد تا خیل عظیم بسیجی را به سمت جبهه روانه کند. یکی از مهم‌ترین این عامل‌ها، روحیه همسران و زنان است.»^۳

متن و محتوا

زنان همواره نیمی از پیکره پویای تاریخ بوده‌اند که نقش‌هایی تأثیرگذار، گاه بارزو گاه نهفته در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و اقتصادی جوامع خود بر عهده داشته‌اند. در لابه‌لای صفحات تاریخ می‌توان زنانی را یافت که هر چند در روزگاری می‌زیسته‌اند که زن را زورود به متن اجتماع کنار می‌زند، اما نقش بر جسته خود را به خوبی ایفا نموده‌اند تا اثبات کنند که می‌توانند در عین زن بودن، حضوری شایسته و انسانی در اجتماع داشته باشند. یکی از مهم‌ترین نقش‌هایی کلیدی زنان که می‌تواند مردان جامعه را نیز به حرکت و ادارد،

« بصیرت آفرینی زنان » می باشد. چنین نقش آفرینی از زمان های گذشته نیز وجود داشته است که برخی از آن ها امرور می کنیم:

الف) زنان بصیر در عصر پیامبر اسلام ﷺ

۱. حضرت خدیجه ؓ

حضرت خدیجه ؓ که اولین زن ایمان آورنده به رسول گرامی خداست، در دفاع از حقیقت دین، آن هم در سخت ترین شرایط صدر اسلام، سربلندی و پیروزی از امتحان الهی و آزمون هستی بیرون آمد. بصیرت این بانوی بزرگوار سبب شد، توفیق همسری رسول خدا ﷺ نصیباً شان شود تا همچون یاوری صادق در کنار حضرت قرار گیرند. حضرت خدیجه ؓ بر اساس بصیرت، تمام وجود خود را وقف اسلام کردند و موقعیت و جایگاه خود را در راه پیشرفت اسلام هزینه نمودند.

۲. حضرت زهرا ؓ

حضرت زهرا ؓ یکی از زنان بصیر صدر اسلام است که در عرصه های گوناگونی روشنگری کرده است. بصیرت و بصیرت آفرینی حضرت زهرا در مقاطع زیر هویدا می باشد:

■ برپایی عزاداری برای رسول خدا ﷺ در شرایطی که عده ای به دنبال حذف رسول خدا و قداست (ماجرای دوات و وصیت) آن حضرت بودند.

■ ماجراهی فدک و برخورد با مخالفان

■ ماجراهی دفاع از امیر المؤمنین ؑ در خانه و بیعت گرفتن از حضرت امیر ؑ

- ایراد خطبه در مسجد کوفه
- اجازه ندادن به مخالفان برای ملاقات حضرت
- وصیت نامه حضرت زهرا علیها السلام

۳. سایر زنان

در آغاز دعوت علنی پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم، زنان نیز همپای مردان به این دعوت الهی لبیک گفته و اسلام را پذیرفتند. از اسلام آوردن اولین یارو همراه پیامبر، حضرت خدیجه کبرا علیها السلام گرفته تا اسلام آوردن زنان خانواده های پرنفوذ و مشرکی که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم را به پیامبری نمی پذیرفتند. زنانی مانند دختر ولید بن معیره؛ همسر صفوان بن امیه و ام حکیم؛ همسر عکرمه بن ابی جهل^۴؛ و سایر زنان مانند فاطمه خواهر عمر، اسماء دختر ابوبکر، سمیه مادر عمار، اسماء دختر سلامه تمیمی، اسماء بنت عمیس، اسماء دختر مجلل، فکیهه دختر یسار، رمله دختر ابو عوف و امینه دختر خلف بن اسعد.^۵ اولین شهید زن در اسلام، سمیه مادر عمار یاسراست. «نسیبه بنت کعب» از جمله زنانی بود که در بیعت عقبه ثانیه با پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بیعت نموده بود. او در بحران های مختلفی که برای حکومت اسلامی پیش آمد، حمایت حقیقی خویش را از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به اثبات رساند. در جنگ احمد مسئولیت آب رسانی به مجاهدین را به عهده داشت. در این جنگ وقتی دشمن از گذرگاهی که عده ای به طمع جمع آوری غنائم از آن غافل شده بودند هجوم آورد، مردان سست پیمان، فرار را بر جهاد ترجیح

دادند و تنها حدود ده نفر باقی ماندند تا از پیامبر ﷺ دفاع کنند. یکی از این ده نفر نسیبه بنت کعب بود او مشک را به زمین انداخته. با سلاحی که فراریان ترسو بر زمین نهاده بودند به دفاع از جان پیامبر می‌پردازد در این دفاع قهرمانانه جراحات بسیاری توسط دشمن به او وارد می‌آید که تا آخر عمر خدارابر آن نشانه‌های افتخار، حک شده بر بدنش شکرمی‌گفت.

از خود نسیبه نقل شده، آنگاه که جان پیامبر ﷺ را در معرض خطر دیدم، با شمشیر از حملات دشمن جلوگیری می‌کدم و گاهی هم تیراندازی می‌نمودم، ناگاه متوجه حمله یکی از مشرکین به پیامبر ﷺ شدم، همراه با مصعب او را حرکت به سوی رسول خدا ﷺ بازداشتیم، ولی او ضربتی بر من زد که تایک سال اثر آن بر شانه‌ام باقی ماند. پیامبر ﷺ که متوجه زخم شدید شانه من شده، یکی از پسرانم را صدازد و فرمود: زخم مادرت را بیند. وقتی پسرم زخم مرابست، دوباره برخاستم و به دفاع از پیامبر مشغول شدم. در همین هنگام متوجه زخمی شدن یکی از پسرانم شدم، با پارچه‌هایی که برای بستن زخم مجروه‌های آورده بودم زخم او را بستم و به او گفتم: برخیز و از پیامبر ﷺ دفاع کن.^۶

در برخی از روایات آمده است از جمله کسانی که به شرافت همراهی حضرت مهدی عَجَلَ اللّٰهُ بِرَحْمَةِ النّبِيِّ نایل می‌آید و اخلاص خویش را دوباره در تاریخ اثبات می‌کند «نسیبه» است که در رجعت به دنیا در زمرة یاران حضرت قرار خواهد گرفت و به مداوای مجروه‌های می‌پردازد.^۷

ب) زنان بصیر در عصر عاشورا

یکی از سؤال‌هایی که درباره حادثه کربلا فراوان پرسیده می‌شود این است: چرا امام حسین علیه السلام زنان و کوکان را با خود همراه کرد؟

شاید دلیلش این است که امام حسین علیه السلام می‌دانست این زن و بچه هر کدام در آینده با بصیرت آفرینی خود انقلابی تازه به پا می‌کنند و همین طور هم شد.

بانوان اهل بیت علیهم السلام به رهبری زینب کبرا علیه السلام نگذاشتند جنایت‌های بنی امية پنهان بماند و حاملان صدیق رسالت عاشورا، نهضت کربلا را زنده نگه داشتند. در یک جمله می‌توان گفت امام حسین علیه السلام، اهل بیت خود را برای انجام رسالتی بزرگ وایفای نقشی بسیار مهم در ساختن تاریخی بزرگ، همراه برد و آن بصیرت آفرینی بود.

در مطالعات پژوهش حاوزی

سرّنی در نینوا می‌ماند، اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود

آنچه حماسه بزرگ عاشورا را پس از گذشت سال‌ها و قرن‌ها همچنان زنده نگه داشته است، در کنار فداکاری و از خود گذشتگی مردان حاضر در آن روز، بصیرت بی‌نظیر زنانی است که نه تنها همسران و فرزندان خود را به حمایت از امام حسین علیه السلام و جنگیدن در راه خدا ترغیب کردند، بلکه پس از شهادت آن‌ها، با صبوری واستقامت فوق العاده خود رنج اسارت را به جان خریدند

وبه ذلت و خواری و تسليیم تن ندادند.
زنانی که در کربلا همراه کاروان امام حسین علیهم السلام بودند برخی از فرزندان و خانواده حضرت علی علیهم السلام بودند و برخی از دوستداران و پیروان آن حضرت.

۱. حضرت رباب

همسر امام حسین علیهم السلام دختر «امره القیس بن عدی بن اوس» بود. رباب شاعر، فاضله و محدثه بوده است. در کربلا حاضر بوده و شهادت امام حسین علیهم السلام همسر و فرزند شیرخواره اش علی اصغر را شاهد بوده، رنج و مشقات پس از کربلا و ستم اسارت را متحمل گردیده است. در بازگشت به همراه کربلاییان به مدینه آمده و ساکن می شود. در برخی روایات آمده است که در بازگشت اسرابه مدینه، رباب دستور داد سقف خانه اش را بردارند و خود و دخترش سکینه در خانه بی سقف به سرمی برندند. چون به او گفته می شد که از زیر آفتاد سوزان برخیز، با گریه و شیون فریاد می زد که من با همین چشمان خود حسین علیهم السلام را دیدم که گرمی آفتاد بدن او را می گداخت. رباب با این حرکت، به تحریک احساسات و عواطف مردم پرداخت تا زمینه را برای قیام های دیگر مردمی فراهم سازد. او تا آخر عمر باداشتن خواستگاران زیاد از ثروتمندان، همسری و در پاسخ به خواستگاران می گفت: «بعد از خویشاوندی و وصلت با پیامبر ﷺ، وصلت دیگری نمی خواهم.»^۱

۲. حضرت زینب و ام کلثوم علیهم السلام

بر اساس مستندات تاریخی دختران امیرالمؤمنین علیهم السلام، همچنین فاطمه دختر امام حسین علیهم السلام رفتارهای بصیرت آفرین و افشاگرایانه‌ای داشته‌اند. این بانوان، همراه کودکان خردسال، کاروان اسرای اهل بیت علیهم السلام را تشکیل می‌دادند که پس از شهادت امام و حمله سپاه کوفه به خیمه‌ها، ابتدا در صحراء متفرق شدند، سپس به صورت گروهی و اسیر به کوفه و از آنجا به شام فرستاده شدند.

علاوه بر اقداماتی که زنان در عرصه عمل انجام دادند، خطابه‌ها و سخنرانی‌های بانوان هاشمی را می‌توان یکی مهم‌ترین عوامل برای بصیرت بخشی به مردم و برآندازی حکومت یزید دانست؛ چراکه اگر نبود این افشاگری‌ها، جامعه خفته آن روز متحول نمی‌گردید و ندای حق طلبی و ستیز علیه ستم، بلند نمی‌شد.

زینب کبرا علیهم السلام که خود شاگرد مکتب فاطمه زهرا علیهم السلام است و در مکتب بصیرت آفرین مادرش به درس نشسته؛ الگوی بصیرت

آفرین برای بسیاری از زنان و مردان در طول تاریخ بوده است.

مقام معظم رهبری (مدظلله‌العالی) درباره حضرت زینب می‌فرماید: «قوّت شخصیّت را ببینید! چقدر این شخصیّت قوی است. دوروز قبل در یک بیابان، برادر اورا، امام اورا، رهبر اورا با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و این‌ها از بین برده‌اند، این جمع چند ده نفره زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، آورده‌اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده‌اند دارند تماشا می‌کنند، بعضی هله‌له می‌کنند، بعضی هم گریه می‌کنند؛

در چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع می‌کند؛ همان لحنی را به کار می‌برد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار می‌برد؛ همان جور حرف می‌زند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْمَكَرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَالِ»؛ ای خدعاً گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله رو اسلام و اهل بیت هستید؛ اما در امتحان این جور کم آوردید، در فتنه این جور کوری نشان دادید. «هَلْ فَيُكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالْعُجْبُ وَالشَّتْفُ وَالْكَذْبُ وَمَلْقُ الْإِمَاءِ وَغَمْرُ الْأَعْدَاءِ؛ شَمَارِفَتَارَتَانِ، زَبَانَتَانِ بَادَلَتَانِ يَكْسَانِ نَبُودِ. بَهْ خُودَتَانِ مَغْرُورِ شَدِيدِ، خَيَالِ كَرْدِيدِ اِيمَانِ دَارِيدِ، خَيَالِ كَرْدِيدِ هَمْچَنَانِ انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهده مقابله با فتنه بربیایید، نتوانستید خودتان رانجات دهید.»

مقام معظم رهبری در ادامه به بخشی از سخنان حضرت زینب علیها السلام که به بی بصیرتی یزیدیان اشاره کرده، استناد می‌کند تا بصیرت خود حضرت زینب علیها السلام را بیشتر تبیین کند: «این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، این گونه صحبت می‌کرد. این جور نبود که یک عده مستمع جلوی حضرت زینب نشسته باشند، گوش فراداده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای این ها خطبه بخواند؛ نه، یک عده دشمن، نیزه داران دشمن دور و برشان را گرفته اند؛ ... حالا هم نگاه

می‌کنند، دختر امیرالمؤمنین رامی‌بینند، گریه می‌کنند. حضرت زینب کبرا با این عده ناهمگون و غیرقابل اعتماد مواجه است، اما این جور محکم حرف می‌زند. او زن تاریخ است؛ این زن، دیگر ضعیفه نیست. نمی‌شود زن راضعیفه دانست. این جوهر زنانه مؤمن، این جور خودش را در شرایط دشوار نشان می‌دهد. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب‌شناسی می‌کند؛ می‌گوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدھید؛ نتوانستید به وظیفه تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا می‌شود فهمید.^۹

۳. اُمّ عُمَرْوْ بْنْ جَنَادَه

نامش، «بحریه»، دختر مسعود خزرچی و همسر جناده بن کعب انصاری است. جناده از شیعیان مخلص علی عائیلاً بود که از مکه با خانواده خود همراه حسین عائیلاً گردید و هرگز از آن حضرت جدا نشد.

پس از شهادت جناده، همسراو، فرزندش، «عمرو» را روانه میدان کرد. امام حسین عائیلاً مانع شد، ولی عمرو گفت: «مادرم مرا امر به قتال کرد». سرانجام به میدان رفت و در رکاب حسین عائیلاً به شهادت رسید. کوفیان سراور اربه طرف مادرانداختند. مادر سر جوان خود را بردشت و به سینه چسبانید و پس از گفت و گویی با آن، سر رابه سوی دشمن پرتاپ کرد و عمود خیمه را بردشت و به دشمن حمله کرد؛ اما با عبد الله عائیلاً، او را برگرداند و در حقش

دعا کرد.^{۱۰}

ج) زنان بصیر در عصر ما

زنان در طول هشت سال دفاع مقدس به صورت‌های مستقیم و غیرمستقیم در جبهه و جنگ حضور داشتند و به طرق مختلف برای حفظ دین و دفاع از این مرزو بوم ایثار و فدا کاری کردند. حضور پرشور در انقلاب اسلامی از افتخارات بزرگ زنان مسلمان ایران است. آنان در همان روزهای نخستین انقلاب وارد میدان مبارزه شدند و با جهاد خود قدم به قدم، انقلاب اسلامی را یاری کردند.

سخنرانی پرشور مادر بزرگوار شهیدان «مهدى و مجید زین الدین»، در تشييع پیکر شان، چنان شوری در همگان ایجاد کرد که هزاران هزار جوان برومند با تهييج مادرانشان، داوطلبانه به جبهه اعزام شدند.

و یا سخنرانی «فهیمه بابائیان پور»، همسر شهید «غلام رضا صادق زاده» پس از آنکه بر جسد پاره پاره همسرش حضور یافت، به جای آنکه فغان وزاری پیشه کند و سیاه بپوشد، لباس سپید عروسی اش را بر تن کرد و گل روز عروسی اش را در دست گرفت و پیشاپیش همگان در تشييع پیکر همسرش فریاد برآورد: «ای همسر شهیدم! شهادت مبارک!» و در هنگام تدفین او، در میان انبوه جمعیت، با صدای رسماً گفت: «الهی! رضاً برضائک، تسليماً لامرک»؛ و در مراسم ختم او تأکید کرد که «این ختم نیست که آغاز است، آغاز راهی که همسرم آن را پیمود.»

از آن پس یک سال لباس سپید پوشید؛ چراکه خود را عزادار

نمی‌دانست، همان‌گونه که در تدفین او گفته بود: «اگر غلام رضا به مرگ طبیعی مرده بود، سیاه می‌پوشیدم؛ چرا که عزیزی از دست رفته بود؛ اما اکنون لباس سپید عروسی ام را بر تن کرده‌ام؛ چرا که می‌دانم او هست، ناظراست، شاهد است، من حتی ازاو خدا حافظی هم نمی‌کنم...». کلامش چنان شورانگیز بود که بانوی از این خانم ۱۹ ساله خواسته بود تا اگر پرسش شهید شد، او در مراسم ختمش سخنرانی کند.^{۱۱}

گریزو روضه

بصیرت آفرینی‌های حضرت زینب علیها السلام در چند جا دستگاه خلافت یزیدیان را متزلزل ساخته است. یکی از آن‌جاها در مجلس یزید می‌باشد. در این مجلس بی‌بی چنان مضطرب شد که فریادش بلند گشت. می‌دانی چرا مضطرب شد؟ این بانوی مجلل‌های است که تا کربلا چشم هیچ نامحرمی حتی سایه اوراندیده بود، این زینب علیها السلام همانی است که یحیی مازنی درباره او می‌گوید: بیست سال باعیل علیها السلام همسایه بودم، یک بارم هم نشد، قد و قامت دختر علی را ببینم، اما همین خانم در مجلس یزید بین نامحرمان گیرافتاده است. «یا صاحب الزمان!» این زن و بچه رو به سلسله وغل وزنجیر بسته بودند، همه نامحرمان چشمان خود را خیره کرده بودند. یا الله! پیشنهاد کنیزی یکی از دختران امام حسین علیها السلام مطرح شد!

صحبت که از خرید و فروش کنیز شد
 افتاد باز و لوله در مجلس یزید

خون خورد زینب و جگرش پاره پاره شد
از دستِ ابن آکله در مجلس یزید

اینجا بود که زینب علیها السلام مضطرب گشت و با همان حال اضطرار،
چنان خطبه‌ای خواند که یزید و یزیدیان را رسوا ساخت.
اما یزید هم کوتاه نیامد، دستورداد، سر بریده ابی عبدالله را از
روی نیزه پایین آوردند و در تشت طلاقرار دادند.
آخ بمیرم! این تشت طلا را زیر پای نحسش گذاشت، میز قمارش را
روی تشت طلاقرار داد، امامان از لحظه‌ای که یزید چوب دستی اش
را بالا بردو آن قدر با چوب خیزان بر لب و دندان حسین زد!
چنان ناله و شیون این زن و بچه بالا گرفت که زنان یزید و
دختران معاویه هم با آنان همراه شدند و به گریه و زاری افتادند.

طشت طلا و چوب ولب و آیه و شراب
خاکسترو غباره و خون و آفتاب
در حیرتم که از چه نرفتی زمین فرو
ای وای من، چگونه نشد آسمان خراب
در پای طشت، دختر زهران نریز اشک
هرگز کسی نریخته در بزم می، گلاب
لب‌ها، ترک ترک ز عطش، روی هر لبی
انگار نقطه نقطه نوشته است، آب آب
آوای وحی و حنجر خشک ولب کبود
دیگر به او کنند، چرا خارجی خطاب؟
با آن گلوی غرقه به خون، طشت گریه کرد
بر آن لب و دهن، جگر چوب شد کباب^{۱۲}



۱. روش داستان وابهام.
۲. هزارویک داستان، محمد محمدی ری شهری، داستان شماره ۳.
۳. حدیث ولایت، ج ۳، ص ۵۴.
۴. الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۲۹.
۵. عبدالملک بن هشام، سیره رسول الله مشهور به سیرة النبی، ج ۱، ص ۲۳۱.
۶. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۵.
۷. اعلام النساء المؤمنات، ص ۶۲۵.
۸. جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ص ۵۲۲.
۹. بیانات مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) در دیدار پرستاران نمونه کشور ۱۳۸۹/۲/۱.
۱۰. بخار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸.
۱۱. نامه‌های فهیمه، ص ۱۱۶.
۱۲. غلامرضا سازگار.

دفتر مطالعات پژوهش
وارتباطات حوزوی

۱۵ - پیشنهاد

۱۵

از عاشاش
تلقانقلاب اسلامی
نگرانکارانی و را



قم، ۴۰۵۰۱ آیت‌الله‌صدوقی
۱۰۳ هشتاد و چهل خیابان
معاونت فرهنگی اجتماعی، اداره تولید و تأمین محصولات
تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۲۲۸۳۵-۰۶